

بِحَقِّ نَهْزِ تَعَالَا

کتاب مستطاب

نَعَايِمُ قَلَنْدَر

مؤلفه



حضرت مولانا شاه محمد تقی حیدر قلندر علوی سجادہ نشین آستانہ بلخیز

— نمبر —

در سلطانیہ برقی پریس طبع شد
لکھنؤ

[Handwritten signature]
1728 8/14
1770
PMP

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE2420

RECEIVED 1996-97

فهرست مضامین رساله تعلیمات قلندریه

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
	مکتوبات حضرت سید العرفاء شاه مجاهد قلندر لاهوری		
۳۸	مکتوب دوم در اینکه تلاش معاش برایشه تعلقان	۳۸	مکتوب بنام حضرت شاه اسماعیل قلندر در بیان خدمت کردن و در ایشان فوائد حضرت ایشان
	باز است تا بفرایغ خاطر یاد حق مشغولی و دست	۵	مکتوبات بنام شیخ عبدالرسول کچندوی -
	دور و بدین نوع دوستی افتد و جان نواست -		مکتوب اول در تعریف حضرت شیخ اکبر در جوع شیخ
۳۰	مکتوبات بنام حضرت شیخ یوسف ایلمطوی		علاوه الله سمنانی از رد و انکار او -
	مکتوب اول در آنکه بعد هر پنج راحت است	۶	مکتوب دوم در بیان ارشاد و تلقین و فائده
	و بعد هر گز خنده خوانده پیر پرستی -		محبت اولیا و الله و دیگر مضامین -
۳۱	مکتوب دوم در بیان آنکه علم در دنیا با و دنیا	۲۰	مکتوب سوم در باب فریفته و مغرور شدن بعضی
	میرسد تا علم شریعت نداند و ارشاد است بلکه مغرور		الایمان بکمالا و کماله نور سیدان معرفت کمالی و علت
	شیطان است و قصه زاهد در اندیشه نمود -		فانی سلوک است -
۳۳	مکتوب سوم در بیان ذکر کردن بشی و خدمت از	۲۱	مکتوب چهارم در باب اخلاص از انحرافان
	و رغبت بکثرت ذکر از قول نبوی صلعم و آداب ذکر	۲۲	مکتوب پنجم در باب مقید بودن بشر و معرفت
۳۴	مکتوب چهارم در وصف موقوفه و سیرت و طریق		عجز و تصور مانع خود در عبادت و معرفت -
	ایشان دانده دوام و تنور -	۳۳	مکتوب ششم در بیان اقسام توحید و دیگر
۳۶	مکتوبات بنام حضرت شاه فتح قلندر		و احوال و فصاحت در باب سلوک -
	مکتوب اول در تعریف حضرت شیخ عبدالرسول	۳۴	مکتوب هفتم در باب اینکه اولیا و الله اکثر مردم
	کچندوی -		زبان بد میگوند و چیکس از زبان ایشان محفوظ
۳۸	مکتوب دوم در تعلیم لغی خودی در دیگر حقایق و		ندانده است -
	معارف توحید -	۲۵	مکتوب هشتم در باب اظهار اسرار الهی که بر خود دارند
۳۹	مکتوب سوم در تعریف حضرت شیخ و تعریف حضرت شاه	۳۶	مکتوب نهم در بیان آنکه هر کس را با حق و صافی است
	محمد یوسف خلیفه خود -		بقدر قابلیت خود -
۴۰	مکتوب چهارم در بعضی آیات دافع بسی شهادت	۴۷	مکتوبات بنام شیخ ابو نجیب ایلمطوی
۴۱	مکتوبات بنام حاجی عبدالرسول بناری		مکتوب اول در بیان آنکه اکثر اهل زمانه ساد اولیا
	مکتوب اول در بیان آنکه در وقت عهد سید		الهدی باشند -
	ارواح پیر هفتم شده بودند -		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۴۸	مکتوب سوم در تعریف هوئی -	۴۳	مکتوب دوم در بیان شرف لواحق کعبه دل بر کعبه گل و دیگر معارف -
۴۹	مکتوب چهارم در تشریح و تعریف دل -	۴۴	مکتوب بنام شیخ مظفر اودهی در باب فوائد ریاضات و مجاهدات و اقسام مرشد و مرید و آداب مرید و خرقه فقر -
۵۰	مکتوب پنجم در بیان بیگونی نیستی -	۵۱	مکتوب بنام شیخ عبداللطیف اکبر آبادی در بیان تربیت و تعلیم پیران حسب حال مریدان و بیان فوائد نماز و طاعت نماز و مذاهب صوفیه که نزد بعضی از غیبیست و نزد بعضی آله حضور و دیگر حقایق و معانی -
۵۱	مکتوب ششم در بیان نسبت میان معشوق و جان -	۵۲	مکتوب بنام سید قائم اکبر آبادی در بیان فوائد محبت اولیاد الله و فروع مجاهدت و بیان وجوه مکتوب بنام مولانا علی خوشنویس در بیان آنگاه که سبب بندگیست و بیان سراج انبیاء و اولیاء الله -
۵۲	مکتوب هفتم در بیان اطلاق و تقید -	۵۳	مکتوب بنام میر سید حسین بزرگوار در باب استقامت در سستی کردن -
۵۳	مکتوب هشتم در بیان صورت و ماده و مناسبت هر یک و عروج و نزول -	۵۴	مکتوب بنام شاه طالب الله در بیان محافظت نفس در دیگر حقایق -
۵۴	مکتوب نهم در بیان اینکه باریکترین لوازم غایتند	۵۵	مکتوب بنام شیخ جلال جوهری در تفسیر آیت ما خلقت الجن والانس -
۵۵	مکتوب دهم در بیان یازدهم در ظهور و خفای معشوق -	۵۶	مکتوبات حضرت شاه ابو نجیب قلندر امیهوی -
۵۶	مکتوب یازدهم در بیان یازدهم در تقدیر و امثال و مصالح و احوال -	۵۷	مکتوب اول در بیان عبودیت -
۵۷	مکتوب سیزدهم در تعریف عشق -	۵۸	مکتوب دوم نیز در همین بیان -
۵۸	مکتوب چهاردهم در بیان طلب و طالب و مطلوب -	۵۹	مکتوبات حضرت شاه ابو یوسف قلندر امیهوی -
۵۹	مکتوب پانزدهم در بیان خود شناسی	۶۰	مکتوب اول در بیان معرفت نفس و خود شناسی
۶۰	مکتوب شانزدهم در بیان که معرفت انسان مفت بی نشان است -	۶۱	مکتوب دوم در تعلیم تفکر به صفات -
۶۱	مکتوب هجدهم در بیان اینکه او بی نمی تواند شد و نه خواهر نه -		
۶۲	مکتوب نهمین در بیان وحدت و کثرت معنی		
۶۳	مکتوب دهم در بیان وحدت و کثرت معنی		
۶۴	مکتوب یازدهم در بیان وحدت و کثرت معنی		
۶۵	مکتوبات حضرت قاضی معین الدین عرف شاه مینا قلندر موهوبی		
۶۶	بنام حضرت شاه محمد آقا قلندر		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
	ایلیطوی خلیفه خود -	۷۹	ایلیطیان -
	مکتوب اول در بیان خود شناسی		مکتوب هفتم در تعریف و فرق مرد و عجم آمد - ۹۵
	مکتوب دوم در تعلیم نژاد غیره -	۸۰	مکتوب هشتم در بعضی نهایج - ۹۶
	مکتوب سوم در تاکید مخالفت نفس -		مکتوبات قاضی عبدالرحمن عارف - ۹۷
	مکتوب چهارم در بیان انوار ذکر و اقسام تجلی -	۸۱	قلندر شریک بنوری -
	مکتوب پنجم در تاکید ذکر و تعلیم توحید -	۸۳	عرصه داشت اول بحضور سید العرفا -
	مکتوب ششم در تعبیر خواب -		در بیان شاعری خود و بیان عشق -
	مکتوبات حضرت قاضی محمد تقی قلندر مهنوی -	۸۴	عرصه داشت دوم در عشق و معرفت - ۹۸
	مکتوب اول بنام حضرت شاه آفاق ایلیطوی -		مکتوب در بیان عشق - ۱۰۰
	مکتوب دوم بولوی محمد یقین در تعلیم تصور نقشه قلب -	۸۵	مکتوبات حضرت شاه محمد ماه قلندر - ۱۰۱
	مکتوب سوم بولوی محمد قرن در تاکید ذکر -	۸۶	لاهر پوری -
	مکتوب چهارم بحر زانو بیگانه در فرستاده -		عرصه داشت اول بحضور حضرت پیر محمد خود -
	مکتوبات حضرت شاه محمد آفاق قلندر ایلیطوی -	۸۷	مکتوب اول بنام حضرت شاه شکر الله -
	بنام حضرت شاه محمد در گاهی خلعت رشید خود		قلندر در بیان مقامات و مدارج عالم معنوی و حضرات خمس و دیگر نکات -
	مکتوب اول در تعریف صاحب حق الیقین و علم الیقین -		مکتوب دوم بنام محبوب خان در قوائد محبت - ۱۰۹
	مکتوب دوم در نصیحت متعلق بضبط کیفیات و ستر حال و تعریف مرد -	۸۹	اولیاد الله -
	مکتوب سوم در بیان عاشق عارف فاضل و ملک	۹۰	مکتوب سوم در ترغیب راه طبع قلب - ۱۱۲
	مکتوب چهارم در بیان سیر عارف -	۹۱	مکتوب چهارم در اینکه هر که از غفلت گذشت بحق پیوست - ۱۱۳
	مکتوب پنجم در بیان فوائد کلام و رویشان	۹۲	مکتوب حضرت شاه عبداللہ حضرت شاه - ۱۱۴
	مکتوب ششم در تفسیر آیت مرج البحرین	۹۳	صبغته الله قلندر در تاکید التزام و طایف غیره -
		۹۴	مکتوب حضرت شاه صبغته الله قلندر - ۱۱۵
			پناه میر محمد قلندر کاکوری در تعلیم فواید الهی -
			مکتوبات حضرت شاه میر محمد قلندر در نشانی فیض بخشش کاکوری -
			مکتوب اول در تعلیم شغل لاله الله الله -

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۳۱	عرضداشت اول در بیان فردت عزت.	۱۱۷	مکتوب دوم در تعلیم و دربردارنده کتایش رزق.
۱۳۳	عرضداشت دوم در طلبیم جهان نما.	۱۱۸	مکتوبات حضرت شاه حسین بخش شهید
۱۳۴	عرضداشت سوم در شفای بینی در غیره.		کا کوری.
۱۳۵	عرضداشت پنجم در شرح زاده خود.	۱۱۹	مکتوب اول در معنی آیه کریمه انا ربکم
۱۳۶	مکتوب بنام حضرت شاه سلطان مهدی قلندر.		فایده دن.
	الذی آبادی در اجازت بعضی اعمال.	۱۲۰	مکتوب دوم در ترغیب عبادت و تعلیم و طاعت
۱۳۷	مکتوبات بنام حضرت شاه میر محمد قلندر.		مکتوب سوم در جواب سوال از حال
	برادر خود و خود.		قلندر ان.
۱۳۸	مکتوب اول در تعلیم مشغولی.	۱۲۱	مکتوب چهارم در بیان سرکشی نفس و علاج آن
۱۳۹	مکتوب دوم در بیان معنی قریب و تعلیم	۱۲۲	مکتوب پنجم در مسنون بودن زیارت
	مشغولی و تعمور بخت.		مزار است.
۱۴۰	مکتوب سوم در تعلیم شغلی برای از دیار شوق.	۱۲۳	مکتوب ششم در بیان غایت و تعلیم اذکار.
	و دیگر معارف.	۱۲۴	مکتوب هفتم در تعلیم ذکر نفی داشتات.
۱۴۱	مکتوب چهارم مشعر بیان فنا و استغناء خود.	۱۲۵	مکتوب هشتم در بیان اقرب طرق وصول بحق
	و دیگر معارف.		مکتوب نهم در بیان بودن علم نجوم و جفر در دل
۱۴۲	مکتوب پنجم در بیان شغل شود ذات بخت.		از علوم ردیه و تعلیم مراقبه.
۱۴۳	مکتوب ششم در تعلیم مشاهده ذات.	۱۲۶	مکتوب حضرت شاه عبدالرحمن قلندر
۱۴۴	مکتوب هفتم در تعلیم ملوۃ التبیح و غیره.		ثانی لاهور پوری.
۱۴۵	مکتوب هشتم در تعلیم مشغولی و ادراد و وظائف.		حضرت شاه مسعود علی قلندر الدیادی
۱۴۶	مکتوب نهم در معنی شرف شریف.		در شرح قصه بادشاه و کنیزک قصه جوی
۱۴۷	مکتوب دهم در بیان جامعیت انسان.	۱۳۰	مکتوب حضرت شاه علی مظفر قلندر الدیادی
۱۴۸	مکتوب یازدهم در تعلیم مشغولی و طریقه خواندن		حضرت شاه حیدر علی قلندر کا کوری
	ناد علی.		در تعلیم دعای بابت العظمت و دعایوم
۱۴۹	مکتوبات بنام حضرت مولانا شاه		و تلقین ذکر.
	حمایت علی قلندر خلف اوسط خود.	۱۳۱	مکتوب حضرت عارف شاه محمد کاظم قلندر
	مکتوب اول در تاکید ناز و وظائف و تعلیم		کا کوری.
	ذکر و مراقبه و غیره.		عرضداشتها بحضور حضرت پیر و مرشد خود

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۴۳	سلسله و تعریف مرید حقیقی در سبی و غیره -	۱۴۹	مکتوب دوم در تعلیم مراقبه الوجود و غیره -
۱۴۸	مکتوب چهارم در بیان طریق ذکر نفسی و	"	مکتوب سوم در بیان عجز و بیگونی خود و تعلیم
	اثبات و طریق پاسبان انقاس و فرق آن و		رضا بقضای الهی -
	تفصیل سلسله تدریس برادر اسرار و تعریف طلبه ارشاد و	۱۵۰	مکتوب چهارم در بیان اینکه از طعن مکررین
	فوائد مشروعیست بعین و انقاس و ربط سلسله شایسته -		بر و انبیا بگوید -
۱۴۵	مکتوب پنجم در بیان ضرورت مرشد و رسالت	۱۵۲	مکتوب پنجم در بشارت علم اوین و آخرین باطنی
	و فوائد صحبت مرشد و ذکر مسله وحدت وجود		مع دیگر دعاها -
	و فرق وجود و شهود و اقسام توحید -	۱۵۳	مکتوب ششم در بیان حقیقت علم و تعلیم علی
۱۸۰	مکتوبات حضرت شاه تقی علی قلندر	"	مکتوب بنام فیض بخش کاکوروی
"	کاکوروی -	"	مکتوب اول در تسکین خاطر منتشران
	بنام حضرت شاه علی احمد خیر آبادی	۱۵۵	مکتوب دوم در اظهار بیگونی و ناکسی خود
"	خلیفه خود -	"	مکتوب سوم در ممانعت از تالیف شنوی -
	مکتوب اول در اینکه پس فرقه بلا اهل	۱۵۶	مکتوب چهارم در تعبیر خواب و دیگر
	یا الباس شیخ جائز نبود -		نصایح -
۱۸۱	مکتوب دوم در اینکه زیارت مزار است	۱۵۶	مکتوب بنام محب علیخان در بیان اینکه
	اکابر دین باعث برکت است -		کار بعنایت است بانی بهانه -
۱۸۲	مکتوبات حضرت شاه علی اکبر قلندر	۱۵۸	مکتوب بنام لاله شازادی در تعلیم رضایه
"	کاکوروی -		قضا و الهی -
	بنام مولوی حکیم حبیب علی علوی	۱۵۹	مکتوبات حضرت لاله شاه تراب علی قلندر
"	کاکوروی -		کاکوروی -
"	مکتوب اول در طریق پاسبان انقاس و	"	بنام امیر عاشق علی خان بهادر
	شغل برزخ و غیره -		کاکوروی -
۱۸۳	مکتوب دوم در اینکه رویا و صامت نتیجه	"	مکتوب اول در مراقبه معیت و تصورات
	اعمال صالحه اند و تفریح الوان الوار		بخت و طریق وصول و غیره -
۱۸۵	مکتوب سوم در تعلیم مراقبه برای	۱۶۳	مکتوب دوم در تعلیم شغل برزخ و تلقین
	قطع علایق -		پاسبان انقاس و غیره -
۱۸۶	مکتوب چهارم در تعلیم مراقبه تنزیهیه	۱۶۳	مکتوب سوم در بیان محبت داشتن با پیران

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۸۵	مکتوب پنجم در تلقین ذکر و غیره -	۱۸۴	مکتوب پنجم در بیان قبض و بسط -
۱۹۶	مکتوب ششم در بیان موانع سلوک و دلایل آن -	۱۸۸	مکتوب ششم در تعلیم طریقه بیعت فائزانه و عطا و اجازت و خلافت -
۱۹۸	مکتوب هفتم بنام مولوی محمد قاسم دیباجی در بیان	۱۸۹	مکتوبات حضرت مولانا شاه محمد علی انوری
۱۹۹	مکتوب هشتم در بیان از هجوم امراض روح لطیف		قلندر قدس سره
۲۰۰	مکتوب نهم در تعلیم تصور برزخ -		مکتوب نهم اول در جواب سوال تصور ذات حق
۲۰۱	مکتوب دهم در تعلیم پاس انقاس و تصور	۱۹۱	مکتوب دوم بنام مولوی ظهیر الدین بلگرامی در بیان دوازده گره مرجمیه -
	قلبی صافی مصطلحات نقشبندیه -		مکتوب سوم بنام حکیم مشرف حسین خیر آبادی
۲۰۲	مکتوب یازدهم در صدق طلب و ارادت	۱۹۲	در تعلیم رفع خطرات -
	و علو مرتبت حضرات قلندران کرام -		مکتوب چهارم متعلق بحکم هاضمی نزد شیخ دیگر
۲۰۵	مکتوب بیستم دوازدهم بنام مولوی وحی علی	۱۹۳	کاکوروی در ثبوت بعیت صغیر -

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي طيبك لسنة العارفين ذوقا وقللا وطهر قلوب العاشقين
 بشوقا وحلا فسمعان من هو المذکور فی جسیم الا ذکار جلاله والمخطور فی کل الا ذکار
 جماله والصلوة والسلام علی رسولہ محمد سیدا المقربین ولا یراد تمامه وکماله وعلی الہ
 الواقفین عن الاسرار واصحابہ المهاجرین ولا نصبار اکلیما واقضیلا اما بعد ربہ عالمہ
 ومضطر تفتی حیدر رضا ارباب بصائر کہ بصارت و بصیرت کجمل بحواہر عرفان مشکمل فی مجال لایزال
 شاہ حقیقی مشہود و دیدہ دل دارند عالی میگردد اند کہ درین زمان یعنی اواخر سنہ یکہزار و سہ صد و پنجاہ ہجری
 کہ اکثر دوستان حق آگاہ و یاران معارف سنگاہ ازین دار فنا رخت اقامت بستند چون صدہ فرق
 اوشان پریشان نمود لا جرم برے تسکین خاطر خود را بمطالعہ کلام حضرات مرشدین مشغول ساختہم
 چہ کہ برکت تحریر ایشان ہمچو صحبت زندہ دلان میباشد بیان ایشان ترجمان کلام الہی بود و بتوان
 ایشان زبان خامہ پیرا نشی پس مکاتیب حضرت شاہ مجاہد قلندر را ہر پوری و مقفا و ضرات
 یعنی مکتوبات حضرت شاہ محمد کاظم قلندر و شاہ تراب علی قلندر کا کو روی و فیوض العارفین یعنی
 مکاتیب حضرات مشائخ قلندریہ کثر اللہ امتثالہم فلہ البیہ و جواہر المعارف یعنی مکتوبات حضرت
 مولانا حافظ شاہ محمد علی انور قلندر مطالعہ نمودم۔ ہنگام مطالعہ این خیال بجات مرآت بخاطر فائز خطو
 کہ در کہ ازین ہر یک گنجینہ نوا در و خزینہ ہواہر کہ برے تصفیہ قلوب و تزکیہ خواطر بلکہ برے شریعت
 و طریقت و معرفت و حقیقت بمنزلہ اربع عناصر اند مکتوباتیکہ دران محض تعلیم و تلقین طالبان

و ساکنان باشد انتخاب نموده مزاج معتدل زان اربعه عناصر پیدا سازم تا باشد که گاهی طالبان سرار
و صادقان و زکات را درین نسخه شفا بخش صحت و دهانی یا بند و ذریعہ ترقی درجات آنجهان و مونس روزگار
این جهان پندارند لهذا از ان هر چهار رسائل که مشتمل بر دو صد و هفتاد و هشت مکتوبات بودند یکصد
سی و پنج انتخاب و در دو کتاب دیگر اضافه نموده موسوم به اسم تاریخی تعلیمات قلندریه ساختم
و در ابتدا فهرست مضامین مکتوبات ثبت نمودم پس این مجالہ مختصر اگر چه رساله مختصر است اما بمنیت
دریائیت زغار غواص طریقت گهرای بشمار از ان استخراج خواهد نمود در نظر ادلی الالباب هر
کلمه اش کتاب است و هر جمله اش بر سه معانی کثیره فتح باب سه

در دیده معنی آشنایان	هر حرف کتاب می نماید
<p>درین اذقیکه نقادان نقد معانی بعالم جاودانی شتافتند آن زمان این گنجینه نقد معارف و خزینہ جواهر عوارف به روز بازار ظهور رسید و هنگامیکه موسم جوش و خروش و نو شافوش باخبر رسید این صهیبا به هوشربا و مینای خروش افزا بجوش آمد آنگهی به تصدیق حضرات مرشدین این بنده ناکاره را بر بنا کارگی او گذارد و او را به او سپار القلی بنادانی گذشت و جوانی به پریشانی و پیری به ناتوانی نقلی بقصور و جوانی بغرور و پیری بقدر القلی به پستی و جوانی به پستی و پیری به پستی خداوند مالک الملک تو هستی کار کار تست و اختیار افتخار تو آنگهی اگر رحمت و عفو تو عذر خواه است پس چه پاک از گناه است و اگر عدل به نیازی تو سدر راه است پس از دس طاعت هم سیاه است سه</p>	
گر نه عفو تو عذر خواه بود	طاعت ما هم سر گناه بود

من لم یکن للوجه ال اهل فکل حسناته ذنوب

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتوبات حضرت عبدالقادر جیلانی معروف بشاه متجا قلندر لاهر پوری

مکتوب بنام حضرت شیخ سلیمان بن برادر خور و خود

در بیان خدمت کردن در ویشان و فوائد خدمت ایشان از بزرگان

اخوی شیخ سلیمان سلام الله تعالی من الکافات آذر ویش مجتبی بن مصطفی المعروف بجال لاهر پوری
دعای خیر موصول باد آتے برادر خدمت در ویشان ہر کہ باشد بلباس ایشان بدل جان کین ہر کہ
خدمت کرد آخر محروم شد زیرا کہ رسول صلعم فرمودہ است من خدام خدام یعنی ہر کہ خدمت کرد
محروم کردہ شود۔ جان من ہر کہ بمقام مردان رسید از خدمت رسید و ہر کہ یافت ہم دنیا و ہمہ دین اند
خدمت مردان یافت مگر قصہ شیخ ابواسحاق گارونی نہ شنیدہ اگر نہ شنیدہ از من بشنو کہ شیخ
ابواسحاق پسر جلاہ بود و در دیہی مقام داشت بحکم پیر خود شیخ الاسلام ابو عبد اللہ خفیف خدمت
در ویشان و مسافران میکرد و ناگاہ سہ در ویش دران دہ رسیدند و از پیش شیخ ابواسحاق بگذشتند

کے نسب شریف بہ نسبت و نسبت واسطہ حضرت عبداللہ بن عباس میرسد و لاریت ایشان در سنہ کبیر و نسبت یک گرویدہ
از خلفائے کبار حضرت شاہ عبدالقادر قلندر جمہوری بودند حالات تفصیلی ایشان از اصول القیو و نظائر العبرۃ غیر کوان دریافت نمایند
ایشان بہ شرفست سہ سالگی بہ پانزدہ سہ اواخر سنہ کبیر از شاہ و چار ہجری گردید و نہ سنہ قیو لاهر پور ضلع سیتا پور است ۱۲
حضرت ایشان برادر خود حضرت سید العزیز لاهر پوری و لاریت حضرت شاہ الہدیہ قلندر لاهر پوری و تلمیذ و سرچہ حضرت شاہ عبدالقادر
کچھندوی بودند و مر از ایشان دولاہر پور ہر و نہ حضرت سید العزیز جانب مشرق است ۱۲
سنہ متوفی ماہ ذیقعدہ سنہ ۱۲۸۷ دزد بعضی سنہ ۱۲۸۷ سنہ متوفی سنہ صدر و چلی یک ہجری ۱۲

چون رسیدی دید که در درویشان مقام نکرده اند با خود گفت که خدمتی باید کرد در آن وقت سه نان بود
داشت از اگر فته بعقب درویشان رفت تا که با ایشان ملاقات کرد و گفت طعام آورده ام درویشان
همان جا نشسته شیخ ابواسحاق هر سه نان بیرون آورد پیش هر سه کس یکان یکان نهاد درویشان
تناول کردند بعد از فراغ طعام با یکدیگر گفتند که این مرد کار خود کرد ما را کار خود باید کرد یکدیگر گفت
دنیا بدیم دیگر کسی گفت که بجای راه بسبب فتنه دنیا هلاک خواهد شد عجب بدیم سوم گفت که درویشان
جود فرمود باشند هر دو بدیم چنانچه بدعای درویشان کمال مرتبه ولایت رسید و تمام دولت نیز که
چندان اموال و اسباب جمع شد هر چند خرج کردند کم نشد و بخت و نصیب بدو شیخ نواختند و هنوز بعد
از نقل شیخ در مقبره او بخت و نصیب میزنند و خرج طعام چند آنکه در حیات شیخ میشد هم در بخت میشود
و لک در کاسه و ال در جهان بدرگاهش میرسد و هر جا که از آن طرف میگردد نذر میکند که اگر بسلاست
گذرم اینقدر نذر و عین بقبر شیخ رسانم ازینوجه هر سال لک در کاسه اموال جمع میشوند پس سلسله برادرین
هر چه ایشان از رسیدن مردان رسید پس تو خدمت را بر خود همچو نماز و روزه فرض پال که چون از
نماز و روزه چاره نیست از خدمت هم چاره نباشد هر چه این درویش را رسیده از خدمت رسیده است
روسته در ایام منتر منی بخد مشفق ابو سعید قدس سره نشسته بودم که در پیش من پسر در خانقاه رسید بزرگ
شیخ ابو سعید بنوری است برعالش مطلع شد که این درویش آنچه خورده است شیخ بن فرمود که چیزی نیست بیا که
درویش مع پسر گرسنه است در خانه رفتم دیدم که طعام بخته موجود نیست برنج و دال نمک اگر فته پیش شیخ
آوردم فرمود که بر درویش برسان باز فرمود که پسر هم بسیار آوردم و بدرویش رسانیدم چون درویش
پسرش بسیار گرسنه بودند بخته بحسبیت تمام خوردند بعد از فراغ و سستی برداشته گفتند که خدایا تو میدانی که
ما هر دو بسیار گرسنه بودیم این طفل ما را طعام رسانید و سیر کردانید این را بزرگ کن چون درویش دعا
کرد شیخ ابو سعید بسیار مسرور شد جان من عنایت حق که در باب ما است از نظر درویشان است

عسای ایشان خلیفه حضرت شاه عبدالقدوس قلندر چمنپوری بودند وفات ایشان بهشت در هم شبان شب جمعه ۱۳۳۵ هـ شد

مزار در دارالبر حضرت قطب جهان به لاهور است

رحمت بر جانش باد که گفت سه

بے عنایات حق و غامدان حق | اگر ملک باشد سیہ پیش درن

مکتوبات بنام شیخ عبدالرسول کچندوی خلیفہ مرخود

مکتوب اول در تعریف حضرت شیخ اکبر و رجوع شیخ علاء الدین ہمنانی از رد و انکار او
سلطان العاشقین برہان العارفین شیخ عبدالرسول ساکن کچند و سلمہ اللہ تعالیٰ من لاکافات
از درویش مجتبیٰ بن مصطفیٰ معروف بجایا لہر پوری دعائے تحیت موصول باد جانشین شیخ رکن الدین
علاء الدولہ قدس سرہ شیخ محی الدین ابن عربی را تکفیر کردہ در شان سہ چیز با نوشتہ کہ نہ باید نوشتہ
لین حیران بودم کہ شیخ علاء الدولہ سالہا سال چکہ کشیدہ و خلوت گزیدہ کیچ در سہ از حقیقت
بر سہ نکشودہ کہ شیخ ابن عربی را تکفیر کردہ و پھیز ہاسے نا مناسب در شان سہ گفتہ آخر با چنین
رسیدہ کہ مولانا شمس الدین محمد اسد از خدمت زبدۃ الاخوان باخی حاجی حسین دادا از خدمت شیخ شاہ علی
مراخی کہ از کبار اصحاب شیخ رکن الدین علاء الدولہ بود نقل صحیح چنین فرمودہ کہ شیخ در آخر حیات
میفرمود کہ من ہرگز نہ طعن غلیظہ کہ نسبت بہ شیخ محی الدین ظاہر گردانیدہ ام بالاخر از قصور قصہ خود دانستہ
از ان اعتقاد انصراف واجب یدم اکنون از روی بصیرت و دانائی ہر سو متع کہ شیخ ابن
نوع رقم قلم من بنظر شعور تو رسد از صفات ادران و اسطر صفات بکلمہ حک نامی اسے برادر
شیخ صدر الدین قوی قدس سرہ میگوید کہ شیخ مامی المائتہ والدین العربی بر چنان مرتبہ نفع مشرف
شدہ بود کہ نظر شریفش بر ہر کہ می افتاد میدانست کہ ویرا استعداد چه چیز است و ہم سہ می گوید

۱۱ ایٹان غلیظہ عظیم نیر است حضرت سید لہر نا بودند مزار ایشان در را کبیر متسل و نہ حضرت قدوم باخی حشید است

۱۲ مکتوب متولد سہ شش صد و پنجاہ و نہ و متوفی سہ شصت و سہ و شش ہجری شہ جبہ بسبتہ دوم حسب ہجرت ہند و ہفتہ

۱۳ سہ متولد ہفتہ رمضان ستہ و متوفی دوازده ربیع الآخر ستہ عمر ہشتاد و نہتہ سال مزار درہ ساکبہ دمشق

۱۴ لعل متوفی شہ جبہ عرہ رمضان سہ شصت و چہار و قبر سہ در گاہ گاہ است در پایان قبر شیخ الاسلام

۱۵ سہ متولد ہشتادہم رمضان سہ پنج صد و شصت و متوفی ہفتہ رمضان سہ شش صد و سی ہجری مزار در قونیہ

که از شیخ قدس سره پرسیدم که اکثر مردم منکر حالات و کمالات شما اند فرمود که اصل قبول از
مناسبت میخورد چون محض لطف و رحمت الهی مستدعی است که آثار قبول ترقیات بعد از نقض اسے
درت حیات نیز شامل احوال ما گردد و ابواب لعن و طعن این طایفه بکشد و ندنی آواقع زیاده از
درت دوسه صد سال از زمان وفات آن بزرگ گذشته مگر مردم زمانه در رد و انکار است موجود اند
ازین جهت انواع حسانت که سر پای بقا سے گر نمایه تواند بود در نامه اعمال او ثبت می گردانند
عاقبت وفات آن برادر بخیر باد بالنون و الصاد.

مکتوب دوم در بیان ارشاد و تلقین و فائده صحبت اولیا و دیگر مضامین
جامع المعقول و المنقول عرفان پناه حقائق و معارف آگاه شیخ عبدالرسول ساکن کهنه و
متع الله سلیم بطول بقا از درویش محبت معروف بجالا هر پوری دعای تحفه موصول با دلس
برادر طرابلس که پیش تو آید در تربیت او تقصیر کن باقی سعادت و شقاوت بدست تو نیست بید
قدرت و عنایت و ایست است پیغمبران نتوانستند که مردود ازلی را مقبول گردانند پیران کے تو اند
که مجبور ازلی را اصل گردانند لیکن چون کسی را که دولت قبول در ازل رفته است بصحبت من و تو
ظاهر گردید من و تو نیک نام می شویم که فلان بصحبت فلان وصل گشت بخدا رسید و خدا را شناخت
سے برادر صحبت را اثر یا مست که در غلوت بیت انچه از صحبت یک ساعت اولیا حاصل شود از غلوت
هشتاد سال حاصل نوزان کرد من کان مجلس مع الله فلیجلس مع اهل التصوف رحمت بر جانیش و گفت

هر که خواهد همیشه منی با خدا | گو نشیند در حضور اولیا

شیخ عبداللہ انصاری میفرماید که خداوند با دوستان خود چه فضل کرده هر که ایشان را شناخت
تر یافت و هر که تر یافت ایشان را شناخت جان من بعضی از جمل گمان بردند که اولیا گشتند
میچسبند درین زمانه نمانده است سبحان الله درین ملک مختصر هر روز هزار در هزار اولیا را الله موجود

هر که همیشه با خدا خواهد پس باید که همیشه صوفیه شود ۱۲ عده متولد دوم شعبان سنه سه صد و نود و شش و متوفی
نهم ربیع الآخر سنه چهار صد و هشتاد و یک هجری درت عمر شاد و در پنج سال مزار در هرات ۱۳

حکایت حضرت خنید بغدادی متولد ۳۲۶ و متوفی ۳۸۲ هجری است که در هجرت ۳۲۶ هجری ششاد و هجرت سال هزار و بغداد ۱۷

عبدصاحب کشت الحبوب علی پوری است متونی پانزدہ صفحہ در کشفہ نہ چارہ صد و شصت چار ہجری مزار در لاہور ۱۲

قطب الاقطاب چون در عالم حادثه میشود یکی ازین گروه بجهت دفع حادثه دعا میکند چون آنجا
 آنها مستجاب نمیشود غوث دعا میکند دعاست او مستجاب میشود هیچ وجه رد نمیشود بدین صفت غوث
 و قطب در عالم یکی میباشد و جز آن در هر شهر و قصبه و دیه قطب میباشد که آن شهر و قصبه و دیه
 از برکت آن قطب از حوادث آفات مصون میباشد. سائے برادر آدمی را باید که بداند که ما را
 از برائے چه آفریده و چرا در عالم آورده است و ما خلقت الجن و الانس الایجاب بان ای لیقول
 پس بهتر نیست که در پی معرفت نشود که هیچ مرتبه بالاتر از معرفت نیست احمد بن حسین بن منصور حلاج
 پدر خود را گفت که مرا وصیت کن گفت نفس خود را در شغل بدار پیش از آنکه شیء ترا مشغول گرداند
 احمد گفت سائے پدر چیز بفرماید گفت و تکیه همه عالم در خدمت تو کشند تو در چیز کوش
 که ذره از آن متوازی عمل نقلین بود پس گفت آن چیست گفت معرفت با من اگر انسان حقیقت
 خود را بداند هر لمح و لحظه جز انا الحق بر زبان نداند که الا انسان سری و لانا سخی سبحان الله انسان
 منظر نیست که ملک و فلک و هر چه هست از برائے آن آفریده چنانکه فرمود خلق لکم ما فی الارض
 جمیعاً و نبی را خاص گردانید چنانکه فرمود لولا انک لما خلقت الافلاك و خود را از بهر آن ظاهر
 ساخت چنانکه فرمود لولا انک لما اظهرت الوجوه سائے برادر وحدت کشف نشود تا حجاب منی
 از پیش بردارند و نقاب خودی از بصیر و بصیرت بر طرف نسا ندزیرد که خودی حجاب کبر است
 از بهر آن نزد بزرگان خود پرست بدتر از بت پرست است هر که از خودی بیرون آمد جمال تو حید
 نقد حال دس گشت رحمت بر یانش باد که گفت سه

خودی کفرست نفی خویش کن زود	که جز حق در حقیقت نیست موجود
----------------------------	------------------------------

سائے برادر در ماه جمادی الاولی ناسخ بستم خواسته بودم که اسرار الهی را واضح در تحریر آرم چون در
 واقع عتاب کردند در بستم که حق تعالی با ظهار آن را منی نیست سه

سائے نیا فریدم جن دانش را مگر تا که عبادت کنند یعنی بشناسند ۱۱ انسان را ازین است دمن را از شیء ام ۱۲ سائے پیدا
 خود برائے ظاهر آنچه که در زمین است همه ۱۳ سائے اگر تو نبوده شیء پیدا کردی فلک را ۱۴ سائے اگر تو نبوده شیء ظاهر کردی ربوبیت خود را ۱۵

هرگز اسرار جان آموختند | هرگز دند و دانهش دوختند

ابراهیم بن فائک که از اصحاب جنید شاگرد علاج بود شبی که علاج را برادر کردند انوار تعالی را بنحوب دید گفت خداوند این چه بود که با حسین بنده خویش کردی که با هیچ بنده خود نه کردی فرمود که بستر خود باری آشکارا کردم با خلق باز گفت ویر اعطا میدادم رعنا گشت خلق را با خود خواند عبد الملک اسکاف که از مشایخ کرام و شاگرد علاج بود گفت علاج را گفتیم که لے شیخ عارف که باشد گفت عارف آنکه روز سه شنبه شش روز مانده باشد از ماه ذیقعد در سنه تسع و ثلثمائت و سه را به باب طاق بخند و بر دست پای لے بر بند چشم لے بر کنند و نگویند و بگویند و بسوزانند و خاک لے بر باد دهند عبد الملک گفت که چشم نهادم آنم که گفته بودی لے بگردند شاه با عظمت سلطان ابوسعید بن ابیخیر فرموده است که حسین بن منصور علاج در حدیث در مشرق و مغرب کسی چون لے نبود که برادر عارف کسی است که سر مو لے شریعت از لے فوت نشود و هرگز امر در وجود نیاید که خلافت مرضی خدا و رسول باشد و دوستان خدا هر چند در عالم سکر باشند از ایشان چیزی لے صادر نشود که خلافت شریعت باشد چه که ایشان محفوظ اند صاحب فتوحات می گوید در قتی مرا دین بستند روز گاهی بر من گذرانیدند که نادمی گذاردم بجماعت و امام بودم و جمیع ارکان نماز چنانکه می بایست بجای آوردم و مرا بان بچ شوم لے نه باین معنی که می گویم مرا بعد از افاقت خبر کردند هر چه از من واقع شد چون حرکات نادم بود که از لے صادر میشود در می از ان آگاه نه دانستم که حق بجا نه وقت را بر من محفوظ داشته بود جان من بعد از کمال چه عارفان اینست که بفقراد مساکنین طعام دهند و خدمت ایشان کنند که جز این مرا ایشانرا کالے نه مانده است می آرند که شیخ ابوالعباس آملی که غوث قطب تفت خود بود در میان جمع اگر در پیشه بشب نماز افزون کرده گفتی که لے پسر و نجس که این فقیر هر چه میکند بر لے تو میکند لے برادر

حدیث منوفی سنه صد و شصت و دو هجری ۱۷۱۵ منوفی بست و ششم ذیحجه روز سه شنبه سنه صد و پنجاه و هشت ۱۲

حدیث منوفی شب جمعه و نش نماز عشاء چهارم شبان سنه چهار صد و چهل هجری و ست عمر بن راه ۱۲

تو هم از ایشان هستی پس خود را از خدمت فقرا و مساکین معاف مدار و در طعام دادن ایشان تقصیر
مکن و این را بخاطر راه ده که منکران برپا و شیخی نسبت خواهند کرد سه

خدمت میکن بر سله کردگار	باقبول ورد خلعت چه کار
گرد و سربله ترا مستر شوند	تغنی سکه گردی که هستی کان قند

آتی برادر بعضی مردم را گمان اینست که تلقین ذکر از سید عاتق مثل است و نه چنان است بلکه
بعضی صحابه از پیغمبر علیه السلام تلقین یافته اند و ایشان از طالبان صادق در بیعت داشتند چنانکه
منقول است که علی بن ابیطالب کرم الله وجهه از خدمت رسول علیه السلام سوال کرد که دلتی من
اقرب الطرف الی الله و اقربها عند الله و اسهلها علی العباد پس رسول علیه السلام فرمود
نفس است چشم پوشیده و سر بارگاه الله الا الله گفت و فرمود سله علی همچنین کن و امیر المؤمنین علی
کرم الله وجهه حسن بصری و کبیل بن زیاد را تلقین کرد و جاتن مبتدی را کم خوردن و کم گفتن و کم
خفتن و کم با عوام نشستن باید تا با قدامای مقامه موفیان و صل گرد که سنت است بدین
جاریست چون طالبان دولت صحبت و ستان خدا دست دهنده شمرده جان و دل از دست
راه ایشان کند و در جمیع احوال موافقت ایشان کند هر چه فرمایند از انکار نیار و که شرع
انکار جز بدست نهد و حتی آنکه مولانا و جمیع الدین پاللی که سبکی از اصحاب شیخ نظام الدین
اولیاد بوی بود همیشه روزه میبردند و روزه به کمال از دست شیخ رکن الدین ابوالفتح رسید چون طعام حاضر شد
شیخ رکن الدین پاره طعام را بدست خود گرفت و جمیع الدین بداد که بخور و گفت که روزه داریم و بخور و
و بمنزل خود رفت شیخ فرمود که جمیع الدین استعداد کمال داشتند برادر نظام الدین بقیامش از ایشان

علی راه نام را بفرموده و راه را بسوسه خدا و بزرگ تر از خدا و سهل تر بر بندگان ۱۰

نفس متولد میشود و متوفی غره و کعبه روز شنبه ۱۱ شعبه ۱۲ و نه سال هزار و پاره ۱۱

عبدالله متوفی در شهبان روز دوشنبه ۱۲ شعبه ۱۳ و نه سال هزار و ده ۱۲

عبدالله متوفی در شهبان روز دوشنبه ۱۳ شعبه ۱۴ و نه سال هزار و ده ۱۳

عبدالله متوفی در شهبان روز دوشنبه ۱۴ شعبه ۱۵ و نه سال هزار و ده ۱۴

که گذشتن از آن مقام موقوف برین تقیه بود و باو الفتح خواست که ویرا از آن مقام ترقی شود و هر چند
 که خورد چون این ماجرا مولانا شنید پشیمان شد و بجز مستشجع آمد شیخ فرمود که آن وقت گذشت
 روستای آخر وقت بعد نماز عصر در باغچه نشسته بودم که سید عالم صدائهم آمد هر دو بیست ملاقات ما
 آمد مصری بسیار هم آورد و پیش من نهاد مصری پرست خود گرفته بدین سید انداختم بخورد و توی حذر
 نیاورد که روزه دارم و وقت افطار نزدیک سید است نه چه سعادتمند عاقل شیخ ما قطب عالم
 شیخ عبدالقدوس قدس سره هر طالب که در خدمت ایشان میرفت میفرمودند که پیش عجب لایه پوری
 رو که من پیر شدم و من جوان هستم شیخ قیصر اندک دراماد و خادم آن حضرت بود بعد از وفات شیخ
 قدس سره این درویش را نوشته بود که چون آن حضرت این فقیر را پیرا من خود در خدمت نموده بجای خود
 نشانند هر چند این فقیر لایق بار و پستی است اما عالمیه هم نبود اما حکم آن حضرت در امر رعایت بزرگان
 شهر نشسته باید که شما بوقت خاص از حق سبحانه دعا کنید که این فقیر را استقامت و افاق مرضی حضرت
 شاه جو روزی شود چون فقیر شما را بجای شاه جو می بینید بدین سبب چنانچه با آن حضرت گستاخ
 میکرد در خدمت شما کرده شد و قصد آمدن این طرف خواهند کرد که آن حضرت شورا و وصیت باین
 کرده بودند بیست تسلی مایان توجه باطن شما کافی است و هیچ گاه چه نبوده که آن حضرت از شما غافل
 بوده باشند هر وقت که این فقیر میرفت احوال شما می پرسیدند ان شاء تعالی استقامت روزی کناد
 آتی برادر هر کرامی پیش آید چه دینی و چه دنیوی با کینه و زفران فرزند فخر درود بخواند هر قدر که تواند
 هفت با شجره بزرگان را با اعتقاد و اخلاص و بجز و نیاز چهل روز بی ناله بخواند و ایشانرا شایع
 کرده سر برهنه ساخته و بطریق سجده سر بر زمین انداخته نام هر یک از این بزرگان بگیرد و بگوید که اکی
 بخدمت ایشان کار و مهم این عاجز و بیچاره را با انصاف رسان شجره اکی بخدمت شاه عبدالقدوس
 قلند رجونی قدس سره اکی بخدمت شاه عبدالسلام جو پوری قدس سره اکی بخدمت

عمر متولد شده و متوفی شده و در آن روز که در آن سال مراد جو پوری متولد شده است

عمر متولد شده و متوفی شده و در آن روز که در آن سال مراد جو پوری متولد شده است

شاه عبدالسلام جو پنوی قدس سره الہی بکرمست شاه محمد قطب جو پنوی قدس سره الہی بکرمست شاه
قطب الدین سرانداز غوثی قدس سره الہی بکرمست شاه نجم الدین قلندر قدس سره الہی بکرمست حضرت
میر سید خضر رومی قدس سره الہی بکرمست شیخ عبدالعزیز کی علامہ محمد مصطفیٰ مسلم جاتین اگر کسی خواہد کہ
کار دین بکند پیر و مرشد را طلب کند کہ کسی خود را خود راست کردن نتواند ورنہ را گم کند و در
بادیہ ہلاکت افتد و دین را بر باد دہد چنانچہ بزرگے میفرماید

پیر باید راہ را تنہا مرد	وز سرجمیان درین صحرا مرد
پیر مالا بد براہ آورد ترا	وز ہمسہ کاری پناہ آید ترا
ہر کہ شد در ظل صاحب دلتے	نبودش در راہ ہرگز خجلتے

پیر را باید کہ اول مرید را توبہ کناند بعدہ راہ دین بنماید و توبہ بر سہ نوع است اصح و صحیح و فاسد
اصح توبہ بضموع است و صحیح آنکہ گناہ کند و پیوستہ از ترس خدا تعالی توبہ کند اگر باز در گناہ افتد و توبہ
فاسد آنکہ از زبان توبہ کند و لذت معصیت در خاطر باشد مرید حقیقی آنست کہ قولا و فعلا و قلبا و قابلا
متابعت پیر کند و مرید مجازی یعنی رمی آنست کہ متابعت پیر کند قولا و فعلا اگر پیر قلبا و قابلا ار
دست دے نیاید جاتین پیر شیطا این را ہست کہ این راہ سبہ رہبرے بسر نتواند برد کہ این با دیہ
پُر غار بس پُر آفت و خطر است و تحت بر جانفش باد کہ گفت

پیر را بگزین کہ سبے پیر این سفر	ہست بس پُر آفت و خوف و خطر
---------------------------------	----------------------------

طائب را باید کہ ہر کس را دنیا را دو ہر دست دست نہد کہ بسا کس درین عالم در ظاہر بایزید اندود
باطن بیزید چنانچہ مولوی معنوی قدس سره می فرماید

۱۰ مولد شمس و متوفی زو بقدرہ سنہ ۸۵۰ مزار در چہ پنور ۱۲

۱۱ مولد شمس و متوفی بست و پنجم شعبان سنہ ۸۵۰ مزار در چہ پنور ۱۲

۱۲ مولد شمس و متوفی بست و پنجم شعبان سنہ ۸۵۰ مزار در چہ پنور ۱۲

۱۳ مولد شمس و متوفی بست و پنجم شعبان سنہ ۸۵۰ مزار در چہ پنور ۱۲

۱۴ مولد شمس و متوفی بست و پنجم شعبان سنہ ۸۵۰ مزار در چہ پنور ۱۲

<p>چون بے ابلیس آدم رفی هست اندست ناقص دست شیطان است دیو اگر ترا عقل هست هوشه در نسان</p>	<p>بس بر دست نشاید داد دست زانکه اندر دام تکلیف است دیو کامل العقلی بجواندر جهسان</p>
<p>و مرید را باید که هر چه از زبان پیر شود آفراید و دارد و بنویسد چندان ثواب یابد که در حساب نیاید و ثواب آن در دار آخرت ظاهر شود شیخ نظام الدین دهلوی قدس سره از پیر خود نقل کرده است که میفرمود نه سعادتی که مرید که هر چه از پیر بشنود و هوش و گوش او بدان متعلق شود آنگاه برادر صوفیان بعد از تلقین ذکر مرید را خرقه می پوشانند که مرید همیشه در حمایت آن خرقه میباشد چنانچه بار در شب مهران خرقه مرمت کردند آنرا خرقه فقر گویند بعد از سوال جواب آنرا تعلیم کردند که هر که از یاران تو این جواب گوید خرقه را بوسه مرمت کنی مصطفی صلی الله علیه و آله از امیر المومنین ابی بکر رضی عنه پرسید که اگر این خرقه بود هم چه کنی گفت صدق و صفا و رزم بعهده از امیر المومنین عمر رضی الله عنه پرسید که اگر این خرقه بود هم چه کنی گفت عدل و انصاف و رزم بعهده از امیر المومنین عثمان رضی الله عنه پرسید که اگر این خرقه بود هم چه کنی گفت سخا و عطا و رزم بعهده از امیر المومنین علی کرم الله وجهه پرسید که اگر این خرقه بود هم چه کنی گفت بدین عیب پوش خلق باشم آن سرور آن خرقه از بدن مبارک بکشید و بعلی کرم الله وجهه بنشیند و فرمود که مرا حکم بود که هر که این جواب بگوید خرقه بوسه مرمت کن جانکن چنانکه شب که باقیانند انداخته از انقیاد شده بخوان که اللهم احسنی الجمل بنسبهم و هر طالب که پیش تو آید تعلیم زیاده کن اگر علم زیاده داشته باشد و گرنه رسائل نفی و ریای آموز تا که از جهل بیرون آید زیرا که در ویش جاهل را مسخره شیطان گفته اند می آرند که میان دانشمند و روش جاهل هودت بسیار بود و یک زمان جدائی شدند و قتی دانشمند را کاسه پیش آمد که بلا است بادشاه رفت بعد از مدتی دانشمند بخانه آمد در ویش را طلب کرد گفتند در محراب عزلت گرفته است خلق بسیار بر سر رجوع آوردند و میگویند که بر من جبرئیل علیه السلام می آید و انشده با خود گفت که در ویش</p>	
<p>علم بهر است و نادانی بدتر</p>	

جابل است شیطان ادر از راه برده باشد دانش بر درویش رفتی پر سپهر چه حال داری گفت
 خدا تعالی از فضل خویش جبرئیل علیه السلام را این فرستاد که درویش را بگو که عبادت بسیار و مجاهده
 بشماره مرخص نشود ساختی اکنون رنج را بگذار و از عبادت دست بردار که نماز و روزه و عبادت دیگر
 از تو ساقط گردانیدم وقت اشتها طعام هر روزه از بهشت بهر خواهر رسید چون دشمن این را بشنید
 گفت امر و دین تو کجا باشم و احوال معارف کنم چون وقت طعام رسید شیطان مع طبع بر درویش آمد
 از بهیبت دشمن که بزرگداشت مشغول بود اندرون آمدن تو نیست چون دشمن ساکت شد شیطان
 بتعظیم تمام مع طبع درآمد باز دشمن بزرگداشت مشغول گشت از برکت ذکر الله طبع از دست است
 افتاد بلکه نخس بود که در نظر جابل طعام میشد و شیطان غائب گشت تا که برادر اگر کسی خواهد که عمر
 خود را بعبادت صرف کند که صحبت در شان خدای عز و جل اختیار کند یک ساعت صحبت و در بیان
 شرف ابرو از عبادت هفتاد ساله آنچه از صحبت یک ساعت ایشان حاصل شود از عبادت و
 ریاضت مجاهده هفتاد سال حاصل توان کرد می آید که شیخ نظام الدین یاد لیا دلیوی قدس سره
 وقت بر حوض شمس گذشت اتفاقاً حسن شاعر بکنار حوض می یاران شراب خور و ناگاه نظرش
 بر شیخ افتاد و صحبت قدیم یاد آمد گفت سه

سأله با شد که ما هم صحبتیم	گرو صحبت ترا باشد کجا است
ز در تان این فنق از ما کم نه کرد	نسبت ما محکم تر از زهر شفا است

چون شیخ این ابیات شنید فرمود در صحبت ترا است آیین سخن در دل من چنان اثر کرده که
 بخود شد و بر پادشاه شیخ افتاده تو به کرد و دوست را لازم گرفت تا که منظور نظر ایشان گردید جان من
 از فضل صاحب طبیعت از کتب محققان علم حقان آید بیکند از بهر نفس بود پیش هر کس بیان
 میکنند و جز خود در عالم محقق و موحد ندانند و حسد و بغض بیکند و نفاق و غیبت و شکایت را از
 ارکان عظیم معرفت تصور کرده پیش میگیرند و هر که از اهل عبادت ریاضت و مجاهده و ذکر و فکر
 صدها مرتبه هفت صد و سی و شش هجری مراد در دیگر

و ملاوت فرستاد و بگوید: ای ابراهیم! اینست برایتان قصه میداند و بگوید که از معرفت خبر ندارید هرگز گو
 و یاده گوید و بدو را عارف خوانند سبحان الله عجیب و زکات است از این سخن چون از ایشان پرسید
 بود از دوسه پرسیدند که تصوف چیست گفت ما اسم لا حقیقه و قد کان قبله حقیقه و لا اسم
 یعنی تصوف کنون موجود ندارد و مگر لفظی و پیش ازین وجود میداشت حقیقی است برادر درین وقت
 اکثر اهل فضل طالب اطلاعات صوفیه از بهر مجلس افشا میشوند که باین وسیله در مجلس ایشان جای
 یابند و ایشان را مسرور گردانند از دوسه این درویش سیرکنان بقصه گذشت طالب علم محبت ملاقات
 آمده و طعام تیار کنانید و گفت که طعام را بر سر شام تیار کنانیده ام که بدین سبب در منزل من نشستن
 کردند و معارف سخنان مرا بیا موزند که دنیا داران از شنیدن سخنان حقان و معارف خوش میشوند
 چون طالب علم بدین نیست طعام نچته بودند و رفتم و نه خوردم آنگه بگو و راق فرمود عارف بود آنکه علم
 معرفت گوید پیش از این است دنیا است برادر انسان چنان چه مر قابل است که هر چه رو کرد همان میشود
 بل از ترقی کند چنانچه اگر بخواست و تفاوت رو کرد و از عزایل ترقی کند و اگر عبادت طاعت
 رو کرد از جبرئیل بگذرد که ملک بدان پاکی محتاج دعا است و شوری آنکه رو کند و دعا فرستد
 اندر راه دور بخدایت خواهد رسید و آنانی که بود ناگاه جویای خوب صورتی از یکس خواهد آمد و
 التماس دعا کرد و خواهد دعا فرمود آن جوان بامید رسید آن مسافر رسید که این جوان چه کس بود و خواهم
 فرمود که ملک بود که مقام شمس در آسمان چهارم بود بسبب تقصیر از مقام خود در آسمان نهم
 آمده از فرشتگان آنجا پرسید که چه کار کنتم تا هشتانی مرا بهمان مقام رساند فرشتگان ویرانچنان نشان
 دادند که در درخوست دعا کرد دعا کردیم قبول شد و او بتمام خود رسید عاقلان انسان شدن محال است
 درین هزاران یکسان میشود اگر دریا سیاهی و هفت بلبل زمین آسمان کاغذ و اشجار ناممعلم
 شوند حقیقت انسان در تحریر نتوان آنکه که لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 انسان را ازین است و درین راه و درین راه

حدیثی چهارم شوال از غیبیه سنه ۳۵۰ و پنجاه هجری "الحمد لله رب العالمین و صلی الله علیه و آله و سلم"

مستوفی فی دوازده رجب الدلیل و در دوشنبه سنه ۳۵۰ و پنجاه هجری

از زبان خلق خلاص نبود و در دوزخ و ذم از غلبه محبت و عشق و نظر ایشان یکی مینماید تو نیز از خدا
خواه که حق تعالی ترا باین مرتبه رساند و تو را شخصه بمن نوشت که فلان شیخ در مذمت تو بود
که من رسیدم حضور من چیزهای نالایم گفتن گرفت که نباید و نه شاید در جواب و نوشتیم که دست
سعادت این درویش مردم صلحا بدین سبب یاد میکنند و نام مرا بر زبان میرانند صاحب فتوحات
میگوید که ابوالحسن بن طریف قدس سره که از بزرگ تر مشایخ است میگفت کسانی که مرا میشناسند
همه اولیاء الله اند گفتند چه گفت زیرا که هر یک از ایشان در دو حال بیرون نیستند یا در حق و بر حق و بر حق
نیک میدارند یا نه اگر مرا بخیر یاد میکنند مرا صفت نمی کنند مگر با نچه صفت او شان شده است اگر
خصوصی بآن صفت نبودند و مرا موصوف نکردند پس نزد من از اولیاء الله اند و اگر
در حق نه بهر میگویند صاحب فرستاده کشف اند که خداوند تعالی بر حال من و او شان مطلع کرده
پس اکنون هم اولیاء الله اند پس برادر اگر کسی هفتاد هزار بار کلمه لا اله الا الله بگوید و ثواب
آن از اہمیت بخش اگر نیست اہل عذاب باشد نجات یابد و اگر از اہل نجات باشد دعوات یابد و شیخ
ابوالریح مالتی که آنکه در وقت خود بود گفت که من هفتاد هزار بار کلمه خوانده بودم لیکن بنام کس
نشین نکرده بودم توقف بر مانده طعام حاضر شدم با جماعتی و با ایشان کودکی صاحب کشف
بود چون دست بطعام بردارم کودکی بگریست گفتند چه گریستی گفت اینک دوزخ مشاهده میکنم
و مادر خود را در دوزخ و عذاب می بینم شیخ ابوالریح گفت در باطن با خود گفتیم خداوند تو میدانی
که هفتاد هزار بار کلمه را بجهت آزادی مادر این کودک از دوزخ معین کردم چون این نیت در باطن
خود تمام کردم آن کودک بخندید گفت مادر خود را از آتش دوزخ خلاص یافتی منم احمد شد
پس بطعام خوردن مشغول شد شیخ ابوالریح میگوید که مرا صحت خبر نبوی علیه السلام در باب ثواب
کلمه کشف کودکی و صحت کشف کودکی بخبر نبوی صلیع معلوم شد جالبین چون بر آغیز بروی و آسنا
چند روز گذرانی باید که یک بار بزیارت خودم اعالم بندگی اخوی جمشید قدس سره خود را برسانی

و در روضه منوره ایشان مشغول شوی که در روضه اولیاء فواید بسیار است این درویش را قطب العالم
 شیخ عبدالقدوس قدس سره بخار و بکشی آستانه عالیہ شیخ الاسلام شاه عبدالرحمن جانبا ز قلندر
 نورانی مرقدہ فرموده بودند نیز گفته فرستادند که محبت نزدیک آستانه ایشان باشد که در روز
 دوم مرتبه زیارت ایشان رسید حکیم شیخ قبل ازین اکثر اوقات زیارت میرفتم و مرا تبه میکردم
 و ذوق می یافتم درویشی از شیخ رکن الدین علار الدوله قدس سره پرسید که چون این بدن را
 در خاک ادراک نیست پس چه احتیاج است بر خاک رفتن و فائده چیست در هر مقامی که
 توبه کنی روح آن بزرگ متوجه خواهد شد شیخ فرمود فائده بسیار است کیے آنکه چون زیارت
 کسی میرود چند آنکه میرود توبه او زیاد میشود چون بر سر خاک میرسد و بحس مشا هده میکند خاک
 او را حس او نیز مشغول او شود و بکلی متوجه میشود و دیگر آنکه هر چند که ارواح را حجاب نیست
 اما در بنیکه هفتاد سال صحبت با منی داشته باشد آنجا باشد آن موضع نظر و تعلق او بیشتر بود
 از مواضع دیگر پس حکایت کرد که یک نوبت در خلوت جنبید قدس سره بودم و از خلوت دس
 ذوق تمام میرسید بسبب جنبید که در آن خلوت کرده بود چون بیرون آمدم و بر سر خاک منی
 رفتم آنجا ذوق نیافتم این معنی را بخندست شیخ قدس سره گفت فرمود که آن ذوق بسبب جنبید یافتی
 یا نه گفت من بل گفت در بنیکه او بعد خود چند نوبت بوده باشد ذوقی حاصل شود در بنیکه که
 دلت با او صحبت داشته بود اولی باشد که ذوق بیشتر حاصل شود اما شاید که بسبب مشغولی حس
 بر سر خاک در توبه تقصیر افتاده باشد و فواید زیارت بسیار است کسی اینجا توبه کند بر وضوایت
 مصطفی علیه السلام فائده یابد اما اگر بدین در و حانیت آنحضرت صلعم از رفتن او در پنج راه
 او با خبر باشد چون آنجا رسید بحس بنید روضه پاک آنحضرت صلعم را و بکلی متوجه شود فائده آنرا
 با فائده این چه نسبت و اهل مشا هده را این معنی تحقیق باشد که برادر منشی را هیچ چیز زیان

عنه منقول است از مذهب صد و شصت و یک و متوفی در هزاره و پنجصد و هفتاد و شش عمر یک صد و پانزده

سال هزار و دویست و هشتاد

ندارد چه ملک و چه زن و چه فرزند چنانچه بزرگ میفرماید

چسبست دنیا از خدا غافل شدن	سے قماش و نقرہ و فرزند و زن
----------------------------	-----------------------------

و مبتدی را طعام لذیذ و آب سرد زیان دارد تا بملک و مال و فرزند چه رسد حتی اگر ندکد که مرید سے مبتدی را در سفر همراهی شیخ اتفاق شد هر دو بجای رسیدند که داری پُر خطر پیدا شد مرید چون از پنهان داشت از شیخ پرسید که کدام راه رویم شیخ فرمود در را بینداز و از هر راه که خواهی برو - خوش گفت آنکه گفت

حسب دنیا ذوق ایمانست برد	اگر زوے آں ذوق جانت برد
چسبست دنیا آشیان حرص و آرز	ماند از فرعون و از نسر و دواز
تا نگردانی ز ملک و مال روے	یک نفس نمایند این حال روے
روے یک ساعت بگردان از همه	تا شوی فارغ چو مردان از همه

جانش از صاحب دیده هر چه بینی انکار نیاری هر چند خلافت در نظر نماید بعضی از ایشان از خلق می گریزند و بعضی می آویزند و بعضی شب و روز در گفتگو میباشند و بعضی خاموش و بعضی در شب خواب می کنند و بعضی بزم شب بیدار میباشند و بعضی از خلق چیز میگیرند و بعضی نمی گیرند و بعضی در دوزخ می کنند و بعضی نمی کنند و بعضی بر معلوم نشسته اند و بعضی بر توکل غرقند که هر چه از صاحب دلان آید راست و درست است و هر که از ایشان نباشد بصورت و لباس خود را نمودار میکنند هر چه کنند برو و بال است تا کسی را بینایی کمال نباشد که عارف را از ناقص جدا تواند کرد از خدمت ایشان روے نگرداند شاید که از ایشان کسی عارف صاحب کمال باشد و هر که را بینایی کمال باشد بتواند که عارف را از ناقص جدا بکند آنکس را میرسد هر چه داند بکند که او دیده کار خواهد کرد و نقل است که شیخ الاسلام شیخ عبدالرحمن جانبا ز لاهر پوری در آستانه عالی خود با مریدان نشسته بود که درویشی عریان رسید و در میانگاه نهاد شیخ فرمود ندکد ویرا بیرون کنند مریدان بیرون کردند اما با حکم تمام که این درویش مسکین و غریب نامرادی نماید

و شیخ از خانقاه بیرون میکنند آن درویش از انجا رفت و در خانقاه شخصی دیگر فرود آمده شکایت کرد چون آن شخص در خدمت شیخ قدس سره اخلاص نمیداشت بسبب شکایت درویش را خوش ساخت و بتواضع و مداراست پیش آمد درویش شب بعزت گذرانی چون صبح شد یا صد جوش و خروش و حیل و مکر فریاد بر آورد که ای مسلمانان گواه باشید که این صاحب خانقاه اشرافی از ما زود دیده است بهجانه برده ما را خراب کرد و تاراج ساخته است و نزدیک بود که این قصه به پیش حاکم برسد که صاحب خانقاه عزیز را بجذمت شیخ فرستاد که ما جبر را بر عرض رساند پیش از رسیدن آن شخص شیخ قدس سره بمیدان فرمودند درویش عریان که بوقت شام اینجا آمده بود و پیرایون کردیم در خانقاه فلان شخص است آنرا به تهمت زدیدی که قمار ساخته نزدیک است که بجاکم برود وید و اصلح کنانید میدان رفتند و آن شخص را از راه گردانیده همراه بردند که شیخ ما را در پی این مهم فرستاده است تا برادر لادم است که اولیا و اولیا را بشناسد اگر نشان چه پاک خضر علیه السلام که نقیب اولیا است همه را نمی تواند شناخت و نقیب اولیا عاشقان است نه معشوقان و معشوقان را جز حق سبحانه دیگر ندانند و نه شناسد اولیای تحت قبایع کلا

یعنی فهم غیری در باب ایشان است قطب العالم شیخ عبدالقدوس نور الله مرقدہ از ایشان بودند ابراہیم خواص قدس سره فرمودند که در بغداد بودم بر کنار دجله و منوی ساختیم کسی را دیدم که از انجانب دجله بر روی آب می آمد روی بر زمین نهادم و گفتم بعزت جلال تو که روی بر ندارم تا این مرد را نزد ابراهیم بن عیسی را دیدم که بیاید و مرا بجنبانید و گفت هرگاه که خواهی که کسی را از اولیا حق بشناسی این بگو **هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شئی علیم** حمد مرقدی را که این ضعیف و نحیف را بر احوال اکثر اولیا و خویش اطلاع داد و حقیقت

۱۱ دستان بن زیر قبله من اندیشناسد آنرا کسی جز من ۱۲ همون اول آخر ظاهر و باطن و همون هر چیز داناست ۱۳

۱۴ متونی سنه د و صد و نود و یک هجری مزار زیر حصار ترک در صفایان ۱۵

۱۶ مصاحب حضرت معرفت کرخی متونی سنه د و صد و پیل و هفت هجری مزار در اصفهان ۱۷

ایشان کشف گردانید و بمقام ایشان رسانید آنرا تعالی آن برادر و جمیع طالبان را بر جاده
شرعیست استقامت کرامت کناد - فقط

مکتوب سوم در بیان فرقیته مغرور شدن بعضی طالبان بکمالات غیر وزین
بمعرفت حق که مراد اصلی و علت غائی سلوک است

بحر آفاق و المعارف معدن شریعت نبوی متابع سنت مصطفوی شیخ عبدالرسول بچندوی سلمه
الله تعالی من الکافات آذر ویش محبت بن مصطفی معروف بجواد علی تحیت موصول باد جا نم
از برادران بعضی از غیب چیزهای عجائب غرائب دیده فرقیته شدند و مقام کردند از ان
نگار شدند و بعضی در عالم ارواح افتاده و از ان نگذشته و بعضی از هر زره ذکر بلغات مختلفه شنیدند
و آنرا مقصود اصلی پنداشته مقام کردند و بعضی از درختان گیاه با شنیدند که من فلان علت را
نفع میرسانم و فلان ضرر را دفع میگردانم و از من طلعه و نقره میشود و آنرا کمال دانسته و خود را کامل
شمرده مقام کردند و بعضی در تصور اسماء الهی چنان مستغرق شدند و لذت گرفتند که از ان
گذشتن نتوانستند که بمسیر رسیده

اسم خواندی و موسمی را بجو مریه بیالادان نه اندر آ بجو

و بعضی باطلاع دل بر حقیقت مردم شاد شدند از غرور در جامه ننگینند و خود را جنید و
بایزید وقت نصیده مقام کردند و از ان نگذشتند که بخدا رسند و خدا را شناسند که از هر آن
حق سبحانه ایشانرا آفریده است چنانکه فرمود و قائل خلقت الجن و لا انس الا لیعبدون
چنانکه باطلاع بر دلها کافران را نیز میشود و این شمره ریاضت است چون آئینه دل از ریاضت
صاف شد هر چه در دلهاست مردم است بر آئینه دل آن هویدا میگردد و در آن یاسی بهر گفت
که در جوهر درویشی از هندوان بود چون تعریف می شنیده بودم رفتم هر خطره و خیال که
سایه نیا فریم جن داس را اگر ای که عبادت کنند

در دلم سر زد فوراً گفت حیران شدم بخاطر رسید که اینچنین مرد اگر مسلمان شود بهتر است گفت
که مسلمان خواهم شد جانم اینچنین چیزها طالبان و سالکان را از مقصود اصلی باز می دارند
نباید که باین چیزها فریفته شود و دل به بند و تاج و شمشاط لب حق بلند نیست باید که این
چنین چیزها را پشت پا زده مقصود اصلی بهره مند شود عاقبت به خاست بخیر باد.

مکتوب چهارم در بار این خفایه راز انا محرمان

مکتوب مرغوب محبت اسلوب معدن الحقائق و المعارف اخوی شیخ عبدالرسول سلمه الله تعالی
من الاوقات در عین نگرانی رسید بطالعه آن مسرور گردید از روشی معتبره معروف بمجالس هر پوی
دعای مشتاقانه موصول باد سلسله برادر ذوالنون گفت که سه سفر کردیم و سه علم آوردیم در
سفر اول علم که خاص پذیرفت و از سفر دوم علم که خاص پذیرفتند نه عام و از سفر سوم
علمی که نه خاص پذیرفت نه عام فقیدت جوید و حیدر شیخ الاسلام گفت که اول علم تو به
بود که آنرا خاص و عام قبول کردند دوم علم تو کل بود و معامله نصبت که خاص قبول کردند نه
عام سوم علم حقیقت بود که نه بطاقت علم عقل بود و خلق در دنیا اند و پرا میگردند و هر که
با انکار برخواستند تا انگاه که از دنیا برفت معلوم آن برادر باد که علم حقیقت با هر کس گفتن
رو نیست جز به اهل اگر با نا اهل گوید و پرا بکفر و زندقه نسبت کنند است برادر در مکتوب
بود که بعد از سه روز مخدوم العالم روانه بلاهر پور شود شما را هیچ احتیاج نمانده که تشریعت
بیارند بحکم الله من احب من و شما یکجا ام اما خوشنودی من و مفتی زمانه قاضی حمید
چنانست که کتب چند که باقیمانده اند بر سلف نفع دیگران مقید شده بخوانند و این فقیر همیشه
نقصد داشت که زیارت مخدوم العالم شیخ اخوی بحشید قدس سره برسد چون موقوف بر وقت است

سلام پس باقی ماندیم تنها و سب سریده ۱۱ سلام مرد همراه کسی است که دوست می دارد و پیر ۱۲

سلام متونی سینه دوسر و دست و چهار و نزد سینه دوسر و چهل و چهار ۱۳

قصه مانج است ماقبت و غایت آن برادر بخیر باد -

مکتوب پنجم در اقیانوس بودن بشر و معرفت عجز و تصور ماندن خود است

مکتوب مرغوب انوی حقایق و معارف آگاه شیخ عبدالرسول متع الله المسلمین بطول بقاء رسید
بطلالعه آن غرض وقت گردید آنکه شد که این طرفت خیر است و خیریت ایشان همه مطلوب
تا ادراک ملاقات صوری بنظر و کتابت سرور میگردد باشند که برادر صدیق کس است
که سرور از متابعت آن سرور صلعم خلف نورزد هر که متابع تر مرتبه او عالی تر و هر چندی که
زاهد و شفی باشد تا که بخود است از خدا دور است و از لذت عبادت محروم و از دانستن
شریعت معذور و هر که بحقیقت رسید شریعت را عین حقیقت دانست این معنی بقیل و قال
توان یافت و این حقیقت را گفتگو نتوان شناخت مگر کشف و این محض فضل حق سبحانه
است بر هر که خواست کشف گردانید و بر هر که خواست کشف گرداند و علامت دانستن شریعت
عین حقیقت کشف نیست که لجه و کفله از ریاضت و عبادت و مجاهده خالی نباشد و عباد
سرور از شریعت تجاوز نکند و عمر عزیز در عبادت و عبودیت صرف کند که مرضی و سنت
رسول است و هر درویش که دعوی معرفت کند و ادعای مذکور خالی باشد محض مدعی و
کذاب است که برادر هر که معرفت بشیر عجز و نیاز افزون تر است که آن سرور انبیا
علیه السلام بآن کمال و جمال که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را نبود بعد از فراغ عجز و نیاز
گفتی که متاع عبدنا الحق عباد تا که و ما عرفنا الحق معرفت که آنکس را
بکمال کند از در چون راه نه و هیچ یکی از حقیقت آن آگاه نه هر که شناخت بجل به مفصل خوش
گفت آنکه گفت

سوی کنش میچکس را راه نیست	ذره از ذره آگاه نیست
---------------------------	----------------------

له عبادت کردیم ترا حق عبادت خود نه شناختیم ترا حق شناخت تو

لیکھ آگہ نیست از قعرش کے	آگہ انداز رومے این دریا ہے
جاہن خود شناسی خدا شناسی است من عرف نفسه فقد عرف ربه خوش گفت آنکہ گفت	
خیش را شناس صد چندان توئی کل طلب کل باش کل شکر کل گزین	انچه دانی انچه گوئی آن توئی اگر تو هستی مرد کلی کل بسین
سے برادر مقصود و مطلوب جملہ سالکان و طالبان معرفت خداوند عز و جل است چون این حاصل شد کشف و کرامت و مواجید اگر ظاہر نشود گوید باش خدا را شناس بکشف و کرامات ہر اقدیاج کہ خود سے عین کرامات است بلکہ ہر کرامات اللہ تعالیٰ آن برادر را بر جادہ شریعت استقامت کرامت کند تیج مرتبہ بالا تر ازین نیست کہ متابعت حلیب حق میرا کہ جاہن آخر شب افکار میگردہ باش و از ان مترس کہ بر یاد و سمہ نسبت خوانند کردہ	
با قبول در خلقانت چه کار تلخ کے گردی چہ ہستی کا نند طعنہ خلقان ہمیں باور سے شمر گوش بر بانگ سگان کے پردہ اند خاصہ ماہی کو بود غامض آگہ	خدا متے میکن براسے کردگار گرد و سہ ابلہ ترا منکر شوند پیر و پیغمبر ہستی رہ سپر آن خداوندان کہ لفظے گفتہ اند بانگ سگ ہرگز رسد در گوش ماہ
سے برادر اگر کسی گوید کہ من در واقعہ چین و چنان دیدہ ام و مرا چین حکم شد اگر نہ و در مزد آن حاصل شود بداند کہ عطا است نہ خیال بود کہ ویرانوار شدہ است ما قہت و خانت بخیر باد	
مکتوب ششم در باحقان و قسام و حید و دیگر معارف و نصح در باب سبک	
اتحوی حقائق و معارف آگاہ سلطان اہل شوقین شیخ عبدالرسول راحق تعالیٰ اند کہ کلمات و تا سغات مسنون داشتہ حقیقت مبداء کشف گرداناد آن برادر قول سید اظہار لفظہ لا حفظہ	
سلہ ہر کشف و کشف نفس خود را پس شناخت پروردگار خود را	

نمایند که التوحید یعنی محل فیہ السوم ویندرج فیہ العلوم ویکون الله کماله یزل
 تا که ساکس بکشف مبداء ندانند مقلد است نه موجد سکه برادر کسی که بطلان کتب محققان خود را محقق
 دانند محقق نیست مقلد است نه موجد و در توحید رسمی افتاده نه در توحید علمی تا بجای چه رسد
 برادر من عارف هرگز محتاج دلیل نباشد اگر بود بر کسی فغانیدن دیگران که در توحید علمی افتاده اند
 و محتاج دلیل گشته اند و از معارف عارفان صاحب کشف محروم شده اند

پای است لایان چه بین بود | پای چوبین سخت بے تکمین بود

در معرفت توحید علمی هم نادر است تا توحید حالی چه رسد اکثر مردم بطن توحید علمی بلکه توحید حالی در
 توحید رسمی افتادند و گمان بردند که کمال رسیدند و شد مشا به پیشینه پس میاید که آن برادر طایب
 معارف عارفان بکشف شود نه بطلان فصوص و فتوحات تهر چه بطلان کتب محققان معلوم گردد مضم
 خیال است نه کشف بعضی مردم که از راه باطن خبر ندارند این را کشف دانسته اند و دانسته اند که
 کشف اولیاء ندارند و عارفان صاحب سطر دیگر است که بعد از این شاکه توجیهات مرشدان
 در ایشان ظاهر گشته که بدان نور کشف حقائق اشیا گماهی برایشان ظاهر شده و شغفیت اصلا در
 بصیرت نمانده سکه برادر عارفان که مبداء رسیده اند و دران دریا مستغرق شده اند و محو شده از
 اشیا گذشته اند و بے نام و نشان شده اند چون با خود آمده اند از ان بے نشان نشان یافته
 و فصوص و فتوحات را حاصل خود دانسته اند و زبان خود فهمیده اند پس سکه برادر را هیبت عالم بر
 صاحب کشف مخفی نخواهد بود و خاموش و عاقبت بخیر باد

مکتوب مفتی در باب آنکه اولیاء الله اکثر مردم زمانه میگویند و هیچ کس
 از زبان خلق محفوظ نمانده است

الله تعالی حقائق و معارف آگاه شیخ عبدالرسول را سلامت دار سکه برادر شاه قلندر

سکه در توحید پخته و مشهور رسوم و داخل مشو دران علوم و بیان الله تعالی چنانکه بود و از همیشه

بمجرد رسیدن پرسیدند که بعضی مردم میان محمد یوسف راجان و بنین سگو بند راست است یا دروغ
گفتم از زبان کسی این سخن نه شنیده ام و هرگز پیش من هیچکس چنین نه گفته مگر از شامی شنوم شاکلند
چیران شدند که همچنین مردم مغتری و یاوه گو در عالم موجود هستند که در حق پاکی و صافی و خداشناسی
افراد و بتان میکنند و برادر شامی اندید که هیچکس از ام المؤمنین عائشه بهتر نیست در حق او
منافقان چه بتان عظیم کرده اند و چیزها گفته اند که نباید و نشاید اگر بر من و تو در میان یوسف
کسی بتان کند چه پاک است لے برادر در دیشی را از حسد حاسدان و از فغان منافقان گریز
نکونید تا کسی بزرگ نشود هیچکس حسد بر من نکند تا که در خانه متاع نباشد و در دنیا بد چون در خانه
متاع شد از هر طرف دزدان پیدا شدند خواه متاع به دست آید یا نه البته دزدان قصد میکنند
همچنین چون کسی صاحب نعمت شد از هر طرف حاسدان و منکران پیدا آیند حتی باید که درویش
شکر گوید عسود شدن کلمه بزرگ است چنانچه آن سرور صلعم فرمود اللهم اجعلني محسنا
ولا تجعلني حاسدا خوش می فرماید یو لوی معنوی

خود حسد نقصان عیب یگ است	بلکه از جمله بد بسیار تر است
آن ابو جهل از محمد ننگ داشت	از حسد خود را به بالا میفراشت
بو حکم نامش بده بو جهل شد	لے بس اهل حسد نا اهل شد

مکتوب ششم در باب اظهار اسرار الهی که بر خود دارد و میشود مقتضای آیه کریمه

از درویش محبتی معروف بجالا هر پوری بخدمت حقائق و معارف آگاه شیخ عبدالرسول
دعای مشتاقانه موصول باد بر تعمیر آن معارف آگاه هدیاد که چندان اسرار الهی برین فقیر
ظاهر نشده اند و میشوند که در عالم گوش نیست که آنرا بشنود و طاقت شنیدن آن دارد و ع
با که گویم در جهان یک گوش نیست لے برادر عالمان بسیار و عاقلان بسیار و زاهدان بسیار

و عابدان بسیار و عاشقان و مشوقان بسیار و صاحب کرامات بسیار آما عارف اسرار نادر است
 نادر است نادر است اللہ تعالیٰ آن برادر را بدین درجہ رساند کہ کلام محققان را کلام خود دانم
 لے برادر این فقیر ہرچہ نوشتہ بکلم آیہ کریمہ و القابہ ربک خدا است نوشتہ دیگر آنگاہ اشتیاق
 ملاقات بسیار است اللہ تعالیٰ بوجہ احسن میسر کرد آن برادر را می باید کہ سعی بلیغ کند کہ زود
 از تحصیل علم فارغ شود عاقبت بخیر باد۔

مکتوب نهم در بیان آنکہ ہر کس را با حق صالی است بقدر قابلیت خود

اتومی اعزى بحر الحقائق شيخ عبدالرسول كهندي بمريضات يزدی بوده خوش دقت
 باشد از درویش محتجب عرف مجالہ پوری بیٹے چند مطالعہ نمایند

ہر کسے را دان و صا کے ہر زمان	آن بدانند یا ندانند اسے جوان
ہر کہ داند او کمال آرد بدست	تو یقین دان کو محال آرد بدست
این سخن در غور محقق گفتہ شد	دو بر معنی ہر دوسے خود سفتہ شد

بآئین عارف محقق برتر است از تصرف مکر است

گر ترا باشد تصرف در جہان	کے تو باشی چون محقق لے جوان
پس محقق را بدان اسے دلبر	ہست برتر از تصرف دوسرا
کے شناسد مہر محقق را کسے	گرچہ گرد کس درین عالم بے
آن ہمار است آن ہما است آن ہما	تو طلب کن آن ہما خوش لقا
اگر بیند از دہمائے سایہ	شاہ گرد و مفلسی بے مایہ

بآئین بعضے اسرار غلق بحضور دارد و قتیکہ اشارہ خواہد شد شما تشریف خواہند آورد و کلام
 زبدۃ المحققین شیخ محی الدین ابن عربی دیرہ باشند کہ از وی بچکیں بہتر نگفتہ و نہ نوشتہ

لے ولیکن پس بیان کن نعمت پروردگار خود را ۱۲

حقیقت کما یفنی از طلاقات ظاهر خواهد شد

هر دلی کو بردے آن سر در است در حقیقت آن دلی پیغمبر است

معنی این بیت بر شکل است تفکر ظاهر خواهد شد متابعت رسول الله صلعم همه حال بیاید
هر که منافع تر مرتبه او عالی تر دولت معرفت مزید باد والسلام والا کرام -

مکتوبات بنام شیخ ابونجیب عثمانی ایطیوی

مکتوب اول در باب آنکه اکثر اهل زمانه حاسد اولیاء الله میباشند

عاشق سجانی شیخ ابونجیب عثمانی ساکن قصبه ایطیوی سلمه الله من الافات از درویش
مجتبی بن مصطفی معروف بجالاهر پوری دعای تحیة موصول باد مکتوب مرغوب آن برادر
در عین اشتیاق رسید بطالعه آن مسرور گردید متذکر بود که حاسدان نمی خواهند که ما را
استقامت شود هرگاه که بسیار چیز را از انبیا علیهم السلام کثرت المخلوقات بودند و میخواستند
که شوند و بسیار چیز را خواستند که نشود شد پس خواست من و تو خصوصاً خواست
حاسدان و بدخواهان چه طور خواهد شد لیکن در طاعت و عبادت و ذکر و فکر باش دل را
قوی دار تا از غیب چه ظاهر شود بر آن برادر واضح باد که هر کرا حق سبحانه تعالی مقبول
گردانید او هرگز مردود نخواهد شد و هر کرا مردود گردانیده او هرگز مقبول نخواهد شد و هر چه
در باب کسی در ازل فتنه هرگز بحد حاسدان و بدخواهان در روی قصص و فتوسه نه شود
و اگر در باب کسی پریشانی و سب جمعیتی رفته هرگز با مدد دوستان و خیرخواهان پیرا جمعیت نشود

ایشان از غفاسه کبار حضرت سید العرفا لاهر پوری بودند در علوم عالیہ صوفیہ عموماً در بیان حقائق و معارف خفیه
مشهور بودند و ذات ایشان بهشت هشتم جادی الاخر و بقوس بهشت هشتم ذیقده مسنه یک هزار و یک صد و هشت
گردید مزایای قصبه ایطیوی مکتوب است حال تفصیلی ایشان به نجات انبیا و توان دید

هرگاه که چنین شد پس آن برادر خاطر را جمع کرده و دل را قوی داشته همیشه با حق باشد که
 مَن لِّهِ الْمَوَاطِنُ فَلَهُ الْكُلُّ وَاقِعٌ مِّمَّا سَمِعَ

هرگز او هست کل او را بود بهفت دریا نیز پیل او را بود

و دیگر آن برادر را معلوم باد که محسود شدن کاس بزرگ و نعمت عظیم است لهذا آن شخص
 مسلم فرمود اللهم اجعلني محسودا ولا تجعلني حاسدا چون آن برادر صاحب نعمت
 شد محسود گشت و هر که صاحب نعمت شود البته محسود خلق گردد و بیاید که آن برادر این نعمت
 عظیم القدر را شکر بجا آورد جائن اولیاء را در عین حیات از دو جماعه چاره نه یکے منکران و
 دیگر معتقدان بسبب اعتقاد دوستان حق ثواب میرسد و همه حسنات در نامه
 اعمال ایشان درج میکنند و در قیامت حشر ایشان با دوستان حق خواهد شد و بسبب منکار
 منکران و بدگویان و حاسدان اولیاء الله را ثواب میرسد و همیشه حسنات در نامه اعمال ایشان
 درج میشود و تنبیات در نامه اعمال منکران و بدگویان و حاسدان و این جماعه داخل
 حاصیان میشود و حشر ایشان با حاصیان خواهد شد و سه کمال و بزرگی آن مشایخ که بعد
 از وفات او شان یک جماعت منکر او شان باشند و بدگویند و بدان سبب ثواب بکن
 برادر او مشایخ رسیده باشد و فرشته حسنات همیشه در نامه اعمال او شان نوشته باشد
 چنانچه از متقدمین شیخ محی الدین بن عربی و از متأخرین شیخ عبدالرحمن جانبا زلا هر پوری
 قدس سرهما بودند و فاقبت و فاقست آن برادر بخیر باد

مکتوب دوم در اینکه تلاش معاش بر امتهلکان جائز است تا بفرایغ خاطر
 بیاوحت مشغولی است و بدین وجه دوستی انبیا مضائقه ندارد

جامع العقول نقل شیخ ابو نجیب ساکن فی بیته سلمه الله تعالی من الکافات از درویش

سال ۵۰۰ هر که بر سر او است پس بر سر او است ۱۷ ساله که خدا را محسود و گران جاسد نگردان ۱۲

محبت لاسرپوری دعالے محبت الوصول بادیعت درویشان محبت و استکان و متعلقان
 که خدمت ایشان من حیث الشریع فرض است بلوک اغیار جمع آورده و معیشت آن محبت
 این جماعت که عین جمعیت خود است حاصل کردند و بفرار غاظر در طاعت عبادت مشغول
 شدند بدین نیت تلاش معیشت داخل طاعت است در درایت نبوی است که فی المثل من
 خیر من عمله در واقع همین نیت است اگر بدین نیت درویش بر اغیار و دویر دوست
 دارد باک نیست شیخ الاسلام شاه عبدالرحمن جانبا ز نوشته که اگر زاهد تو نگر دوست دارد
 بسبب آنکه او را نفع میدهد و او بفرار غاظر در طاعت مشغول می باشد این دوستی هم برای
 خدا باشد جانمن الله تعالی محبت را به محنت مقرون گردانیده و گنج را در گنج نهاده تا هر سفاک
 و عوالی محبت نکند و هر بوالهوس بوس گنج نکند شیخ الاسلام شاه عبدالرحمن جانبا ز نوشته
 که در شمس الجلالی در ده که آن دوازده هزار گرم که همه گوشت اندام ایوب علیه السلام خوردند
 چون گوشت با خورسید هم یکدیگر را خوردند تا سه گرم ماند چون ایوب پابر زمین زد سه گرم
 او جدا شدند یک در هوا شدند خل انگبین گشته که در دس شفا بود و دیگری در خاک
 افتاد گرم ابریشم گشته که اصل لباس دنیا بود و یکی در آب افتاد علقه گشته که
 سبب راحت علتها بود پس ابر بنفید بخ زردین بیارید بتریل که در طریقه بستی او را
 پوشانید و تا به صبح بر سر او نهاد و تعلین ذمب در پاس کرد و گفت یا ایوب
 نیک می گوید که اگر چه بے محنت کشیدی آخر به صبر به نعمت رسیدی به جمال
 قدرت ما هر کس که در محنت بهجو تو صبر کند من به او چنین لطف کنم
 سه برادر چند روزی بهد کن

مکتوبات بنام حضرت شیخ یوسف عثمانی میوهی

مکتوب اول در آنکه بعد از پنج راجست و بعد از گریختن و فواید میر پستی

آن صاحب کمال جلایه الله تعالی من الاممین از فرقه بمقدار معتبر معروف بجا لاهوری
بر عا و سلام معزز با دلس برادر بعد از پنج راجست و بعد از گریختن و فواید میر پستی
افضل است و احسب عند الله جنانچه حضرت غوث الاعظم میفرمایند قدس یادرب ای ضحاک
افضل عند الله قال ضحاک الماکین کے برادر نہ بنی کہ مہتر یوسف علیہ السلام بعد از پنج
بسیار محنت بیشمار بیاد شاہی مصر رسید و عزیز عالم گردید و پدر او در غش چندان گریست کہ بیجا
چشم غل رسید چون شربت وصلت چشید کوری چشم بہ بنیائی مبدل گشت پس لے عزیز ہر کہ
خود را در شکوہ بر یاغت و مجاہدہ کشید عاقبت شربت وصل چشید کہ بدان سعادت ازل
داد حاصل گردید لے عزیز در سنہ یک ہزار و چہل و نہ در عشرہ اخیرہ ماہ ذیحجہ شب بود کہ روح
پر فتوح حضرت شیخ ابوسعید برین فقیر تجلی کرد و فرمود کہ مرید سے داشتہ افغان کہ قرار دادہ بود
کہ شے المقدور اکب بخورم چون مدت مدید گذشت از قلق و اضطراب نفس دہان ہوا کہ در
دہان سے آب نہ افتد چون در دہن سے آب سید در بہین غم و الم جان داد لے عزیز بہین کہ
سلف ہم قدر مخالفت نفس مارہ کردہ بمطالب سیدہ اند و نفس را از راہ برداشتن ہمین جہاد
اکبر است حضرت بآئین سلطانی بد گاہ از و متعال عرض کرد کہ الہی کیف اطوف الدیاء حکم شد

سلطانی گنتم لے پروردگار کدام خندہ بہتر است از تو پس فرمود کہ خندہ گریہ کنندگان ۱۲ سالہ بار خدا را بگو نہ راہ یابم موسیٰ قوی
۱۳ ایشان نیز از انفا سے کبار و منظر حضرت سید امیر فالاہری بوری بودند و فائز ایشان بہ سیر و ہم و بتوسلہ ہشتم ذیقعدہ روز
چهارشنبہ منہ یک ہزار و یک صد و شش و بتوسلہ پنج کردید مزار در قصبہ امیٹی ضلع کٹوا محلہ قصبہ است ۱۴ انفاست انصرت
۱۵ متولد سنہ یک صد و سی و شش و متوفی پانزدہ شعبان روز جمعہ سنہ دو صد و شصت و یک عشر
یک صد و بست و پنج سال مزار در سلطام ۱۶

در معنای نفاق و تعالی بر ساک مخالفت نفس فرض است از شیخ حامد جوهری سلطان جهانگیر
پرسید که پیر پستی باز خدا پستی چه معنی دارد شیخ گفت که این فقیر از خانه بیرون آمد که سب و سیله
بخدمت شاه برسد و مقصود حاصل کند تا یک مدت محنت کشید و هر چه از خانه آورده بود خرج شد
و هم قدرندار شد نه بحضرت شاه ملاقات شده بمطالب رسید و بدولت پیر معرفت خدا رسید و
بمطالب بهره ور شد پس پیر پستی باز خدا پستی است عاقبت مخالفت آن برادر و این
درویش و جمله مسلمانان بخیر باد بحمده البسی و آله الامجاد.

مکتوب دوم در بیان آنکه علم و رشد نبیا یا ولیا میرسد تا علم شریعت ندارند و ار
نیست بلکه نسخه شیطانیست چنانچه در معنی است قصه ابد و دناشمن منو و

در دریای معانی شیخ یوسف عثمانی بعلوم ظاهر و باطن بهره مند باد جانن آنحضرت صلعم
فرمود العلماء و در ثلث الانبیاء علم و رشد نبیا یا ولیا نزد مادام که علم فقه و اصول و کلام حاصل
نکند زیرا که علم طریقت و حقیقت موقوف است بعلوم شریعت چون شریعت ندارند طریقت
و حقیقت که ادا برتر است که دانند بلکه هرگز ندانند چون علوم مذکور دانست بعلوم انبیا رسید
آن برادر مردم چهار نوع اند بعضی ظاهر و باطن خراب دارند و بعضی ظاهر آراسته و باطن خراب
دارند و بعضی ظاهر خراب باطن آراسته دارند و بعضی ظاهر و باطن آراسته دارند و طائفه که ظاهر و
باطن ایشان خراب است عوام اند و طائفه که ظاهر آراسته و باطن ایشان خراب است متعبدان
اند که در ظاهر بایزید و در باطن نذیر و طائفه که ظاهر ایشان خراب و باطن آراسته است مجانبین
اند و طائفه که ظاهر و باطن ایشان آراسته و پیراسته است مشایخ اند و ایشان را صوفیه نیز میگویند
که ایشان بکمال علم و عمل دارش نبیا شده اند پس برای برسانکان این راه فرض است
که علم مدرسه که بوسیله آن بعلوم وراثت انبیا واصل شوند حاصل کنند و بیکیس از مشایخ کبار صوفیان
سازگار فرض خود را و بیا « الله اعلم دارش انبیا اند »

نادار سپه علم ظاهر نبود و بعضی که بعلیه عشق الهی از تحصیل علم باز ماند بنیایت الهی حقیقت علم
 ظاهر برایشان کشف شده بود پس هیچکس از مشایخ سببه علم نبود بر سببه این پیغمبر متعبد به علم را
 بجز خراس مانند کرد و فرمود و المتعبد بلا فقه کالمعتمد فیه اطراف فقه و بر سببه این بزرگان اهل آن
 سببه علم را نسخه شیطان گفته اند چون که ایشان را استقامت نیست که عنان ایشان به دست شیطان
 است هر جا نجات که میخواهد بر دهن آن قصه را هر سببه علم نشنیده از من بشنود از اهری در زمین
 صومعه گوشه گرفته بعبادت حق سجاده مشغول شد و گفته دانشمندان گروه گمراهم بر در صومعه
 زاهد رفت و دوسه را از معارف چیز سببه پرسید زاهد بقدر فهم خود جواب داد آن دانشمند بر سببه
 الزام زاهد چیز با پیش می آورد که از جمله جوابش زاهد سببه علم بیرون آمدن توانست و
 ساکت گشت همدان زمین عارف بود از اهل اسلام سببه را ازین حال آگاه کرد و بنیایت محزون
 مغموم شد که آن دانشمند زاهد را از راه خواهد گردانید از ترس این معنی عارف از صومعه فرستاد
 و بکار پیچیده در آستین کرد و زنار در گردن انداخته بر در آن دانشمند رفت چون اندرون
 خانه بود کس را فرستاد که بدانشمند گوید که زنی هم مذہب تو آمده است بر سببه مسئله دین مشکل
 شده است زود بیرون آئی و جواب بگو و زنار خواهر شکست چون دانشمند شنید بیرون
 آمد و پرسید کدام مسئله مشکل داری عارفه که دم از آستین بر آورده پرسید که که دم را که آفریده
 گفت اهریمن بانه پرسید که زهر در دهنش که نهاد گفت اهریمن باز پرسید چو اهریمن آفرید و زهر
 در دهنش نهاد یزدان بران عالم بود یانه زود جواب این بگو و زنار مشکلم دانشمند درین
 مسئله درماند اگر گوید که عالم بود پس چرا خیر نگردانید و اگر گوید که عالم نبود جمل لازم آید و
 جمل لو بیت را نه شاید چون درین معنی درمانده شد گفت زمانه صبر کن اول من زنار شکسته
 بعد تو در حال دانشمند تو به کرد ایمان آورد و زنار شکست پس زن عارفه به از صد زاهد و
 عابد سببه علم و معرفت جان من هر یک را صحبت بهتر از تنها بودن که در تنهایی آفات است و در صحبت

احوال است و یک ساعت صحبت پیر بهتر از خلوات چه خوش گفت آنکه گفت هـ

یار خندان باغ را خندان کند | صحبت مردانت از مردان کند

سکه برادر مرید را باید که صحبت پیر را از اہم مطالب شمرده مداومت نماید تا از حالات و سہ
بروئے فرود آید بنگاہ خلوت گزیند کہ صحبت خلوت ویرانیکہ و پرا بر شدہ است اگر مرید
با این مرتبہ نرسد و طالب خلوت شود پس خلوت سے آفت است چنانچہ نقل است کہ
سید الطائفہ جنید را مرید سے بود در دل سے قرار گرفت کہ من بدرجہ کمال رسیدم و خلوت
گزیدن ما بہتر از صحبت پس خود را از صحبت کشید و بگوشتہ غزید چون شب درآمدی شتر
بیاد زدند و دیر گفتند سے کہ ترا بہشت باید شد سے ہر آن نشستی و میرفتی تا جا بنگاہ
پدید آمد سے غم و دلکش و گریہ و خوب صورت و طعنا ہما سے خوش و آہما سے روان تا سحر گاہ
آنگاہ از سے بنگاہ بخواب رفتی چون بیدار شد سے خود را در صومعہ خویش یافتی پس نخواست
در عونت از دل سے سرزدن گر نشد و زبان بدو سے کشاد کہ مرا چنین بیانش خبر تجنید رسید
سے بر در صومعہ آن مرید رفت و دیر در کبر و عجب یافت حال از سے پرسید انچہ بود گفت
شیخ فرمود چون اشب بدار جاری سے بار لا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم گوئی
چون شب رسید بطریق مہمود و پیرا بردند سے بر سے تجربہ نہ کہ از سے اعتقاد سے بار لا حول
الہوت آ بخل بجز دشیند و بر نقتند مرید خود را بر در صومعہ خود یافت و استخوات سے مردار گرد خود
دید بر خطا خود واقف شدہ تو بہ کرد و بصحبت پیوست پس با من مرید را باید کہ صحبت را
انچہ دیگر ذالفضل فرزند داند سلیہ برادر نہ بچی کہ حیوان از صحبت خود سے و پوسے او میگردد
طوطی بہ تعلیم آدمی ناطق میشود و باز از صحبت پیر فرکار ہمہ اشارات او اخذ میکند همچنین مرید
را باید کہ باشارہ پیر کار کند اگر از صحبت شود صحبت اختیار کند و اگر حکم خلوت شود خلوت
گزیند چنانکہ پیر طیب است و مرید بجا پس چنانکہ طیب در سبب شفا رہیاست است پیر نیز

دلتا نیست قوت و طاقت مگر بپسے بزرگ و بہتر

در سپه صفائی مرید است در آنچه بهبود مرید است آن میفرماید پیر را نظر خاص میباشد که بدان بر احوال مریدان مطلع شده هر یک را موافق ایشان کار میفرماید که عاقبت ایشان را بکار آید عاقبت و خاتمت آن برادر و این درویش و جمله مسلمانان بخیر باد.

مکتوبی در بیان ذکر کردن سختی و شدت تمام و غیبت بکثرت ذکر از قول نبوی علیه السلام و آداب ذکر

دیر دریای معانی شیخ یوسف عثمانی ساکن ائیمی سلمه الله تعالی من الکافات از درویش مجتبی عرف مجالاهر پوری دعای تحیة موصول بادرست برادر چندان اذکار سخت باید کرد که اکثرت حرارت ذکر از بدن ذاکر بطوبای تکیه در گوشت و پوست و خون و درگه مقام کرده است بیرون آید تا حالت خود روئے نماید آن زمان معنی کلام کماکان در فهم آید رحمت بر جاننش باد که گفت سه

هر چه بینی یا هست اغیار نیست	غیر از جزو هم و جزو پندار نیست
------------------------------	--------------------------------

کے برادر ذاکر را باید که چنان ذکر بکند که در هر دم مشهور بدو پادشاه شود و کما قال علیه السلام اکثر و اذکر الله حتی یقال انکم عبادنا و سالک را باید که قبل از ذکر وضو تا زده بکند بعد از تنقیح و زاری هر قدر که تواند استغفار گوید بعد از حضور دل اذکار شروع کند

چون از ذکر فارغ شود این دعا بخواند اللهم انا ذکرنا الله على قدر قلة عقلنا و علمنا

و فهمنا فاذا ذكرنا على سعة رحمتك و فضلك يا حي يا قيوم اكرمنا و يا ارحم الراحمين باید که ذکر بحضور دل بکند تا زود بمقصود رسد و هر که ذکر بکند و دل او غافل باشد در حق او وعید سخت است و تراشیده است که حق سبحانه میفرماید هر کس که یا در من بفضالت میکند سنگ

ساده اکنون هم چنان است چنانکه بود الله فرمود آنحضرت معلّم بسیار کنید ذکر الهی چندانکه دیوانه گفته شود ۱۱
ساده باز یاد آید که دریم ترا بعد از علم عقل و فهم و در پس با کون بر او بوضعت حضرت فضل خدایه بهترین ذکر را در علم کند تا کان ۱۲

خداوند نام یاد او به لعنت میکنم رحمت برمانش باد که گفت

هر آنکس که غافل از حق یک زبان است	در آن دم کافر است اما نهان است
اگر غفلت بر او پیوسته بود	در اسلام بر او پیوسته بود

کے برادر مرشد را باید که اول طالبان را با کل حلال و صدق مقال امر فرماید بعد از آن زکات و انکار تعلیم نماید که زود شمره بخش اگر چه حق ارشاد ازین بهم برتر است اگر کسی درین زمانه این قدر بکند که مردم را از بدعت مجرام خوردن توبه دهد و فسادان را براه آورد از نیکان عالم است در چهل مجلس مذکور است که اخوی علی مصری حکایت شیخ صفی الدین اردبیلی بخند شیخ علاء الدین سمنانی آغاز کرد گفت که او پیوسته در طایف طالبان است و بکثرت مردان قضا میکند و گویند که غیر از من مرشد نیست و همه خلق را اینجا میباید آمد تا بایشان ارشاد کنم شیخ فرمود که روزگار را عجب روزگار است من پیوسته خبر آدمی پرسیدم میگویند که مردان را بلیق و حلال خوردن میفرماید و بزرگ خدا تعالی کردن باین وجه او را دوست داشتیم و گفتیم که او در عهد خویش مریدیت که جماعتی بدعتی را از حرام خوردن توبه میداد و بزرگ کردن مشغول میداد اگر چه حق ارشاد و کما حقہ نجائی آورد مگر نیک است اگر مردمان را از منفعت باشد و بدعتی و حرام خوردن مشغول نیست اگر باطن او را غرض و نیوی و میل بجای باشد امید داریم که خدا آن را عفو کند که بسیار فسادان بسبب او ترک فساد میکنند اگر چه ارشاد کردند طالبان را بر قانون طریقت بمقصود رسانیدن کار دیگر است اما این ساعت که جهان از بدعت و حرام خوردن پرگشته و بسیار مبتدع خود را لباس مردان پوشیده فریب اظهار کرده اند و ضلال را ارشاد نام نهاده اند اگر کسی اینقدر میکند که مسلمان را از ارادت شیطان نگاه میدارد و بزرگ حق و اکل حلال میفرماید ازین چه بهتر باشد خدایش توفیق خیر دهد و دیگر اخوی علی مصری از خدمت شیخ سوال کرد که سیر عارفان بے طی و خرق و التیام چون است فرمود که همه هست

عنه متوفی دوم ذی قعدة سنه هفت صد و هشتاد و پنج هزار و دویست و بیست و هفت

دما را تحقیق شده است که بعضی از ایشان از دیوار بیرون می آیند و باز درون میروند -- پی
 خرق و التیام و کسی باشد که توجه کن رکعبه و کعبه را بیند نزدیک خود و همچنین اگر نزدیک شود و در
 بغیر و سبب حق تعالی آن ساعت را برسد او متذکر داند تا نماز آن وقت گذارد بجا آنکه
 در گردش افلاک تغییر پیدا کند و ما در غیب مشاهده کردیم که گاه بوده است که هزار سال سیر
 در دریا میگردیم چنانچه شب در روز و ششم ویم و رمضان را روز میباشیم و نماز عید میگذاریم و دریم
 تا هزار سال میشود چون از غیب باز آمدیم همانقدر پیش بود که بعد از نماز با ما در پیش از بر آمدن
 آفتاب و در غیب ازین نوع بسیار است تحت عبارت سالی هزار در رویش بود سیل همراه
 این فقیر چند گاه بوده است که از دیوار بیرون می آمد بجهت خرق و التیام و شیخ ما قطب العالم
 شیخ عبدالقادر دس قلندر جو پوری در یک ساعت بخرق عادت بکعبه رفته و حج گذارده است
 و طایبان ایشان را مبارکباد گفته اند و هر ران ساعت بخانه رسید سبب آنکه یک و دو قدم به
 زمین نهد و یا در گردش افلاک تغییر پیدا کند عاقبت وفات آن برادر بخیر باد

مکتوبیام در وصف فیان سیر و تفریق ایشان و سائده دوم و سوم

در دیار معانی شیخ یوسف عثمانی سلمه الله تعالی من الکافات از درویش محبتیاب ^{مصطفی}
 معروف بجالهر پوری دعای تحفه موصول با آن برادر را معلوم باد که صوفی آن بود که خود بنوع و در سیر
 این بود صوفی بود و در درش شریعت صوفی شود و هر صوفی است و در راه متابعت شیعی صلح قدم برین نهادند
 بودم و آنکه در حال شامی کند با خواجگی کار عسکری

و صوفی را باید که همیشه با وضو باشد و هر وقت که وضو تازه بکند دو گانه نقل گذارد که اهل انصاف
 این را در کتب اراکان عظم این را تصور میکنند می آرند که در وقت شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا میگردید
 در منور شهر چوبه ماه رمضان سن فوج صد و شصت و شش یا هشتاد و هشت و صوفی هفتم صفر و پنجشنبه شش و هشتاد و
 شصت و شش و هشتاد و هشت هزار در ثانی ۱۲

از درون شو آشکارا و از برون بگمانه و ش	این چنین بسیار و ش کم میبودا ندر جهان
--	---------------------------------------

دیگر آنکه در مکتوب مندرج بود که وقت ذکر تصویر نیست هیچ شے موجود و مستکبره مینماید چنانکه سوله
القدر موجود نیست پس کرا انکار کن در جان من مبتدی که به هم سوله دانسته و آن در هم و س را
احول ساخته که یک را دومی بیند پس بهجت دفع کردن همین و هم وقت ذکر در تصویر نیست موجود
هیچ چیز مگر الله گوید تا و هم نماند جان من اگر در افکار و اسباب سوله پیش آید پس نیست این شقیقین
را اطلاع کن از ان محل خواهد شد هیچ افکار و افکار و مراقبه در سلسله نیست که در مذکور نه شده
باشد و اگر در حقائق و معارف چیزه مشکل شود از شیخ عبدالرسول رجوع کن که او حل خواهد شد
و ادراک همچون دان بلکه از من بهتر تصور کن درین هیچ مبالغه نیست حق است حق است حق است

مکتوب دوم در تعلیم نفی خودی و دیگر حقائق و معارف توحید

قلندر رفیع القدر شاه فتح قلندر رجوع پوری فتح الله علیه ابواب الحقائق و المعارف از
دریش محتجب لاهر پوری دعای غیر موصول با د جانم خودی را که حجاب اکبر و بزرگ ترانه
زمین و آسمان است از قوت عشق به دار و در محل معرفت در آموه باغ توحید را تناول نما و
گلزار اسرار را نظاره کن

صد هزاران خلق گم گرد و دقت نام	تایکے اسماء برین گرد و دمدام
--------------------------------	------------------------------

جانم چون در محل معرفت در آمدی و میوه باغ توحید را تناول کردی و گلزار اسرار را نظاره کردی
به تحقیق سبب اوماد رسیدی و مضمون بیت جامی را فهمیدی که

جامی معاد و سبب اوماد و حدت و بس	من در میان کثرت موهوم و اسلام
----------------------------------	-------------------------------

عنه این رساله تصنیف حضرت ایشان است در بیان اذکار و اشغال قلندر به ۱۲

عنه مولانا نور الدین عیال الرحمن جامی متولد است در شعبان سنه هشت صد و هفتاد و متوفی در دهم رجب الاخر سنه هشت صد
و دویست عمر شاد و یک سال مزار در بهرات ۱۲

پس تراست این مژده سه

هر که مست عالم حرقان بود | بر همه خلق جهان سلطان بود

اللہ تعالیٰ آن برادر را و جبین یاران را بطلالعاین مکتوب موفّق گرداند۔

مکتوب سوم در تعریف حضرت شبلی و تعریف حضرت شاه محمد یوسف خلیفہ خود

عرفان پناه شاه فتح قلندر در حمایت ایزدی بوده خوشوقت باشند و این ابیات بطالعہ نمایند

من ندارم طاقت دیگر سخن	لیس فی الدارین الا ذوالمن
از جنون اسرار را بیرون دهم	این ندارم بر برهم یا بے برهم
نہ خبر دارم زانده و خوشی	نہ خبر دارم ز ہوش و ہیشی
این چنین بد حال شبلی سالہا	کرد بروے عشق بس اقبالہا
گاہ گفتی حرفہاے بخودان	گاہ گفتی او سخن از عابدان
گاہ با ہفتاد و دو ملت یکے	گاہ ازان ہم او منفرد بیشکے
گاہ دیوانہ گے او ہوشیار	عقل کل بود است آن شیخ کبار
کارہاے عارفان ذر فنون	در جهان دان اینچنین لے رہنوں

ہا من ہر کہ گفتہ شبلی از توحید خبر نہ داشت او بے خبر احوال شبلی است شبلی تاج این قوم بود
چنانچہ جنید فرمود لکل قوم تاج و تاج هذا القوم شبلی برادرم احوال شبلی برین مکتوب
شدہ است عین ابوسعید خرازی در دیم و بر ترا زد دیگران کہذا شاہ محمد یوسف را شبلی زمانہ
نوشتہ ام دشنامیدانید کہ شاہ محمد یوسف بر قلب محمد مصطفیٰ صلعم واقع است عزیز من مردان
خدا از ہمہ گذشتند و باز ہمہ پیوستند کہ از ہمہ گذشتن محض بواسطہ پیوستن است کہ آن بجا ہمہ

۱۵ نیست در ہر دو جان بجز خدا ۱۱ ۱۲ ہر لے ہر قوم تلج است و تاج این قوم شبلی است ۱۲

۱۳ متوفی سنہ دو صد و ہشتاد و شش مزار در بغداد ۱۱ ۱۴ متوفی در اذہم شوال سنہ صد و سہ ہجری ۱۲

و با همه دانند سیکه با همه و سبب همه هر که بیگفت گو یاسه اسرار ربانی است نه عارف بجانی است
سخن ربانی زندگانی است و زندگانی عیانی است باید که سخن زندگانی بگویم و از متابعت
بزرگان بحسب طاقت تجاوز نه تا هر که متابع تر مرتبه او عالی تر هر که دعوی معرفت کند و
قدم از دایره متابعت بزرگان بیرون نهد آنکس جاہل است نه عارف زیرا عارف از پیاء العارفین
مخفی من اخلاص لمن بین قول ابو سعید خدری است دریافتن عارف نه کار هر کس است
عارف را یک شارت پس است جانشین قلندر کسی است که از حال مقام و کرامات
گذشته باشد چون عبد العزیز مکی بدان درجه رسید حضرت محمد مصطفی صلعم و پیر الخطای
قلندر متاثر ساخت

چونکه او از مصطفی این نام یافت	در جهان معرفت آرام یافت
--------------------------------	-------------------------

مکتوب چهارم در بعضی ابیات دفع بیهی شیهات

حقائق و معارف آگاه شاه فتح قلندر در حفظ اکثی باشند دیگر از اشتیاق هر چه بنگار
کم است هر گاه که اشارت از غیب بیابند بلا قات شتابند ورنه از جاده جنبند بقدر کلی
دارم که بایاران بزیارت قطب العارفین شاه عبدالقدوس مشرف شوم و اشارت همراه
بیارم جانم بعضی ابیات مطالعه نمایند که این ابیات دفع بیهی شیهات اند

حسن خود را خود به بین آن نگار	خونیش را در خونیش بین آن شکار
خود همون خسرو شیرین همچو شیر	خود همون دامن دغدراد لپیدر
خود همون لیلے و خود مجنون زار	خود همون آئینہ آئینہ دار
صد سحران رنگ زبرنگ خواست	از ره دانش همه چون نهجه است
هر زبان دیگر نماید و سبب درست	گر بزرگان رنگ بنمایم او مست

سله نود عارفین بهتر است از طلوس سردین ۱۰

<p>در جهان از یک هزاران فرق شد جنگ و صلحش بر نیامد بر مرید از فنون شان تو خود را شاد کن</p>	<p>رنگها در رنگها چون غرق شد آن غلات جنگها زان شد پدید جنگهای خرف در شان یا دکن</p>
<p>عرفان بنای احوال بین طائفه غامض اند فهم هر کس مطلوب مقصود این طائفه نمی رسد از ان بعضی این قوم را کافرون ندین گفتند و آلنون مصری که سر این طائفه بود در آن وقت اورا کافرون ندین می گفتند و حسین بن منصور طالع و ابن عطار را آشکارا گشتند زیاده چه نویسد.</p>	
<p>مکتوبات بنام حاجی عبدالرسول بناری</p>	
<p>مکتوب اول در بیان آنکه در وقت عهد علی ارواح چهار قسم شد بودند</p>	
<p>محبوب القلوب حاجی عبدالرسول ساکن بنارس سلمه الله تعالی من الکافات از درویش محبوب بن مصطفی معروف بجایا هر لودی دعای مشتاقانه موصول باد که برادر چون حق سبحان ند که الستت بنیکو در داد و جمله ارواح چهار صنف شدند صنف اول هم بدل و هم بزبان گفتند بکس و سجده عبودیت کردند صنف دوم بدل گفتند و بزبان نه گفتند و سجده عبودیت نکردند و صنف سوم بزبان گفتند و بدل نه گفتند و سجده کردند صنف چهارم نه بدلی گفتند و نه سجده کردند پس ارواح صنف اول انبیاء و اولیا و صدیقان و صالحان بودند و ارواح صنف دوم کافران اند که اول کافر باشند آخر وقت بدست اسلام مشرف شوند و ارواح صنف سوم مسلمانان هستند که آخر ازین جهان کافر بودند و ارواح صنف چهارم اولی آخر بیگانه میمانند که برادر هر کرا حق سبحانه تعالی صدیق آفریده زندیق نمیشود و هر کرا زندیق آفریده صدیق نمیشود اگر چه ارواح صنف اول من جمیع الوجوه اول اند اما ارواح صنف دوم هم بهتر اند که اعتبار به خالصت است اگر کسی صد سال مسلمان باشد و آخر وقت ازین</p>	
<p>دین ایستادن نیز از خلقت کبار حضرت سید اله فیلا هر لودی بودند: سلمه آینه شمس پرده کار شام ۱۷ عهده متوفی منه و معدود پیچری</p>	

جهان کافر و دجیمه فائده چنانچه این سقارا اکثر عمر در اسلام گذشت آخر وقت نصرانی شد
ایمان را بر باد داد ازین اسلام چه بود و اگر صد سال در کفر بگذرد و آخر وقت بدست اسلام
شرف شود از همه بهتر که اعتبار عاقبت و خاتمت است چنانچه نقل است که در زیر خانه حسن
بهری گبرستان دشت روزی آن گبر بیار شد حسن گفت اگر چه بیگانه است لیکن بر احسن
مجاورت دارد بعیادت او رفت و بر بالین او نشست و گفت ای سرگشته قدسی در راه
موافقت نه گفت تا او معاونت نکند موافقت نتوانم کرد نظر حسن بر تناسل آب که نزدیک
بالین گبر بود افتاد پدید که این بهر چیست گفت این بسرا و ضوگاه است هرگاه وضو میکنی
آب زیری آید من تناسل ساخته ام بیرون می ریزم گفت این چند سال گفت سی سال
است گفت چرا نه گفتی تا اینجا عاریت میکردند که این رنج تو نرسیده است گفت بر سر آن
نه گفتم که در خاطر شما چه رسد و همسایه باید که باز کشنده بودند باز ننده حسن گفت این عجب
سخن است آیا بیگونی و قدم در راه بیگانگان می نهد و قدم در راه موافقت نه و بگرد که
وقت تنگ است گفت ای حسن تو نیز طریقه داری و سیرت اولیای شمری تا نه گردانند
چون گردم تا در نه کشاید چون در آیم حسن از ایمان او نومید گشت برخاست تا بدر آید چون
با بیرون نهاد مرد آواز داد که ای حسن باز گرد که درین ساعت سوز و عشق در دل من
پدید آمده مگر تفل بند ما را کلید آمد حسن باز گشت خواست که ایمان بر عرض کند گبر گفت ای
حسن دم در کش که بے واسطه تلقین در درگاه معرفت کشادند و مراد بان درگاه راه داده آیت
گفت درو بقبله شده کلام شهادت بخواند و جان براد حسن چون این بدید در حال زود بیرون
آمد و جامه درید و خاک بر سر کرد و گفت ای حسن ترا چه افتاده است چرا شکر بجائی آری که
حق تعالی بیگانه را بر برگشت تو معرفت خود نصیب کرد گفت انتم فی واحد و منافق واحد این
گبر پشتا و سال بیگانه ماند در آخر نفس در باز کشادند و معرفت را در دلش نهادند و بدولت
سلطان وادی آید و مادر وادی دیگر

بے ویست مشرف ساختند حسن هشتاد سال هست که آشنائی می ورزدمی ترسد که در نفس آخر
 بیگانه کند و آشنائی هشتاد ساله را بر باد دهد سبحان الله مثل حسن بصری که اکثر اصحاب را دید بود
 و جمیع غوث و قطب مرز باد و عباد سلسله را بوسه درست میکند از خوف خالت حالش این
 بود جانمن در خبر هست چون بنده بیار میشود الله تعالی فرشته را گوید که رنگ از روی اوستان
 در دیگرست را فرماید که قوت از اعضا اوستان و دیگرست را حکم کند که لذت از کام او بگیرد
 گناه از نامه اعمال او بگیرد که بنده با این چنین علت بیماری تن بصیر میدرد که اگر کسی پرسد
 که چونی گوید که بای شکر هست چون وقت صحت میرسد فرشتگان را حکم میشود که رنگ ویش
 در قوت اعضایش و لذت کاش با زده شد فرشته که گناهش از دیوانش محو کرده بود می گوید که
 بادشاها گناه باز در هم حق سبحان میگردد که من آن را از دیوان او محو کردم و بکرم خویش از دور
 گذشته عفو کردم فرشتگان گویند بار خدا یا از گناهان عمر به بیماری یک هفته در گذشتی حق سبحان
 فرماید آری اعتراض کنید که چون بر وجود بنده بلاست گماشتیم که تن شمس را زیان داشت هرگز
 شکایت نکرد بلکه شکر گفت من نیز به گناهان که مرا زیان نه داشت شمس را در حشر رسوا نه کنم
 عاقبت و خاتمت آن برادر و این درویش بخیر باد -

مکتوب دوم در بیان شرف طواف کعبه دل بر کعبه گل و دیگر معارف

حاج اکرمین اشرافین شیخ عبدالرسول ساکن بنارس سلمه الله تعالی من الافاضات
 از درویش محتجبه بن مصطفی عرف مجالا هر پوری دلمای تحیه موصول باد سلمه حاجی راه منقش
 عجب دارم از ان طالبان که چندین مسافت راه قطع کرده بنگ گل میرسد و حق تعالی را
 در می طلبند چه آنکه در دل طلبند که قلبا لمومن بیت الله واقع است سبحان الله که زیارت
 شکر که در سالی بدو نظر باشد فریضه بود و دل که هر روز بدو صد و شصت نظر بود

زیارت او ادلی تر نباشد پس سبب برادر طالب دل شود نه طالب گل اگر هزار سال حق را
 در گل چوئی نیابی اگر ساعتی در دل طلبی زود یابی سبب برادر بدان کعبه بقطع هزار کرده و بهین
 نعبه بقطع شهادت نیک و بد برسی چون بدان رسی حاجی شوی و چون بدین رسی غازی
 شوی آن جهاد صغیر است و این جهاد اکبر است آن ره بسوی کعبه برد این بسوی دوست
 جانن اگر کسی قصد کعبه کند بقدم مردان روان شود یعنی جمیع مرادات را ترک کند تا به مقام
 مردان رسد و بحقیقت کعبه مشرف شود درود یار و سنگ و اشجار و گل و خار جز حق نه بیند
 چون کسی از توفیق رفیق کعبه معرفت رسد حاجی حقیقی شد نقل است که رونے حضرت پیر طائفه
 جنید نشسته بود یکس نزدیکی آمد پرسید از کجای آئی گفت ز کج بودم جنید گفت حج کردی
 گفت بے گفت اولاً که از خانه برون آمدی و از وطن رحلت کردی از همه معاصی رحلت
 کردی گفت نه گفت پس رحلت نه کردی باز پرسید چون از خانه رفتی و اندر هر منزل سبب
 که شب در آن مقام کردی مقامی از طریق حق اندران مقام قطع کردی گفتانه گفت
 پس منازل نه سپردی باز پرسید چون محرم شدی بمقامات از صفات بشریت جدا شدی چنانکه
 از جامه و عادات گفتانه گفت پس محرم نه شدی باز پرسید چون بعرفات واقف شدی
 اندر کشف مشاهده وقف پیدا کرد گفتانه گفت پس بعرفات نه ایستادی باز پرسید چون
 بمنزله نشدی و مرادت حاصل شد همه مرادها را ترک کردی گفتانه گفت پس بمنزله نشدی
 باز پرسید چون طواف کردی خانه سر را اندر محل تنزیه طائفه جمال حق دیدی گفتانه گفت
 پس طواف نه کردی باز پرسید چون سعی کردی میان صفا و مرده مقام صفا و دریم مرده
 ادراک کردی گفتانه گفت هنوز سعی نه کردی باز پرسید چون بنوا آمدی آرزوی تو از
 تو ساقط شد یا نه گفتانه گفت هنوز بنوا نه رفتی باز پرسید چون دقت قربانی رسید قربان کردی
 خواهر شمای نفسانی خود را گفتانه گفت پس قربانی نه کردی باز پرسید چون رمی جمار کردی
 هریم با تو بود از معانی نفسانی همه را بیند از حق گفتانه گفت هنوز رمی نه کردی چو نه کردی

باز گرد و بدین صفت حج کن تا بمقام ابراهیم رسی مقام ابراهیم دو بودند یکی مکه دوم دل یکی
 صوری و یکی معنوی هر که خواهد که بر دو مقام رسد گو بقول خلیلعل کن تا بر دوری آس
 برادر این ستر از اسرار الهی است هیچ زاده و عابد و عالمی بر سر این اسرار مطلع نه
 زیرا که هر یکی از ایشان طالب بهشت اند و هر که طالب بهشت است مقصودش بهشت است
 که عبادت می برے بهشت است پس طالب هوئی را می باید که در اول قدم خود را در راه
 جانان باز دتا بر اسرار جانان اطلاع یابد هر که بر اسرار مطلع گشت خود را از گفت و شنود گنگ
 ساخت چه خوش گفت آنکه گفت

بستر غیب کن را سز دآموختن	که گفت لب تواند دوختن
---------------------------	-----------------------

آسے حق سبحانه اسرار خود را بر کس نمی نماید مگر بر کسی که کشف کند که طاقت یافتن پیشین دارد
 سبحان الله زنگان دریاها فرد بر دند و سیر نشند و نغره هل من یزید میزدند رحمت بر دیا که گفت

مردان هزار دریا خوردند و تشنه رفتند	تا از بهشت گشتی چون جود نخریدی
-------------------------------------	--------------------------------

جانان هر که کمال متابعت نبوی صلعم و مرشد وصول یافت و توحید مطلق بر کشف شد و
 اسرار را بیرون نداد عند الله و عند الناس صدیق است و هر که بتابست کمال بهر تبه مردان
 رسید اما از غلبه حال سر را ظاهر کرد عند الله صدیق و عند الناس از صدیق است آسے برادر
 ریاضت و مجاهده برے آست که حق حقیقت بر سالک کشف شود و چون حقیقت اشیا کماهی
 کشف گشت کثرت را عین وحدت یافت تا سوی الله از بصیرت و بصیرت بر خواست این
 ابیات در دجان سالک شد

کثرت چون یک رنگی عین وحدت است	ما را شک نماند درین گزاشک است
در هر عدد درستی حقیقت چون بگری	در یورش دو بینی و در ماده یک است

آسے برادر مرے بخدمت خواجه شفیق یعنی آمد و گفت یا شیخ بیان تو حید کن خواهی پاره شکر

عنه متونی ستر یک عدد و در چهار مجرای ۱۲

مکتوب بنام شیخ منظر اودهی در باب ریاضت و مجاهدت و اقسام هر شد و مرید و آداب مرید و خرقه فقر

شیخ پناه مقبول که شیخ منظر ساکن اودهی سلمه الله تعالی من الکافات از درویش
محبوب بن مصطفی المعروف بجالاهری وری دهاسی مشتاقان موصول بادلس برادر هر که خوش
شریعت در برگردان سلمه ریاضت و مجاهدت بر میان بندد و نیزه راستی بدست گیرد و بانفس
وافریند کند بنایت حق سبحانه و زود ظفر یا بد جان من مرید دو قسم است حقیقی و مجازی یعنی
رسمی و غیر حقیقی آنست که متابعت پیر کند قولاً و فعلاً و قلباً و قالماً قولاً یعنی سخن مرید بچو سخن
پیر باشد در اصول و فروع دین و فعلاً یعنی هر چه پیر کند باشارت پیر کند اگر چه طاعت بوده
باشد و قالماً همچو پیر باشد یعنی حواس و جوارح خود را از لوث مصیبت پاک گرداند چنانچه
پاک گردانیده است و مرید مجازی یعنی رسمی آنست که قولاً و فعلاً متابعت کند اگر چه
قلباً و قالماً میسر نشود و محبت پیر در دل دارد و بدان امیدوار رحمت حق شود و محبت من پیر
نمی تواند که مجهول را ازلی را موصول گرداند نمی بینی که مصطفی صلعم نتوانست که ابی طالب ابراه
آرد همچنین اگر کسی را دولت قبول و وصول در ازل رفته است بخدمت و صحبت پیران
ظاهر شود که جریان سنت الهی برانست بر پیران همین مقدر است که مریدان را راه نمایند و ریاضت
و مجاهدت فرمایند و از کافات راه نیز خبردار کنند و بر مریدان واجب است که هر چه پیر فرماید
همچو جان نگاهدارند و در عمل آرد چنانچه نقل است خواجہ شبلی پسر وزیر بود چون عنایت زلی
دامنگیر می شد توفیق تو به یافت بخدمت سید لطائفه جنید رفت و گفت میخوام که با تو آرد
آرم جنید گفت تو وزیر بچو این شهری فرماندهی کردی هر چه من ترا بفرمایم نتوانی کرد شبلی گفت
هر چه بفرمائی بکنم خواجہ جنید سه بار فرمود هر چه بفرمایم نتوانی کرد گفت آسے بکنم همدان وقت

سکه ایشان نیز از عفاست حضرت سید احرار لاهری بودند ۱۱

فرماندهی بر باد داده موسی سر تراشید و زن پویشید و خواجه بنید فرمود اکنون زنبیل بدست گیر
 هر جا که حکومت کردی و خلق ترا بزرگ داشته اند برو گدائی کن خواجه شبلی زنبیل گرفت هر دو
 که کوفت جز طلا و نقره چیزی نیافت چند روز هر کس بداد هر روز هر چه بایست پیش خواجه بنید
 آوردن رفتن بجا رسید که کس چپیل میداد و کس دانگ و بعضی هیچ میدادند آن روز
 را منسوب بدیوانگی کردند تا رونے چنان شد که هیچکس چیزی نداد زنبیل نمی پیش خواجه بنید
 خواجه فرمود که امر در زنبیل چراغالی است گفت امر و زمره هیچکس نخرید خوش گفت کس سه

عقل مردیست خواجه علی آموز | عشق در دیست بادشاهی سوز

جانبین هر چه هر فرماید مرید راعی باید که بعمل آورد تا که پیر به ازان چیزی دیگر فرماید و الا
 میگوید که هرگاه تخته اول را یاد نه کردی در ضبط نیاوردی تخته دوم چون یاد خواهی کرد
 چنانچه نقل است که مرید بعد از خدمت خواجه احمد اهل تبریزی بعیت کرد و منتظر فرمان خواه
 می بود تا او را از نماز و روزه و ادراد چیزی بفرماید خواجه فرمود هر چه خود نه پسندی بر دیگری
 پسند آن مرد برفت بعد از خدمت خواجه آمد و عرض داشت که در آن روز که در بندگی محمد
 در آمد منتظر تعلیم بودم و خواجه هیچ نه فرمود امر و زمتنی آن تربیت خواجه گفت چون تخته اول
 را یاد نکردی تخته دوم را چگونه بدین را نه فهمید گفت تخته اول کدام است خواجه تبسم
 کرد و فرمود که روز اول ترانه گفتم که هر چه بر خود نه پسندی بر دیگری پسند دیگران را همان خواه
 که خود را خواهی همچنان شد ز تخته اول که جمله احکام را درین دو کلمه تمام کردی که برادر مرید
 باید که هر چه بکند بفرمان پیر بکند اگر چه عبادت بود چون تقوا عادت او را در پیرا که او نیز از بلخیا
 نفس واقف نشد است و میان باعث رحمانی و شیطانی واقف نتواند کرد پس هر چه با جازت
 و اشارت پیران بزرگان کنند عبادت طاعت است هر چه بے اجازت اشارت است
 ضلالت و خسارت است و معدن المعانی مسطور است ترک فعل در هر چیز است هر چه بفرمان
 نفس کند کردن تا کردن یک است چه سود کند تا که بفرمان نه کند بکند که گفتند هر چه بدی

تطوعات هم به فرمان پیر بچانیا را اگر چه طاعت بود و برین اعتراض وارد گردید که چون تطوعات عبادت است و هر چه عبادت است کردنی است پس بفرمان پیر چه حاجت است جواب دادند که پیش از تصفیه و تزکیه مریدان میان باعثه رحمانی و شیطان تمیز نمی توانند کرد و بر دقایق و خفایای کار عمل مطلع نیستند هر چه خواهند کرد بخوشی نفس بر حسب عادت خواهند کرد پس پیش پیر برای آن بگویند که او بر دقایق و خفایای عمل مطلع شده است باعثه رحمانی و شیطان می دانند در حال نظر بر باعث کند که کدام باعث است کلین را درین کاری آرد و بعد دیدن آن او را بفسر مایه تا هیچ کاره از آن به مشرب نرود و اصل درین باب آنست که حق تعالی فرموده است یا ایها الذین آمنوا لا تقلوا معا بین یدی الله و رسول له ای

لا تسبقوا رسول الله صلعم لا بقول ولا بفعل حتی یامرکم به و این ادب مریدانست که با پیر باید کرد که مسلوب الاختیار بود و در این تصریف نمودن نفس و نه در قلب آنچه کند یا اشاره و امر شیخ کند تحت عبارت آری مبتدی قبل از تزکیه و تصفیه نفس چه دانند که درین کار مارا که می آرد و برین کار که میدارد نفس یا شیطان یا روح پس هر چه بکند یا اشاره پیر کند نقل است که مردی بخد متوجه ابراهیم آمد مرید شد و چندان در عبادت افزود که ابراهیم خرمند شد و در دل اندیشید که باعث چیست که شب رازنده میدارد و عبادت میکند بعد از فکر آن حقیقت کشف شد مرید را گفت طعام خود بگذار و افطار همراه من بکن و طعام من بخور چون مرید طعام خود گذاشت و بطعام خواجه افطار کردن گرفت در عبادت و حلاوت و بی مزه شد اندک آنک هر روز میکند اشت حتی که نماز فرض خواندن مشکل شد چون خواجه

له ای ایمان داران پیش قدمی نکنید و بروی خدا و رسول دی یعنی سبقت نکنید به رسول مسلم نه بقول خود و نه بفعل خود تا اینکه او حکم کند شمارا به ۱۱۰۰ هجری ولادت غره شوال سنه یکصد و پنجاه و نه و وفات بست و ششم جمادی الاول سنه دصد و شصت و دو و عمر یکصد و سی سال هزار و نهمین نزدیک بعض در ملک شام قریب مزار حضرت لوط علیه السلام ۱۱

دانست که غمره لقمه حرام بود که شب رازنده داشت و در عبادت می افزود و هیچ وقت از نوافل نمی آسود و تیر از طعام وی باز داشت و در طعام خود همراه ساخت از برکت لقمه علال خواهد میرد در کار دین استقامت یافت و بمقام مردان رسید پس پیر آفت راه می داند و هر چه که بود میداد است آن می فرماید جان من پیر سه انداول آنکه در خدمت وی ارادت می آرد و کلاه و شجره می ستاند دوم آنکه در خدمت وی خدا شناسد سوم آنکه از دست وی خرقه پوشد و در آهلی پیر آنست که در خدمت وی خدا شناسد چنانچه مشهور است مردی در خدمت بزرگ نشسته بود آن بزرگ بر سید الیزیر توبه پیر خود را بهتر میدانی یا امام اعظم را آن مرد گفت که پیر خود را آن بزرگ شکمین شد پیر سید بچه دلیل گفت از پیر آنکه سالها است که در مذہب امام اعظم ام هیچ صفات از من بر طرف نشد و هیچ وقت دل ما از نام ضیاءت بزرگشت درین روزا که پیر گزفتم بحسن تربیت وی بجای رسیدم که هیچ ذمیمه و ر خود ندیدم و شکمین خود را در مریضیات حق سبحانه مایل دیدم پس این بهتر یا آن چون این شنید شرمند گشت و عذر خواست و گفت که حق میگویی پس لے برادر پیر آنست که در خدمت وی راه حق یافت که بسلوک آن راه حق را یافت و بر همه پیران اعتقاد دارد چه پیر بیعت و چه پیر نعمت و چه پیر خرقه اما حق پیر نیست زیاده است از همه چونکه دل مرده و طبیعت افسرده از نفس وی زنده گشت آنرا سی علمای امام محمد صلیه صلیه صلیه وقت اندازید که عیسی مرده تن رازنده می کرد و علمای است محمد صلیه مرده دلا نرا زنده می کنند که هرگز نمیرند خوش گفت آنکه گفت سه

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بقی	ثبت است بر جریده عالم دوام ما
---------------------------------	-------------------------------

لے برادر خرقه تیز سه نوع است یک تیر کا دوم تشبیه سوم خرقه ارادت و خلافت خرقه

سنة الیضیقه کونی متولد سنة هششاد یا هششاد و در متونی تیرک ارم رجب و بقویه چهارم شعبان روز سه شنبه سنة یکصد و پنجاه هجری دست عمر هفتاد سال مزار در بغداد ۱۲

بترک ہر کہ خواہند بدہند و خرقة نشیہ چیز بصلح ندہند من تشبہ بقوم فقد متہم کہ ادب ابن
لباس جز از صلح کسی بجا نیار و خرقة خلافت جز ہمید کامل ندہند جانتن حقیقت مقرض
و خرقة شدو کہ از کیست و از کجا است و در معدن المعانی سطور است کہ ہر قرز ندیکہ در خانہ
آدم علیہ السلام متولد می شد آدم می اندیشید کہ یکدام حرفہ لایق است پس بدان حرفہ
اور امری کرد چون شبیست علیہ السلام متولد شد آدم یراسہ او در فکر شد ہمدان فکر جبرئیل
بیاید و گفت انشیث صوفی چنانچہ شبیست خلوت اختیار کرد و خلق از شے تعلق گرفتہ
جبرئیل مقرض بشیث آورد و گفت ہر کہ یا تو تعلق کند موسی از سر و ستان بیان
تو و آنکس تعلق حاصل آید و اصل مقرض را ندن از بنجا گرفتند و خرقة از ہسترا ابراہیم
علیہ السلام است چون نمرود حضرت ابراہیم را بہنہ ساختمہ و در مخفی نہادہ و آتش
افکند جبرئیل پیراہن از بہشت آورد و او را از آتش پو شانید از برکت آن آتش بر خلیل شد
بوستان گشت عاقبت و خاتمست آن برادر دین در ویش وجہ مسلمانان بخیر باد۔

مکتوب بنام شیخ عبداللطیف اکبر آبادی در بیان تزیینت تعلیم ہریان
حسب حال مریدان و بیان فوائد نماز و کیفیت نماز و تہمید و تہذیب
نزد بعضی نماز اکہ غیب است و نزد بعضی کہ حضور و دیگر معارف

مشبخت پناہ شیخ عبداللطیف اکبر آبادی سلمہ اللہ تعالیٰ من الکائنات اسے برادر مرشد را
باید کہ جوہر شناس باطن طالبان باشد کہ بداند کہ ام و کر گنجینہ اسرار را در خواہد کشود و
کہ ام رنگ آئینہ باطن دیر خواہد زد و دہر کہ مناسب حال ہے باشد فراید اسے برادر نماز
پنجگانہ محوی کند بدیدار حضرت رسالت پناہ صلعم از عمر پیر سید کہ نماز دیگر با آنکاز ہی ہے
گفت آسے گفت ہی کفادہ این نماز کفارہ گناہ است گفتہ یارسول اللہ برادر است

لہ ہر کہ مشاہبت کرد بقوی پس اواز او شان است ۱۲

خاصه گفتند بلكه براس عموم مردم است و مؤيد اين قول در حديث آمده كه از نماز تا نماز ديگر كفارت گناهان است كه ميان اين واقع است چون از كيايز اجتناب نمايد واسطی قدس سره فرمود كه انوار طاعت دو دو معاصی را محو می سازد و در تخریر آورده كه انوار و كرم اقبه در طرفی النهار و زلفی الليل ظلمات او قاتل كند بجوانج نفسانی هفت شده دفعی كند و بعضی برین اندك گفتن كلمات اربعه حسنة است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر براس برادر یعنی اولیاء كبار در شهادت صد و بعضی پانصد و بعضی هزار ركعت نمازی گذارند و بدان مقرب گشتند چنانكه رسول صلعم خبر داد از جبریل داد از حق سبحانه تعالی كه لا ینال العبد یتقرب الی الله سوا این حتی احبده فشاذا انبیت كنت له سمعا و بصیرا ویدا ولسا فانی سیم و بی بیصر و بی بطق و بی بیطن نقل است كه چون رسول صلعم نماز گذارده اند در نش جوشی بودی چون جوش و تب که در زیر آن آتش افرخته باشند و چون امیر المؤمنین علی قصد نماز کردی مویهای او از جامه سرپیردن کردی و لرزه بروی افتاد و گفتی آید وقت گذاردن امانتی كه آسمانها در بین از حمل آن عاجز شدند سهل بن عبد الله تستری گوید علامه الصدقات ان يكون باعشا من الحق اذا دخل وقت الصلوة فليجلس عليها ويحش ان كان ناهيا برضا و قان حق سبحانه فرشته معين می كند كه چون وقت نماز در آید برگذارون آن آماده كند و اگر خفته باشد بیدار كند صاحب كشف المحجوب گوید كه روي گوید كه نماز آكه حضور است و كه روي گوید كه آكه شيب است كه روي كه غائب بوده اند حاضر شده اند و كه روي كه حاضر بودند اندر نماز غائب

سله ابو بكر واسطی از اصحاب جنید بغدادی متوفی سنه صد و سبست و هشتاد و هجری ۱۲ سله همیشه قرب میجوینده ایسی من بذریعه اوفی تا انكه دوست میدادم او را پس هرگاه كه دوست می گیرم او را می شوم پراس او گوشه چشم دوست و زبان پس از من می شنود و از من میگوید و از من می پوید ۱۲ سله متوفی سنه دو صد و هشتاد و دو یا سنه هجری ۱۲

شدند چنانکه اندران جهان اندر محل رویت گروهی که خدا را نمیدانند غائب باشند حاضر شوند
 و گروهی که حاضر باشند غائب شوند و من می گویم که علی ابن عثمان جلای ام که نماز امر
 است نه آنکه حضور است و نه آنکه غیب از آنچه که امر هیچ چیز را که نگردد و که علت حضور
 عین حضور بود و علت غیبت عین غیبت است امر خداوند تعالی را هیچ چیز سبب
 و تعاقب نیست که اگر نماز علت حضور بودی بایستی که فاجر نکرده و اگر علت غیبت
 بودی بایستی که غائب تبرک آن حاضر شدی و چون غائب و حاضر را تبرک آن عذر
 نیست پس نماز در نفس خود سلطانی است اندر غیبت و حضور نه بسته است پس نماز
 اهل مجاهده و استقامت بدیشتی کنند و فرمایند چنانچه مشایخ مریدان را اندر شبانه روزی
 چهار صد رکعت نماز فرمایند و مستقیمان نیز نماز بسیار کنند اینجا باب احوال برود و گونه
 بوده اند گروهی آنانکه نماز هائشان بجای مقام تفرقه بود بدان مفترق شوند و
 گروهی که نماز هائشان بجای مقام جمع شود بدان مجتمع شوند آنانکه اندر نماز جمع
 باشند روز و شب اندر نماز باشند و آنانکه مفترق باشند بجز فرض و سنت نماز کمتر کنند
 بے برادر و ریش را باید که هر وقت که وضو تازه کند و گانه بگذارد و اگر بسبب نتواند
 آیته الکرسی بخواند و اگر انیم تواند چهار بار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
 و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بگوید تا مقصود و گانه حاصل شود
 نقل است از امام اعظم که چهل سال نماز بامداد بوضو نماز خفتن گذارده است
 و حسین بن منصور چهار صد رکعت نوافل در شب و روز بر خود لازم کرده بود گفتند که
 درین درجه که توی این همه رنج چرا است گفت رنج و راحت براس شما است نه براس
 دوستان که فانی الصفت باشند نه رنج در ایشان اثر کند و نه راحت و جنتی پیری هم
 هیچ دردی از او را و جوانی فرو نگذاشت گفتند ای شیخ پیر گشتی از بعضی این نوافل است
 بدار گفت این چیز هاست که در بدایت آنچه یافتم بدین یافتم محال باشد که در نهایت

از ان دست باز دارم سبحان الله امام اعظم و بایزید و جنید و شبلی چندین صد سال
گذشته اند که ازین عالم نقل کرده چنان معلوم می شود که همدرین وقت ازین عالم
رحلت فرموده آس برادر این شمره حسن معاملت است که عبارت از حیات منویست
و چندین هزار علما بودند مگر کسی ندانده بود اند عزیز من انسان کامل مظهر کامل
حق است و همه فرع اوست حق تعالی انسان را نور خود آفرید و ملائکه را نور انسان
اگر انسان منزلت خود را بداند ملئک الیهام بر زبان راند و بران شاهد است سوال
غوث الاعظم بایزید تعالی که مسالت یا رب من ای شئی خلقت الملائکة قال
خلقت الملائکة من نور الانسان و خلقت الانسان من نور الملائکة یا غوث
الاعظم لا انسان سری و انسان سر و لو علموا لافسان منزلت عندی
لقال فی کل نفس من الانعام لمن المملک الیوم عاقبت ما و شاعلمه سلمان بخیر باد بخرمه البنی
و آله الامجاد.

مکتوب بنام سید قاسم ساکن آگره در بیان فوائد صحبت اولیاء
الله و شمره مجاہدات و بیان وجد و سماع

بأن طالب صادق و عاشق خالص نبی هاشم سید قاسم ساکن آگره جمله الله تعالی من
العارفین از ذرّه بمقدار محبتی معروف بجا لاهر پوری دعا و سلام معزز باد عزیز من

صلی پر سیدم که اس پروردگار از کدام چیز پیدا نمودی فرشتگان را فرمود پیدا نمودم او شان را از نور انسان و پیدا کردم
انسان را از نور خود ۱۲۰۰ ساله اس غوث بزرگ انسان را از من است من را از اویم و اگر بداند انسان مرتبه
خود را نزد من البته بگوید که برائے کبیت ملک امر ۱۲۰۰ ساله ایشان از یاران خاص حضرت سید العرفا بودند چنانچه
او شان در مکتوب به شیخ عبد الرسول کچندوی در باره ایشان نوشته اند که میر سید قاسم عجب یاری بود و عجب حالتی
داشت در ادل بسیار ریاضت کشیده بود و جمیع مقامات و منازل طی کرده بمقام رسیده بود در آنوقت بهجا او ایستاد
نداشتم باقی حال ایشان بدریافت نرسید ۱۲۰۰ ع ۵۰۰ متونی روز عاشورا سن شش صد و هشتاد و شش ۱۲

بر سالکان این راه صحبت اولیاء الله فرض است که ایشان را با مشاهد غرض است
در صحبت فوائد و اثرها است چنانچه نقل است از تفحات که شیخ عبداللہ بلینی گفته
است که در اوائل از خلق افراد ستم دوازده سال در کوه بسر کردم چون از کوه باز
آمدم به صحبت زاهد ابو بکر بهرانی پیوستم دوستی صاحب حال و کرامت بود و فرقی
صادق داشت و در دوستی آن بود که هر شب برخاسته عصائی آهنی داشتی آنرا
زیر زخندان گرفت و تار و زبر پائے ایستادی من نیز بموافقت و عیب و
می ایستادم و سه بن گفتی برو بجای نجسپ من بر زمین نشستم تا وی باز مشغول کار
خود می شد بار دیگر بر می خواستم و موافقت و سه می کردم تا آنگاه که حال و سه بن
فرود آمد آنگاه تنهای گزیدیم حق تعالی می فرماید یا غوث الاعظم المجاهد

بلی من المشاهدة فمن اداد الخول فی بی المشاهدة فعلیه باختیار المجاهد
لان المجاهدة بدن المشاهدة ومن اختار المجاهدة لی قلب المشاهدة
آئے غوث بزرگ مجاهده در ریاضت از مشاهد پس هر که خواهد که در آید در ریاضت
مشاهده پس برو باید اختیار مجاهده زیر که مجاهده تخم مشاهده است هر که اختیار کند
مجاهده از برای من پس او را است مشاهده عزیز من هر چند مجاهده در ریاضت
بیشتر موافقت و فضل آئی افزونتر چنانکه نقل است از تفحات که از حضرت
شیخ الاسلام احمد پر سیدند که مقامات مشایخ شنیده ام و کیفیت ایشان دیده ام
از هیچکس مثل این حالات که از مشایخ هر می شود ظاهر نشده است فرمود که مادر و تن
ریاضت هر ریاضتیکه اولیاء خدا کرده بودند بجا آوردم و بران مزید نیز کردم حتی سجانه
بفضل خود هر چه پراکنده با ایشان داده بود بیک بار با احمد داد آسے برادر اہل دلانرا

ساله متوفی روز عاشور سن شش و شصت و شش ۱۲۰۵ متولد سنہ چار صد و چهل و یک و متوفی پانز
شوال سنہ پنچصد و سی و شش عمر نو و پنج سال مراد در جام ۱۲

باستماع سرود و نغمه در باطن ذوقی و وجدی پدید می آید که موجب قربت حق است نقل است
که رسول صلعم باستماع این رباعی که سه

فلا طیب لها ولا ساقی	لقد سعت حمة الهوى كبدی
فان عندة دقیتی و تسبائی	الا الحبيب الذي قد شغفت به

و تر تواجید آمد و اس مبارک از گفتن افتاد معاویه گفت ما احسن لعنکم یا رسول الله
فرمود الله یا معاویه ایس بکیم من لم یهتد بذکر الحبيب حضرت شیخ روزبهان در کتاب
الانوار فی کشف الاسرار آورده است که قوال خوب و باید که عارفان در مجمع کمال بحیث
ترویج قلوب بسبب چیز رغبت می کنند روح طیب و وجه صبیح و صلت ملیح گفته اند که
از چنین قوال اجتناب بهتر است زیرا که این چنین کار عارفی را مسلم آید که طهارت
قلب او کمال رسیده باشد و چشم او از دیدن غیر حق پوشیده آید و در بعضی علامات
اصحاب بقا حق تعالی می فرماید یا غوث الاعظم انت من علامانهم فی الدنیا
اجسامهم محترة من قلة الطعام و الشراب و نفوسهم محترة عن
الشهوات و قلوبهم محترة عن الخطايات داد و احمه محترة عن اللذات و هم
اصحاب البقا و المحققین بقرین یعنی الغیوث بزرگ تو از ایشان یعنی از اصحاب بقا و بعضی
از علامات ایشان در دنیا آنکه حبسهاے ایشان سوخته از قلت طعام و شراب و نفس
بای ایشان سوخته از شهوات و دلهاے ایشان سوخته از خطرات در روح بای ایشان
سوخته از لذات و ایشان اصحاب بقا اند و سوخته نور بقاے رب العزت عاقبت
ان عزیز و جملة مسلمانان بخیر باد۔

۱۵ بگزیدار عشقت بجز کباب مارا نه طیب می شناسد فوگرے دوارا اگر آن حبیب و گلش که بود دل زدستم به شوگر می در
آید بکند علاج مارا ۱۲ که چه خوب بازی شما است یا رسول الله ۱۳ غیر داراے معاویه نیست بهتر کسیکه از ذکر دوست
خوش شود ۱۴ گذردنی الاصل بود اما در هر قیام نمود از مردیان شیخ ابو نجیب سرور می هست در سنه پانصد و شصت و چهار وفات یافت ۱۵

مکتوب بنام مولانا علی خوشنویس در بیان آنکه نبوت کسب بنده نیست همان معراج انبیاء و اولیاء و غیره

مولانا علی خوشنویس سلمه الله تعالی من الآفات از دور ویش مجتبی عرفت بحال هر پوری
و عامه مشتاقان موصول باد آنکه برادر نبوت کسب بنده نیست محض بفضل خاص حق
است اگر کسب در ریاضت بود و لقمان را نیز بود و مگر قصه لقمان نشنیده از من
بشنو که حق سبحانه از لقمان پرسید که چه می خواهی نبوت یا حکمت هر چه ازین دو خواهی بهم
لقمان حکمت اختیار کرد و بوالفضل و بپرسید که با وجود نبوت حکمت چرا اختیار کردی
گفت ای نادان چندین هزار کس را که نبوت داد و اگر اخیر کرد و انید اگر مرا هم دادی غیر
نگردانید و غیر گردانیدن دلیل نادان بود آنکه برادر بمقدار درجه هر کس را معراج
شده است معراج موسی علیه السلام بر طور بود و معراج خلیل الله در آتش بود و معراج
یوسف بچاه بود و معراج یونس شکم ماهی بود و معراج ادریس بهشت بود و معراج عیسی
چهارم آسمان و معراج محمد صلم قاف تو سین او ادنی بود و همچنین بمقدار درجه اولیاء را هم
معراج شده است و می شود و خواهد شد لیکن انبیاء را به اجساد و اشخاص و اولیاء
را بهمت و اسرار انبیاء و در بیداری و اولیاء را در خواب و مراقبه محبت من معراج
عبارت از قرب است و دوستان حق را محاله مقرب اند اگر چه در نبوت مسند و دست
آمار و ولایت مفتوح تا قیامت است هر که ولی مقرب است صاحب معراج است
آنکه برادر اگر معراج اولیا نشنیده از من بشنو که سلطان الحار فین خوابه بایزید بطامی
در معراج خود می فرماید که سر مار آسمانها را دند و بهشت و دوزخ و چیزها نمودند هیچ نگاه نکردم
و از مکنونات برگزیده فتنه طبع مرا می گشتم و در ریاضت هویت می پریدم تا بر میدان احدیت

مشرف شدم و درجه از لیت را اندران بیدم چون نگاه کردم آنهمه من بودم گفتم
 خدا یا بامنی من بتورا نهیت و از خودی خود مرا گذرنه چه باید کرد قرآن آمد که باینید
 خلاصی تو از توئی تو و بیسته متابعت و دست ماست بر متابعت او داد و مست کن و
 معراج حضرت غوث الثقلین سید محی الدین جیلانی آن بود که بر منبر آمد و گفت قدی
 هذا کا علمی دقبة کل ولی الله و معراج شیخ حسین بن منصور علاح آن بود که بر دار
 کرد و معراج شیخ نجم الدین کبری آن بود که از سر حال برخاست و بر در خانقاه ایستاد
 نظر مبارکش بر سنگ افتاد در حال بخشش یافت و معراج شیخ فرید الدین عطار
 آن بود که شهید شد و سر خود را در غل کرده چیزها از اسرار الهی نوشته و معراج عجل الدین
 بغدادی آن بود که سلطان ویرا در دجله انداخت و معراج شیخ بهاء الدین زکریا
 آن بود که پسر او شیخ صدر الدین عارف نامه بدست شیخ داد و وقت خواندن نامه
 جسم فانی را گذاشت خوش گفت آنگاه گفت سه

همیت ازین خوبتر در همه آفاق کار	دوست رسد نزد دوست یار رسد نزدیکار
و معراج حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی آن بود که بشنیدن این بیت سه	
کشتگان خنجر تسلیم را	هر زمان از غیب جانم دیگر است
جانرا فدای دوست کرد و معراج شیخ فرید الدین گنجشکر آن بود که در معدن معانی	
مسطور راست که در ملفوظ شیخ نظام الدین نوشته است که مولانا محی فرید علیہ الرحمۃ	
سال این قدم برگرداناسه تالی اولیا و الله است ۱۲ سال متولد سنه دو و صد و دوازده و متوفی بسنه و شصت و یک سنه سنه صد و نه و زود بعضی سنه صد و هفت و عمر نو و ده هفت سال زاد و افتاد ۱۱ سال متوفی در جم جادوی ۱۱ اولی سنه شصت و یک سنه سنه صد و هفت و چهار هزار و دوازده سال متولد سنه پنجم و پنجاه و شش و متوفی بسنه و نه و محرم سنه شصت و یک سنه سنه صد و هفت و یک سال هزار و پانصد و ۱۱ سال متولد سنه شصت و یازده و متوفی بسنه و سه و یک سنه سنه شصت و یک سنه سنه صد و هشتاد و چهار سنه سنه صد و سه سال هزار و دویست و ۱۲ سال متولد سنه پنجم و شصت و دو و متوفی در جم جادوی ۱۱ سال سنه شصت و یک سنه سنه صد و هشتاد و چهار سنه سنه صد و سه سال هزار و دویست و ۱۲ سال متولد سنه صد و شصت و پنج و متوفی در جم محرم سنه شصت و پنجاه و نه و زود بعضی سنه شصت و شصت و چهار و یک سنه سنه ۱۱	

جای به نشسته مریدان همه برابر از عقب ایشان به نشسته ناگاه مرید غره بزد
و بهیوش شده افتاد و غوغا و شور در مسجد افتاد قاضی شهر همه پسر در مسجد حاضر بودند
ایشان را خوش نیامد پیاده را گفتند که پاس بگیر و کشان کشان بیرون ببر چون شیخ
بید ناخوش شده چپیسے گفت بعد آنکه آن مرید بهوش آمد مولانا فریدر و سه
سوار کس بدان مرید آورد و گفت که محمد لشکر بارے ترا نصیب از معراج من شد
آن زمان که تو غره زدی مرا معراج بود قاضی و پسر قاضی کار خود کردند شمارا هم کار خود
باید کرد بعد چند روز پسر قاضی را از حمت شد قاضی به یقین دانست که این از شامت
آنست که با مرید شیخ ماجرا گذشت و آن ناخوشی شیخ است چون رحمت زیاده شد
قاضی بدل گفت که برویم و شیخ را خوشنود گردانیم پس بخد مت شیخ آمد و گفت که
عرصه است که گناهی از ما بوجد آمده و از شامت آن پسر را از حمت شده است
مخدوم عفو نموده دعاء شفا بکنند و آحاج بسیار نمود تا شفا شود شیخ قبول نکرد و گفت
چنانکه تو کار خود کردی ایشان نیز کار خود کردند باز آحاج بسیار کرد و هر کس را شفع
می آورد آخر شیخ فرمود که دعا بدین شرط کنم که میان من و تو مصحف منصف شود مصحف
بکشاید تا کدام آیت آید اگر آیه رحمت آید و عا بکنم ورنه نه قاضی قبول کرد و
مصحف بکشاد قصار آیه عذاب بر آید شیخ گفت اکنون جای آشتی نمانده قاضی
باز گشت آخر پسر آن قاضی نقل کرد و خود او هم با جان و مال بر افتاد و معراج
سلطان المشایخ شیخ نظام الدین دهلوی آن بود که وقت نقل ازین عالم هر بار
می پرسید که نماز کردم حاضران می گفتند که کرده و هر بار نماز می خواند در آن وقت هر
نماز و معراج بود و معراج شیخ قطب الدین سرانند از غوثی جوینوری در آن وقت
بود که شیخ قطب الدین و شیخ عیسیٰ الشطاری یکدیگر ملاقات کرده هر دو مراقب

شدند بعد یک ساعت شیخ قطب الدین برخاسته بخانه روان گشت یک از مریدان
شیخ شطرنج را نیز همراه شیخ برخاست و عرض کرد که ما مردم منتظر کلام فیض بخش شما بودیم
و هیچ سخن در میان نشد اما در عالم باطن چه گذشت شیخ فرمود که از پیر خود پرس هر چه
دیده است خواهد گفت آن مرید از پیر خود پرسید فرمود که شیخ قطب الدین پهلووان
درگاه آله است ازین عالم روح من و او عروج کردند در فلک اول در آمدند و
از آنجا گذشته بفلک دوم همچنین تا فلک سادس چون در و در آمد شیخ قطب الدین
از یک هزار شد و هر قطب الدین بیک لباس ظاهر گشت بعد ازین حیرت بافاقت
آمدیم نمیدانم که قطب الدین چه شد و معراج شیخ الاسلام شیخ عبدالرحمن جانباز آن
بود که در نماز عشا بمشاهده حق رفتند چنانچه قاضی صدر الدین از پدر خود نقل کرده است
که شیخ عبدالرحمن جانباز امام بودند و جماعت کثیر مقتدی در رکعت اول بعد از حمد سوره
و انشائی تا آخر رسانیده بودند که از خود بگذشتند چون عرصه گذشت بعضی بخانه رفتند
و بعضی بیرون مسجد و بعضی در مسجد چون شیخ در افاقت آمدند فرمودند قاضی السبیل دوات
و قلم بیار من آوردم آنچه که بر شیخ گذشته بود نوشتند میرسد عنایت الله بهر آنچه آن
نوشته دیده بودند پیش این درویش آن احوال و قیق را بیان می کردند و یک دو حدیثی
که در آن واقعه دقیق مندرج بود نیز می خواندند و معراج قدوة السلف شاه عاشقان
شیخ عبدالقدوس جوینوری با تفاوت عین معراج عبدالرحمن جانباز بود و خود زبان مبارک
همچنین فرموده بودند آن برادر هر که با درویشان آن کند که نباید البته آن بیند که نباید
و بد چنانچه نقل است که از شیخ عبدالرحمن جانباز شیخ عبدالصمد عداوت پیدا کرد و
همیشه بدی گفت و بدی خواست بد گفتن سهل است و بد خواستن از آن بدتر تا بحدیکه
محضر قتل شیخ تحریر آورد و خواست که چون محضر تیار شود پیش شیر شاه افغان برود که
شدیده بود که میان حضرت شیخ و شیر شاه ناخوشی واقع است البته شیخ رازنده نخواهد

گذاشت و سبب ناخوشی آن بود که هایون بادشاه از حضرت شیخ اعتقاد و اخلاص تمام میداشت بواسطه آن شیرشاه از ایشان خوش بود و عند الملاقات از شیخ پرسید که هنوز مغلان هستند شیخ فرمود که مالک الملک خداست هر که را خواهد بد با مغلان بود بشما داد و عنقریب بمغلان باز خواهد داد هر چند شیرشاه خواست که مضرت رساند و و شیر هو لنک از چپ و راست حضرت شیخ ظاهر شدند از نیمه‌ی ترسید و معذرت پیش آمد چون بدخواستن عبدالصمد بدین در جبر رسید حضرت شیخ فرمود که عجله را حمله بحضرت حق سبحانه خواسته که عبدالصمد با جان و مال برانداخته شود و تا قیامت بر سینه او آمد و در وقت خلق شود حق سبحانه قبول کرد یک مدت نگذشت که هر یک در بلا گرفتار شده مردند و خانه ایشان خاک سپاه شد هیچ فردی از اولاد ایشان نماند و بعضی که ماندند شهر را گذاشته در ویه متوطن شدند یا جاسه دیگر و قبر هاسه اولاد ایشان زیر آستانه شیخ واقع اند و آمد در وقت خلق الله بر سینه هاسه ایشانست

پروانه از ان سوخت که با شمع در افتاد | با سوختگان هر که در افتاد بر افتاد

عاقبت و خانت آن برادر و این درویش و جمله مسلمانان بخیر یاد بمرتبه انبی و آله الامجاد

مکتوب بنام میر حسین بهراچی در باب استقامت سعی کردن

سیادت پناه مقبول آله میر حسین ساکن بهراچی حبله الله سبحانه من المقبولین از فقیر مجتبی معروف بجالاهر پوری دعا و سلام برسد عزیز من اصل در همه کار استقامت است خواه در کار دین بود یا دنیا اگر کسی در کار هاسه دین یا دنیا قدم استوار کرده و جمیع کار هاسه را بحق سبحانه سپرده خود را از سعی و تلاش باز ندارد و حق تعالی جمیع کار هاسه او بملطف کمال و بکرم لایزال بر آرد که السعی منی والامقام من الله

له خلیفه حضرت سید العرفان و از فرزندان حضرت شاه محمد بهراچی بودند ۱۲۸۵ هـ که ششادین است و تمام کردن او از خدا ۱۲

عزیز من فرمان رب العزت است که ای انا الله لا اله الا انا من لم یرض بقضائنا
 ولم یشکر علی نعمای و لم یصبر علی بلائی فلیطردک یا سوادا یعنی من
 خدا یم نیست هیچ خدا جز من هر که رضاند بد بقضای من و شکر نکند بر نعمتهای من و
 صبر نکند بر بلاهای من پس طلب کند پروردگار سوائے من پس بر بنده فرض است
 که هر چه نیک و بد بدورد رسد همچو شیر و شکر فرو برد که این علامت سلامتی ایمان است
 الا یمان نصفان نصفه شکر و نصفه صبر چون نعمتی و فتوحی رسد شکر کند و چون بلائی
 و مکر و هزی رسد صبر کند و اگر کسی در نعمت شکر کند حق تعالی بر او مزید گرداند و اگر شکر نکند
 لانی نیکم و اگر در بلا صبر کند ایزد چون در راحت و مسرت مفتوح گرداند که الصبر
 مفتاح الفرج عزیز من همه جا و در همه کار چشم را نهفته با حق دارد خودی از خود
 بردارد که آن حجاب در حجاب است و هیچ و می بے یاد او نگذارد

وایم همه جا با همه کس در همه کار سیدار نهان دیده دل جانب یار
 نقل است از بزرگس که در بازار ممرانی می گرد و هیچ و می بے یاد او نزد دست بکار و
 دل بیار بودن محبوب و محمود است عزیز من اگر کسی در مرقع و زند کار دنیا کند و صحبت
 اهل دنیا اختیار کند مردود است چرا که ^{۱۱} الله دنیا ملعونه و ملعون ما فیها و اگر غنیا که
 در ویشان کنند و صحبت ایشان اختیار کنند مقبول اند و بر آن شاهد است گفتار
 سیده آصفت عهدیم که در سلطنتش | صورت خواجگی و سیرت در ویشانت
 نقل است از مولوی معنوی که فرمود مرغی که از زمین بالا پرو با آسمان نزلسد ما ینقدر
 باشد که از زمره خلق ممتاز باشد و از رحمت هاست دنیا برهد و بسکارد گرد که ^{۱۲} نجا الخلقون

۱۱ ایمان دو پاره است پاره از ان شکر است و پاره دیگر صبر ۱۲ اگر شکر کنی شتابت زیاده
 کند براسه شتاب ۱۳ صبر کلید کثادتگی است ۱۴ دنیا مردود است و هر چه در و است آن هم مردود است
 ۱۵ نجات یافتند سیکباران و هلاک گشتند گرانباران ۱۶

و هلك المتفكرون عزيز من عمر اندک است و فرصت غنیمت است و در تہم جاوہم
کار با حق حاضر باش

کہ یک لحظہ اندووری نشاید	کہ از دوری خرابیہا فزاید
ہر جائیکہ باشی پیش حق باش	کہ در نزد یک بودن ہمزاید

عاقبت و خاتم آن عزیز و جملہ مسلمانان بخیر باد بمرمتہ النبی و آلہ الامجاد

مکتوب بنام شاہ طالب شد در بیان محافظت نفس و دیگر حقایق

عارف باشد شاہ طالب شد ساکن اگر سلسلہ شد من الافات از روشن مجتبی بن مصطفی
معروف بجبالہر پوری و ناسے خیمہ موصول باد اسے برادر سا لکس را باید کہ ہمیشہ در کینکاہ
نفس باشد و ہرگز از کد و حیلہ این سگس این نباشد کہ این سگس ہزاران سا لک
را کشتہ و از راہ بردہ است ہر کہ این سگس را بہ درہ جو رع اغیز کند و بسلسلہ ریاضت
کہ شائبہ ریادرو نباشد بند کند بایزید وقت و شبلی زمانہ و باخذ ایگانہ است

کافر است این نفس نافرمان چنین	کشتن او کے پورا سان چنین
ہر کہ این سگس را کشتہ بند گران	خاک او بہتر ز خون دیگران

لے برادر ہوا دل والامض والظاہر والباطن یعنی اوست نیست موجود مگر دوست
این را کنی فراموش

ہر نقش کہ بر ختمہ هستی پیدا است	این صورت انگس است کان نقش آریست
در پاسے کن چو بہ زندہ سبے نو	موجش خوانند و در حقیقت دریا است

آکسے خود شاہ و خود مشہود است و خود عابد و خود معبود یک نور است کہ خود را بہ صورت
ظاہر کردہ بلوہاے گوناگون نمودار است رحمت پر جانش باد کہ گفت

یک نور را خصلت چنین هم خود ساهم خود زین	هم خود ملک هم آدمی را هر سر ستری به بین
هم شمس هم گرد و قمر هم جسم هم گرد و سحر	هم شاخ هم گرد و ثمر هم سر ستری به بین
هم کوه هم صحرا شود هم آب هم دریا شود	هم ناخوش و زیبا شود در هر سر ستری به بین
هم عرض هم جوهر شود هم لعل و هم گوهر شود	هم مشک و هم عنبر شود در هر سر ستری به بین
هم خود پدر هم خود پسر هم خود جوان هم خود صغر	هم خود عمر پیروز و هر سر ستری به بین
هم طیر هم حیوان شود هم جن هم انسان شود	هم حور و هم دیوان شود در هر سر ستری به بین
هم خود ستاره ماه خود هم خود گداه شاه خود	هم خود روان هم راه خود در هر سر ستری به بین
که روح گردد گاه تن که مرد گردد گاه زن	که بچه گردد و پختن در هر سر ستری به بین
که صید که دانه شود که زلف و که شانه شود	که شمع و پر دانه شود در هر سر ستری به بین
که نور گاهی نازد که یار که اغیار شد	که خفیه که اظهار شد در هر سر ستری به بین
کوتاه کن هرزه زبان یک نور را بگریان	هم خود شده جمله جهان در هر سر ستری به بین

مکتوب بنام شیخ جلال جوهری در مبنی آیه ما خلقت الجن والانس

بآن پسندیده افعال مقبول ایزد متعال میان شیخ جلال ساکن جوهر جلاله الله تعالی
 من المقبولین از ذره بقدر مجتبی بن مصطفی معروف بجای لاهوری دعا و سلام برسد
 حق تعالی می فرماید ما خلقت الجن والانس الایعین و انتی نیافریدم جن و انس را
 مگر این که عبادت کنند یعنی بشناسند ما را و کمال عبادت اینست که عاید خود را فراموش
 کند در عبادت یعنی محو کند تا بحقیقت عبادت برسد ماکال الله تعالی اذ کما ربنا و اذا
 نسیت و حقیقت ذکر فنا و ذکر در مذکور است

ذکر و ذکر محو گردد با التمام	جملگی مذکور ماند و السلام
------------------------------	---------------------------

چنانکه فرموده تعالی یاد کن پروردگار خود را هرگاه فراموش کنی ۱۲

عزیزین فرق میان جلال و جلیل اله است چون الله جلال نیا شد جلال جلیل شود
چون جلال جلیل شد بر همه امیر شد و برین شاهد است کلام ربانی که معاد است بلا
واسطه از محبوب جهانی سید عبدالقادر جیلانی یا غوث الاعظمه حبیب الانسان لنفسه
و سر و سر و قسایب و سمع و بصر و لسان و دیده و در جلد کف و الاطراف و نفس
لا حول الا انی ایمنی ایغوث بزرگتریم و نفس در روح و قلب و گوش و چشم و زبان و دست
و پاست انسان همه اینها را ظاهر کردیم بقس خود بر اسفود نیست انسان نگرین نه غیر من
و درین حالت شیخ عبداللہ دلیانی خود را فانی دید و حق را باقی یافت سبحان نقیض
این ابیات شتافت

ما جمله خداست پاک پاکم	نه ز آتش و یاد و آب و خاکم
از هستی و نیستی همیشه	عریان شده ایم جامه چاکم

مکتوبات حضرت شاه ابونجیب قلندر دژپوری

مکتوب اول در بیان عبودیت

ای برادر اگر آدمی از نکته حقیقت آگاه بود بداند که کل المخلوق عبید الله بود و عرض کردی
بر و گواه بود که این مقام فزانت پاک رسول الله بود پس شخصیکه از معنی عبداللہ آگاه
بود یقین و ان که خلق را سوده نگاه بود و محبوب بجان و زمین و انس و دوسه قربان بود
اما قال الله تعالی انما قام عبدا الله یدرس کا کاند اکیون ان علیہ لبس شخصیکه
پایین معنی قریب بود بقرین و ان که ابونجیب بود بعد از ان و الله اعلم کر انجیب بود
والسلام علی من اتبع الهدی

سلام تمام خلق برندگان شد ۱۱ ساله چنانکه فرمود او قال ب تحقیق هرگاه قیام نمودند خدا که آواز داد
او را خنده می کنند مردان بروی ۱۲

مکتوب دوم نیز در بیان عبودیت

آنست برادر کلمه بلند و مطلب ارجمند بتو می گویم بگوش دل بشنو که نفع کلی است برای تو
یعنی اگر چه روح اکل جسم اکل ما نمیم اما بنده عبد الله ایم اگر فوق و تحت و بین و شمال
ما نمیم اما بنده عبد الله ایم اگر منصب عبد اللهی یا بم صد هزار بادشاهی را بر تابیم و بر جایگاه
سجده گاه است در اینجا آن بنده عبد الله است گما قال الله تعالی ان المساجد لله
فلا تدعوا مع الله احدا گفته اند که مراد از مساجد تمام روسه زمین است و طبیعت این
مسکین بر مقام همین است که ما بنده محمد و آل محمدیم پس هر گاه که هزار عالم سجده گاه آن
ذات پاک است بنده نیز در اینجا خاک پا است گما قال الله تعالی و انه لما حاتم
عبد الله يدعوه كادوا يكولون عليه بعد اقل انما ادعوا دینی ولا اشرك به احدا
یعنی چون قیام نمود ذات سرور کائنات عبد الله که رسول صلعم باشد گویا قیامت قائم
شد یعنی پیشترده هزار عالم خلایق و ملائک ظهور فرمود چون هر کدامی از حقیقت او بود
همراه او سجده نمود کادوا يكولون عليه لیدان یعنی جن و انس بروی چسبیدند و مطیع و منقاد
گردیدند پس او در معنی رب حقیقت هر یک بود و هر یک او را سجده کردند و او با هر یک
حق تعالی را سجده نمود چنانچه حق تعالی می فرماید قل انما ادعوا دینی ولا اشرك به احدا
یعنی جز این نیست که می خوانم من پروردگار خود را و شرک نمی سازم بآن که بپس را یعنی ما
چون بوجدانیت او مقرر شدیم و شما که از حقیقت ما یید مقرر شدید بوجدانیت خوانید و
در واحد بودن خدا هیچ را شرک نسازید که دعوت رسول الله صلعم بهمین معنی بوده است
پس هر بنده را که لطفیل او این مرتبه دهند نام او قطب نهند فقط

مکتوبات حضرت شاه ابولوسف قلندر سیوطی

مکتوب اول در بیان معرفت نفس و خود شناسی

جان من هر که نفس خود را شناخته به تحقیق رب خود را یافته من معرفت نفسه فقد عرفت دبه
و هر که رب خود را یافته از همه روزگفته و خود را از همه دریافته و هر که طالب درای نفس خود گشته
همیشه در پی عبث رفته تا آن که نفس خود منظور و ملحوظ در مشاهد و واجب الوجود است
و پیراهین لوح محفوظ است که هر چه هست در و مسطور است و هر که ملاحظه سویی نفس خود شب
روز است همیشه در مشر و مشر است حقا که بحق که راست چنانچه مغربی می فرماید

کور آن باشد که او بینا بنفس خود نشد	کانکه او بینا بنفس خویش شد آن کور نیست
تو کتابی در تو مسطور است عالم هر چه هست	چیت آن کور کتاب لوح دل مسطور نیست

مکتوب دوم در تعلیم تفکر بصفات

جان من اگر یافت و شناخت حق تعالی خواهی متفکر بالا باش و از غیر الّا تیراش و آزیافت
حق تعالی بے الّا تو مید باش تا آن که هر چند که عمر نوح یابی و همیشه در نماز و روزه باشی و بے الّا نسی
حقا که در حجاب حق را نیابی و هر که عارف است بالا تحقیق عارف است بحق تعالی و شناخت
حق تعالی ممکن نیست مگر بالا و هر که حق تعالی را در الّا دید و دید و هر که در الّا ندید که دید
و طلب حق تعالی بے الّا باطل است که تحصیل حاصل است و طاعتش جاہل است
کلام شیخ محمود چلبی برین شاهد است

در الّا فکر کردن شرط راه است	ولی در ذات حق محض گناه است
بود در ذات حق اندیشه باطل	محال محض دان تحصیل حاصل

و ازین است العلم فی کتاب الله جل و علاه و کلام محرم اسرار حافظ شیرازی برین شاهد است سه
 عفا شکار کس نشود و دام باز چین | کاخا همیشه باو بدست است و دام را
 چنانچه قول جنید الحلاجی فی الطاعة شرك المعرفة بخیر بهین معنی است تفکروانی الازده
 و لا تفکروانی خاتمه

مکتوب سوم در تعریف صوفی

جانم صوفی آنست که صفای از غیر باشد و همه را سبک شناسد و هر چند بیرون و شیون گوناگون
 خواند اما در دید و فهمید و سبزه یک نماید و هیچ شے از پنج شے بهتر و گسترند اند چنانچه از حضرت
 مولوی روی پرسیدند که ما التواضع فرمودند که التواضع بین التشیعیه و بین السنییه پس هر که دل
 خود را از غیر برداشت و ترک تفاضل میان دو چیز خواست و همه را مساوی شناخت
 و بر صوفی باید پنداشت و ویرا همیشه نجات است که علم هر شے نزد و سه برابر است است
 جانم دل چنین کس عرش الله است آیه الرحمن علی العرش العظیم و توفی گواه است عمرش
 عبارت از دل صوفی عارف باشد است قلوب السنیین عمرش ابد برین گواه است

فهم من فهم

مکتوب چهارم در تشریح و تعریف دل

جانم دل آنست که هم درون و هم بیرون است هر چند بچند و چون است و هر که صاحب دل
 است نزد و دل چشم و دل گوش است و دل و نیم و فهم است نه دل پار و تین هم است
 دل مکتوب حضور است و دل لوح محفوظ است که جمله در و مکتوب است است دل همیشه گروست

شش الدین حافظ شیرازی متولد سنه هفت صد و پانزده و متوفی هشتم شعبان سنه هفت صد و دو و عمر
 هفتاد و هفت سال هزار در شیراز ۱۲۱۱ هجری خلافت در طاعت شرک است و معرفت تیرست است ۱۲۱۱ هجری
 در صفات او شے نگنید و در ذات او ۱۲۱۱ هجری مولانا جمال الدین روی متولد ششم ربیع الاول سنه ششصد و چهار
 و متوفی پنجم جمادی الاخر سنه ششصد و شصت و ششش عمر شصت و دو سال و در توفی ۱۲۱۱ هجری
 گزشتن فقه است در میان دو چیز ۱۲۱۱ هجری بر عرش استوی شد ۱۲۱۱

دل همه دیده شد و دیده همه دل گردید | تا مراد دل و دیده همه حاصل گردید

جای خرم دل عارف دلیر است منزله از بالا و زیر است خلق خورشید لایزال است همه جاه و همه
جلال است هم مآل و هم منال است همه خواب و همه خیال است خیر و سوء محال است دل
مظروف و دل ظرف است دل عرش و دل فرش است که جمله در و غرق است درین طرفه
که بے پای و بے فرق است مگر سیرش بهر طرف است دل در چنگانه از در یاس بیکرانه است
دل خانه خند است دل خزانه اشک است دل ذات ناقتی است دل پیر و دل مرید
است دل دیده و دل شنید است دل عقل و دل فهمید است دل معدن معانی است
دل مدخل اعمال رحمانی است دل مرجع افعال شیطانی است دل سلطان هر دو جهانی
است دل باقی است و باقی همه فانی است

کتاب پنجم در بیان احوال و معاشی

جانمن ہمارے راجہ بدھ دیو نے راجہ ہجے مخوان کہ ہرچہ ظاہرہ تعینات است ہجے و
ہجے است جہانم چون ہجے راجہ ہجے شناسی جز ہجے ہجے نیالی کہ ہجے ہمیشہ باش بے ہجے آ
ہجے خود را از غیر خود ہجے

پیدا همه آتیج است و نهان همه آتیج	از آتیج بکسبند آتیج و گز آتیج پیچ
ناظر همه آتیج است و منظور همه آتیج	و اگر همه آتیج است و مذکور همه آتیج
یارم همه آتیج است و اغیار همه آتیج	و لبر همه آتیج است و ولد از همه آتیج

له متولد منتهی هفتصد و چهل و نه و متوفی شانزده حیدر بنده شست صد و نه و زیاده شست صد و بیست و عشرت هشت سال هزار و شصت و نه

<p>شاید همه تیج است و مشهور همه تیج صحرای همه تیج است و حیون همه تیج ظاهر همه تیج است و باطن همه تیج در دم همه تیج است و در مان همه تیج</p>	<p>عاید همه تیج است و معبود همه تیج یا چون همه تیج است و بیچون همه تیج قانی همه تیج است و باقی همه تیج جانم همه تیج است و جانان همه تیج</p>
<p>لکه هیچ طرفه رعنائی که موجود بی همتائی داریم بطلب عشقائی و هر دم خود را بخود نمائی اما بجوب نجاب می نمائی و از غیر خود می زیبائی ای تیج نهی نادانی که بیسروسامانی خود میکنی و خود مکانی نیست و خود ترا ثانی و خود در خوف در جای باید که جز خود ندانی و خود را از خوف در جابر بانی -</p>	
<p>مکتوب ششم در تقریفات هستی</p>	
<p>جانم چه غم خود را از همه پوش و همیشه در نیستی کوش و با سوا لیش کن فراموش و هر چه ظواهر است با کن و این همه را نیست گزین و تیج شے را جز نیست بین جانم چون نیستی را یابی همه در یابی بشتاب در یاب که جز دس همه سراب جائیکه نیستی است نه فراز است و نه پستی است و نه غیر و نه هستی است و نیستی ملک است که آنرا هستی نیست و هستی آن نیستی چیز جهان نیستی نیست و کس که نیستی را گزیده همه را از همه دریده و جز یک وجود ندارد جانم نیستی بلکه است که به شب و روز است و جمله جهان را از و فرج است و نیستی بلکه است بیروال که به اد همه ملال ما و رایش بے بنیاد خود شیرین و خود فرهاد و همانند بر غیر نهاد از نیست کلام مولوی ردی سه</p>	
<p>لا شے بر لاشے عاشق شده</p>	<p>تیج نه مرا تیج نه راره زده</p>
<p>جانم هر که نیستی رفقه از جس هستی رسته و از جمیع مذا هب و ملل گذشته نه هب و ملتش نیستی گشته و تیج شے را جز هست حقیقی نفهمیده و بمقراج فلک رسیده مقرب حق گردیده</p>	

نسبتی قریب الیه است کلام مولوی رومی برین گواه است

چیت معراج فلک این نیستی	عاشقان را مذهب و دین نیستی
گفت پیغمبر که معراج مرا	نیست بر معراج پوشش احتیاج
آن من بر چرخ و آن او نشیب	ز آنکه قریب حق بدون استیجاب
قریبانه بالا رستی رفتن است	قریب حق از قید هستی رستنی است

مکتوب ششم در بیان نسبت میان معشوق و جهان

جائز نیستیکه میان معشوق و جهان است همچو نسبت میان زبان و لسان است و میان قلب و دل است و میان خاک و گل است و در نه نسبت میان کیست و کجا است و سوا آن این نسبت خواستن محض گمراهی است و کم کسی را برین معنی آگاه است است جاتم جهان را معشوق دیدن و دانستن و گفتن و شنیدن کار خدا دان است نه کار بوالهوسان و پیغمبران که جهان نه عین و نه خیر آن است خود نقد جهان غیر همین دیدن کار کور چشمان است هیئات هیئات همه واجب است پیدا و پنهان ممکن است و این طرفه که گاه نفی و گاه اثبات است نمی دان به یقین همه خرافات است هر گاه که همه واجب است چه چاک نفی و اثبات است

مکتوب ششم در بیان اطلاق و تقید

ایزیز هر چه در عالم تقید است هر دم در تلونات و تغییرات است بمباد همه ذات اطلاق است و هر که مقید به تقیدات است بتلوات و همتا است و قایل وجود اطلاق و راء تقیدات یقین که منکر آیه پدیهیات است نمی داند که هر چه هست عین این تلوات است که وجود اطلاق از خیالات این تلوات است اطلاق و آگاه می سوا این تلوات

و تقیدات است مغربی گوید

چونکه آب زلال نتوان دید

همه گرد سر ای می گردند

بجز از پرد بال نتوان دید

مغربی است چیز زان حقا

البته زیان اطلاق و تقیدات نه بیج اتحاد است و نه انفصال و نه مساوات و مضافات
 زیرا که تقیدات خود همه اطلاق است و هرگاه که همه تقیدات است پس چه طبع
 اطلاق است البته سرفرازی اطلاق در تقیدات نیست مگر از جمله حالات بیست است
 بیست یک ذات ظاهر تجلیات مختلفات چای سسی با اطلاق و چای به تقیدات و نه
 کجا است اطلاق و کجا است تقیدات -

مکتوب نهم در بیان صورت و ماده و مناسبست هر یک در وجه نزول

آنکه عزیز صورت را ماده است که ماده اش نیز همون صورت و دیگر نیست و در ماده و صورت
 خود ماده است و خود صورت چنانچه تم و دینیه چون گل بنیه است سسی بصورت و تم و دینیه
 سسی ماده و چون جامه است سسی بصورت است و دینیه سسی ماده علی هذا القیاس در
 مراتب خود لا نهایت است هر مرتبه باعتبار مرتبه ماقبل خود سسی بصورت می شود و باعتبار
 مرتبه مابعد خود سسی ماده می شود و در صورت کجا و ماده کجا جمله بکذات است که نظیر خود مکتوب
 است صورت و ماده از جمله مفروضات است طرفه مفروضات که پیدا کننده چیزهاست
 و تخصصات است نهی ذاتی که بیروال است و با چندین توهمات و خیالات است یا نه
 تخيلات بر از هم و خیال است و بتخیل و بی مثال است و خود در خود وجود ساری و جاسیت
 و متقین بر امر اعتبار است و موقوف بر امر جاز است و آواش له و باز است -

مکتوب نهم در بیان اینکه یازده مرتبه احوال غیاب شده

آنکه عزیز یازده مرتبه احوال غیاب شده و خود بخود نیز از دینیه قمر گرفته که غیر است که چیزها را

اظهار است بایقین نگلی دلدار است و آئے بر کسے کہ در عین دیدار بے دیدار است العزیز
 ہو شد از تکیہ بر غیر مدار و در بصر و بصیرت جز یار سیار اسے عزیز نہ بینی تا دیدہ خود را نشان کنی
 و دیدہ یار بین بعوام نیاری و چون دیدہ یار بین بعوام آرسی ہر چہ بینی و دانی چہ جسم و چہ
 معانی ہمہ یار خوانی سے

لے دلا ہم یار و اغیار سے توئی ہر جامے را کہ بینی ہر زمان خویش را در خویش پنهان کردہ ہم مکن دہم مکان جملہ توئی دیدہ بکش ساعی در خود برو تا کہ بر بینی و بشناسی یقین	ہم دل و دلدار و ہم یاری توئی ہم توئی پیدا بہ پنهان و عیان در گمان و دہم و در شک ماندہ خویش را صافی کن از شرک و بی بر جمال خود بخود حیران بشو کہ توئی پیدا بر رب العالمین
---	---

مکتوب یازدہم در ظہور و خفای معشوق

العزیز معشوق ہم نہان است و ہم عیان بچشم جان عیان است کہ ہر لحظہ و لمحہ بصد ہزار
 جلوہ پیدا ہوید است و از شدت ظہور خود رخسار نور خود مخفی است و نقایب و لیش
 جزا و لیش نیست او است کہ ذرات کائنات شدہ ہر زمان ہر مکان تافہ و بخت آنکہ
 خود را بشناسد رخسار ہم بمثال دیگر برمی آید و حسش ہر دم بجمال دیگر می نماید العزیز
 اگر چہ از سالہا در جست و جوی امانا دست از خود نشوی چہ جوئی و چون دست از خود
 بشوی ہم ادوی ہیبت ہیبت معشوق بصور گوناگون برآمدہ خود بر خود نگران است
 و تہمت برد گران۔

مکتوب دوازدهم در تجد و مثال و وصال اتصال

العزیز دوست ہزاران شکل عجیب و غریب برآمدہ از ہر دیدہ ہر نفسی جمال خود را معانیہ و

و مشاهده نموده خود بر خود شفیفته و فریفته شده هر دم کسوت دیگر پوشیده جلوه دیگر فرموده بر هر
 نظر تجلی دیگر نموده هر دیده را بیدار خود تازه کرده و بخت اظهار خود بر مظهر دیگر نموده
 هر زبان به زبان اسرار خود بگفتار و اگر گفته و هر دم به قدم بر قمار و گرفتار و جاک حسن خود را
 بصد نه از نیت و زیب افزوده العزیز دوست را نیای نگردد دوست که آله اوست چه مغز و چه
 پوست وصال و اتصال دوست از تفاع تو هم غیر اوست ورنه هر چند تویی هرگز تو او نشوی
 نه او تو گردی که او تو همه توفیت کجا و اوصاف کوهیهات هیسات دوست عیان است
 و تهمت بر این و آن است -

مکتوب سیزدهم در تعریف عشق

العزیز هرگاه عشق خود را آئینه عالم ساخته و خود روی در خساره شده و عکس خساره خویش
 در او دیده خود بخود و اله و شید آگشته نام عاشقی و معشوقی گرفته ورنه عاشق کجا و معشوق
 کجا طرقة عشق که خود را بآرایش و زیبایش نقوش گوناگون نموده و خود هر گوش و هر زبان
 شده از راه هزاران گوش رازهاست خود را بصد هزار زبان ستوده خود بر خود نگران و حیران
 است و خود خلعت اشیا پوشیده بچشم جهان دیده نمان است طرقة عشق که خود اسم و خود جسم
 است و خود رسم و خود اسم است و خود پند و خود لشم است و خود حسن زن و مرد است
 و خود دارد و خود در دست خود یاد و خود خاک خود آتش و خود آب است خود زمین و خود
 زمانست خود مکین و خود مکان است خود بیرون و بی سامان است خود فلک و خود جویان
 است تهمت بر جهان است -

مکتوب چهاردهم در بیان طلب طالب و مطلوب

العزیز هر طالبی و هر مطلوبی عین مطلوب است اما چون بلباس مختلف برآمده خود را غیر خود

دیده و دانسته طالب شده و رنه طالب کجا و مطلوب کجا یکس تجلی است که خود را به تجلیات
 مختلفه ظاهر نموده سخی ابطال و مطلوب شده طرفه مطلوب که طلب و طالب است و طرفه
 طالبعلم که طلب و مطلوب است طرفه مطلوب یک چیز و گاهی ناچیز و گاهی طلیب و گاهی
 مریض و گاهی بصیر و گاهی ضری و گاهی جوان و گاهی پیر و گاهی بطور و گاهی به بطون و گاهی بخون
 و گاهی بغض و گاهی بجمال و گاهی بجمال و گاهی باقوال و گاهی بافعال و گاهی بفراق و گاهی
 بوصول و گاهی به وقوف و گاهی بی وقوف و گاهی به انسان و گاهی به شیطان و گاهی به لطیف
 و گاهی به کثیف

جمله مطلوب است طالب نیست کس	هر چه می بینی همه مطلوب پس
جز مطلوب یکم باشد در جهان	هم ملین و هم مکان و هم زمان
آگاه مطلوبم فراز است و شیب	که شود فارغ گو یا شود از هر دین
ممکن و واجب بود مطلوب من	باشود گو یا شود از هر دین
هم زمین و آسمان مطلوب من	که ملائک او شده که مرد و زن

مکتوب پانزدهم در بیان خودشناسی

ای عزیز اگر توانی خود باشی مگر خود نباشی تا هیچ باشی بهمت آنکه اگر هیچ نباشی خود باشی
 و خود باشی خدا را بشناسی ای عزیز خرابی و پریشانی از آنکه خود را نمودی و خود را نشناسی
 و همیشه در قید و گیر باشی چون دست از دیگر بشوی بیشک اولی ای عزیز هر چند
 که بجلوه های گوناگون عیانی و همیشه بر جمال خود نگرانی اما چه سود که از خود پنهانی ای عزیز
 هر که در خود کل دیده کل گردیده و هر که کل گردیده بر تنه من عادت نقشه فدا می رسیده
 و در وادی این در آمده هر زمان بهر مکان صدای اتی انا الله از خود شنیده هر چه شنیده
 و معانی نهوده جز خود را نفهمیده ای عزیز خود را نیک و ریاب آنگاه هر مراد یکم خواهی از

خود بانی نه بد گیرے ہیہات ہیہات خورشید حقیقی بشمار گوناگون برآمدہ خود بر خود
تایمان داز حقیقت خود نادان۔

مکتوب شانزدہم در بیان اینکه معرفت انسان معرفت بی نشان است

چنانچہ ہر چہ ہست انسان ہست در یاسے بے نشان است کہ بچید و بیکراست ہر دم با
بامواج گوناگون عیانست کلام مولانا و اما منا حضرت بندگی شاہ مجتبی معرفت بشاہ
مجاہد رنیز برین بیانست ۔

ہست انسان بحر نور و دلین	اگرچہ گشتہ چون بسو در قید تن
--------------------------	------------------------------

شاہدہ الانسان سرای داناسرہ چنانچہ کہ انسان را گذارشتہ در پے معرفت بے نشان
رفتہ یقین کہ از معرفت بے نشان رفتہ و بے نشان را کسے شناختہ کہ انسان را شناختہ گوئیکہ
انسان را شناختہ بگی بے نشان را یافتہ طرفہ انسان است کہ معرفت و معرفت بی نشان
است اما خود در معرفت دیگرے پریشان است ہیہات ہیہات زہی انسانی کہ غیر وے
نیست در پیچ آنے و خود در طلب دیگرے حیرانی۔

مکتوب ہفتدہم در بیان اینکه بندہ خواجہ نمیتواند شد و نہ خواجہ بنده

ایعزیز بندہ خواجہ نمی تواند شد و نہ خواجہ بندہ ہر گاہ کہ یکث جو دست موجود بہر وجود پیدا
و ہویدا است پس کہ بندہ باشد کہ خواجہ ایعزیز بیشیک بدانی نہ اینی و نہ آنی ہمیشہ الا ان
مما کانی و تا کہ خود را نہانی درین ہر دو حیرانی و چون خود را برہانی ازین ہر دو بازمانی
ایعزیز نادانی کہ خود خورشید تابانی و محتاج بد گیرے مانی یقین بدان کہ نہ تو او گردی و نہ
او تو گرد کہ ہر چہ ہست ہمہ اوست میان تو و او منازل و مفاصلہ نیست ۔

ہمہ آنست و این مانند حق است	کہ جز حق جملہ اسم بی سمی است
-----------------------------	------------------------------

عدم موجود گرد این محال است	وجود از روی هستی لایزال است
نه آن این گردد و نه این شود آن	همه اشکال گردد و بر تو آسان

جام معشوق مطلق است که خود را بچسب لباس مزین ساخته و با لوان مختلفه ظاهر نموده دهم
ازین سبب خود در خود متوهم شده در تعدد افتاده و خود را خیر خود پنداشته از یافت خود
محب و محروم مانده و گاه پرده توهم از پیش خود برداشته بحقیقت خود مطلع شده و بگین
خود بوده با خود عشقبازی باز و با غیر تساز و پس همون شاه عشق است که جای با غیر
برآمده و جایی بعین در غیر غیر است و در عین عین و فی الحقیقت غیر عین است عین
غیر پس همه وی باشد غیر وی موجود نیست.

مکتوب هشتم در بیان وحدت و کثرت معنی در روشی و گرفتاری

الناظر و المتصور باشد الصمد عارف مراتب و وارث محمد اخوی خواجه احمد آذر روش یوسف
عثمانی معانی ربانی بچشم فانی مطالعه نمایند هیئات هیئات طرفه دریایی وحدت وجود
است که با عدد پیدا نمود است بی شهود و با شهود است و به بود ناپود است و بود گیش که
تا بود گیش همون بودگی است و ناپود گیش را بودگی نیست همون ناپودگی است
چون آن عزیز ازین معنی هوشیار و بیدار است نسبت میان وجود و عدم وحدت و
قدم نیز عبارت مذکوره اظهار است هیئات هیئات کردگار است ظاهر و باطن و
خود بر خود بیکار و در کار است و کیست که باین معنی خبردار است مگر در ریشه کوفت
بچنین اسرار است جام و روشی از همه رستن و گذشتن و نبود پیوستن است نه
در پی دیگر و دیدن و نه هیچ دیدن ع نظر بگذار کاین جاب نظر نیست
و هر که در روش است همیشه در خویش و بی خویش است و خود نه که نه بیش است خبر
از پس و بیش است که در روشی از همه بهوشی است نه از کسی خویشی است جاب که

یکدم در نسب و اضافت است همیشه در آفت است و دیر رسیدن بمطلوبت نهایت
ساخت است

کسب را شد یک موی اضافت	هزاران عالم است اورمضافت
------------------------	--------------------------

جایم بعضی اند و انا و بینا باین اند و بان اند و بعضی اند و انا و بینا باین اند و بان
آنانکه و انا و بینا باین و آنند در حجاب گرفتار اند و آنانکه و انا و بینا باین اند و بان
مسکین اند که نه محتار اند نه مجبوران نه مالک اند و نه ملوکان الفقرا لا یملکون لا یملکون
ایشانند نه ازین اند و نه از ان همه جان اند که هر دم جمیع اجسام جهان پیدا و پنهان اند فقط

مکتوب نوزدهم در وحدت وجود

جایم تا که در دریای وجود چشم غواصی نه نگری میچ گوهری بدست نیاری جایم هر که در
معرفت وجود است معشوق همیشه در نظرس مشهود است جایم هر که بجای نرسد معشوق
نه پیوست و هر که بمعشوق پیوست عین معشوق گشت جایم هر که محب محبوب است
بتحقیق عین محبوب است جایم هر چه هست چه در بالا و چه در پست جز معشوق هیچ
صورت نه هست جایم تا که بنگین از چشم و گوش نابینا و خاموش نگروی هرگز از معرفت
چنین اسرار بهره نیابی جایم یافت و شناخت معشوق نه کار سرسریست جایم معشوق
عیان است چون کور نه بیند چه زیانست جایم چشمت را نور نیست و نه معشوق تو از
تو دور نیست جایم معشوق بتواز تو نزدیک تر است و لیکن آنکس چه بیند که بخیر است
جایم آفتاب هویدا است هر چند بنظر خفاش ناپیدا است جایم هر که گوید قریب
قریب است و هر که گوید بعید بعید است فقط

مکتوبات حضرت قاضی حسین الدین عرف شاه بینا قلندر مہنوی بنام حضرت شاه محمد آفاق قلندر ایشیوی خلیفہ خود

مکتوب اول در بیان خودشناسی

مقبول آنکه فرزندم شاه محمد آفاق مشتاق خود شناخته مطالعہ نمایند چون شاه محمد صالح نوشته بودند
که شناختن خود چیست که شناختن آن شناخت حق است چنانچه شناخت خود آنکه ما
لا وجود له جائن ہرچہ ہست چہ بالا و پست ہست وجود حق است لا الہ الا ہو ما فی السموات
وما فی الارض ۵

ہر کہ نفس خویش را بشناختہ	غیر از دیدہ ہا انداختہ
غیر چون از دیدہ ہا بیرون شود	ہم درون و ہم بیرون بیچون شود

جائن ہر کہ خود را شناختہ از ہمہ توانفتہ و در ہر دو کون جز خود نیافتہ جائن ہر کہ خود را
شناختہ در واوی جمعیت و ایمنی آندہ از تفرقہ دوی خلاص یافتہ جائن ہر کہ خود را شناختہ
از ہمہ مذہب و ملل گذشتہ و ہمہ عالم را جز نیست حقیقی نفہیدہ کہ نیستی ہمہ قرب الہ
است و مطلوب ما ہمہ نیستی است جائن یا راست کہ از عرش تا فرش از دالال مال است
و با نوع گوناگون ہجو خورشید بر سوتابان و درختان است تا بینا اگر نہ بیند اورا چہ نقصان
جائن ہرچہ ظاہر است حقا کہ نور باطن است و باطن است کہ اینہمہ ظاہر است پس
باطن است کہ ظاہر است و ظاہر است کہ نقد باطن است احد واحد است و واحد

۵۱۱ جاسی نسبا خلیفہ عظم حضرت سید العرفا پیر بوری ولادت ایشان در سنہ یکہزار و سی و دو ہجری و وفات ہجری ۱۰۰۰ سال
بتاریخ یازدہ ربیع الآخر شب یکشنبہ سنہ یکہزار و یکصد و نہتہ دگر گردید مراد و قصہ ہر دو نہتہ مصلح کھنوی است حال تقسیم ایشان در اراکین
و نقبات الدین بہ توان دید ۵۱۲ مرید خلیفہ حضرت قاضی بینا قلندر مہنوی ولادت ایشان بہ ہم شوال سنہ یکہزار و یکصد و نہتہ
ایشان در سنہ یکہزار و یکصد و نہتہ دگر گردید مراد و قصہ ہر دو نہتہ مصلح کھنوی است ۵۱۳ مراد و قصہ ہر دو نہتہ مصلح کھنوی است

احمد بن غیر در میان ننگیند و السلام-

مکتوب دوم در تعلیم فنا و غیره

حقایق و معانی آگاه مقبول اله شاه محمد آفاق بقدر شوق ملاقات مطالعه نمایند چون عبادت
کسی جز خدا تعالی نباشد ثمره و سبب جز خدا نباشد و این راه راستی و جانبازی است
شبهه آنست چنان باشی که غالی و چنان غالی که باشی حقایق آگاه طریق که احقر را از
پیر و سنگی خود رسیده بآن حقایق آگاه همه گفته شده در بیخ نکرده ام و آن حقایق آگاه را
هم لازم که خود را غافل ندانند و بکار خود ادا مقتید باشند و وقت را غنیمت دانند که شطار
صفت و قلندر کردار باید که ترک اعتراض کند و راه تسلیم پیش گیرد و نیز باید که نشان
همستی خود در راه بی نشان ناپیدا و محو نماید چنانکه دنیا محو مرده شده است و هم سازی
این راه اول از خود مردن و فدا شدن است و اشتوق بجمد در گاهی دعوات مزید
حیات برسد-

مکتوب سوم در تاکید مخالفت نفس

نامه سامی فرحت بخش معشیرینی که بدست محمد فاضل فرستاده بودند رسید دل خوشوقت
گردید الله تعالی شمارا هم شیرین کام دارد و نیز معلوم شد که شما از چند روز و طریخی خبر و زده
اختیار کرده اید خوب گردید آفرین باد در رحمت خدا هر که نفس خود را بدیده مخالفت هوا تقریب
کند و بنده هوا نفس خود نباشد شلی وقت و بایزید زمانه و با خدا یگانه و مقبول خدا
و رسول است

هر حرفی نامرئی ترک تیا که کند شیر مردی باید و در یاد دل مردانه

مرد شطار صفت باید که ازین نفس کافر کیساعت غافل نباشد

کافر است این نفس نافرمان چنین	کشتن او کی بود آسان چنین
-------------------------------	--------------------------

هر چه باید کرد از استقامت باید کرد که حق استقامت می خواهد و نفس کرامت حقایق آگاه
 نماز تبحر کلید معرفت الهی است و سرور و جمیع بخش و الهام عارفان و نور دیده
 صدیقان و نشاط افزای سالکان لازم که این نماز لازم گردانند که احقر را هم این نماز
 لازم است که جامع البرکات و دافع البلیات است باید که دو پاس شب نگذشته تا که
 صبح ندیده باشد و از ده رکعت بخش سلام بگذرانند چنانکه طریقه آن مکرر بیان
 نموده شده است از سید رفیع الدین در دیش بعد از دعوات آنکه چون از آنجا تشریف
 آرند نسخه گیان بهید همراه آرند از بنده زاده باد دعوات شوق رسد

مکتوب چهارم در بیان انوار ذکر و اقسام تجلی

نامه گرامی فرحت بخش آن فرزندم حقایق و معارف آگاه در اشتیاق و انتظار تمام رسید
 بسیار خوشوقتی حاصل گزید باید که بهرین قسم از احوال خود همیشه اطلاع داده باشند از تمام
 کاهلی والده میان محمد در گاهی خیل در دل تردد و تفکر بود انچه دلالت که فرصت و فرحت کلی
 حاصل شده حق تعالی شمار امعه فرزندان و متعلقان با ذوق و با جمیعت دارد چنانکه نوشته
 بودند که درین روز با اکثر در حین ذکر و مه نورانی با الوان ظاهر و تجلی می شوند گاهی
 بصورت آفتاب و ماه تاب و گاهی بصورت ستاره و برق حقایق آگاه این همه آثار
 سعادت و فیروز بختی شماست خاطر را خوش دارند و همیشه بکار خود مشغول مانند چون
 آئینه دل از کثرت ذکر و فکر صفای و روشنی می گیرند و صفات بشریت محمل می شوند
 سالک را واردات لطافت روحانیت روی نماید و دل قابل انوار غیبی و اسرار
 لاریبی می شود این قسم بسیار چیزهای بیند که گاهی ندیده باشد و چیزهای شنود که گاهی
 نشنوده باشد مگر چند ان ملتفت باین نباید شد این آثار را یا صفت و تصفیه قلب است

و این دوات را از عالم ملکوت دانند حقایق آگاه با تجلی برد و نوع است یکی تجلی روحانی که از عالم ملکوت است که طالع را از وقتی و شوقی تازه در دل پیدای آید و طلبی زیاده می افزاید دوم تجلی ربانی که تجلی ذات است سالک در آن مقام محو در محو می شود و عقل و علم و فهم در اینجا گم می شود و وجود سالک معدوم و ناچیزی می شود نه روزمانند آسمان شب نه فوق مانند آسمان تخت نه زمان مانند آسمان مکان نه ذکر مانند آسمان ذکر نه وصل آسمان مانده جدای احوال و صفت بی رنگی آسمان پیدای می شود پس از تجلیات روحانی عجب و غرور نباید نمود و خوشی نباید کرد تلك خیالات تربی بها الطفال الطريقة در آیام سابق شب در صحن ذکر هر تمام موجودات را پیش خود در سجود دیدم بسیار خوشیها نمودم و بجنب پیر دستگیر حضرت شاه مجتبی این واردات را عرض نمودم فرمودند که عز در نباید کرد که این تجلی روح است تجلی ربانی نیست که از تجلی ربانی هستی سالک در میان نمی ماند و فنا و محو می شود چنانچه حدیث است اذا تجلی الله لشیء خضع له وی باید که بداند و نداند و نداند و نداند غوثیه بطریقه مکر گرفته شده است بکمال استعمال خود در آن مشغول دارند که بی سرانجامی و انوار نا تنهایی نموداری شوند زیاده بجز شوق چه نوسید فقط

این خیالات اند که پرورش کرده میشوند چه با سه طریقت از دوازده ساله هرگاه که تجلی می کند خدا بر سه چیز پستی می شود او بر سه دوازده طریقه ذکر غوثیه انیت که جلوه قلندر نشسته سرنگون شده آفتد که متصل زانو باشد از طوط زانوی چپ لفظ هو شروع کند این وضع که نصف و ایله مقداره شست انگشت بزرگ طلا از هر دو زانو بیرون و نصف قریب شست بالای هر دو زانو باشد چنانچه قرص آفتاب و آواز هوشل آواز هوش بود سرگردانیده بچو دایره گفته شود تصور همون اثره آفتابی طلای چون دم نگی کند آنوقت از میان هر دو زانو سر را کشیده با جس دم بسوی دردن دراست قدر شده بر دل نیلوفر صوفی ای مدوره خور در رنگ طلا هر چهار طرف ملاحظه کند تا که تواند در دوسه ماه کم و بیش آنقدر دم طول بکشد که تمام دل از باطن خور چیده بود بعد شش ماه یا یکسال مکاشفات خواهند شد و سیر سموات و طی الارض خواهد کرد و این مشغل را در سلسله قادریه کرده بود گویند لیکن در کرده بودند که آواز کشاده باشد ۱۲

مکتوب پنجم در تاکید ذکر و تعلیم توحید

حقایق و معارف آگاه فرزندان شاه محمد آفاق بعافیت و باذوق باشند اشتیاق ملاقات از هر چه نگار دازان زیاده است درین روز با شخصی از قصبه ایی به خانه شیخ پیر محمد آمده حقیقت نکاسل بدنی شمایا هر کرده ازین سبب در دل تردد بسیار شده اکثر اوقات دل متفحص احوال سامی می ماند الله تعالی فرصت و فرحت کلی بخشد و شمار او فرزندان شمارا باذوق و شوق دارد و باید که از ذکر و فکر خود قائل نباشند و غفلت را در دل راند و بندگان حقیقت آگاه درین راه جز طلب و جهاد هیچ چاره نیست که درین راه مد و جانبا ز قلندر کرداری باید که از بادی وجود قدم بیرون نهد و خود را بفروش توحید رساند الی هو الفانی من حاله و الباقی فی مشاهده الحق لم یکن له من نفسه اخبار و لامع غیل و لا اخبار حال و ... باشد تیز معلوم باد که یک نور است که مالامال از عرش تا بفرش است و موجود و بر وجود است و تیز آران زیب و زینت جلوه نمود است و بیشک به یقین بدان که جمله یک ذات است که بظهور مختلفات است

ز چو پی برنگ چون بر آمد
گی بر صورت مجنون بر آمد

زور یا موج گوناگون بر آمد
گی در کسوت لیلی فرو شد

زیاده مشتاق بدانند و جمیع فرزندان دعوات شوق خوانند و السلام

مکتوب ششم در تعبیر خواب

نامه گرامی آن حقایق آگاه در شوق و نگرانی رسید و حقیقت مندرجه مفهوم گردید و فرحت و خوش وقتی رو نمود لازم که همیشه از احوال خود و فرزندان خود اطلاع داده باشند و چون که دل آنست که فانی باشد از حال خود و باقی باشد در مشاهده حق نیاز برای او از نفس خود فرو انداختن حق انرا

نوشته بودند که اکثر در خواب خود را در بحر عظیم شناسایی کرده می بینم و در هر دو پایی را نوبت
 زنجیر هم می بینم حقایق آگاهانینکه شامی بینید بسیار خوب است خاطر خوش دارند هر چه
 بشما نمودند انشاء الله همان خواهد شد دریا عبارت از اسرار حق است و شناسایی عبارت
 از استغراق و ادراکات اسرار حق است و زنجیر عبارت از فرزندان و متعلقان است
 که راه شریعت است پس با وجود این استغراق حق از شرافت و فرو گذاشت خود
 شده و همه رونندگان این راه را ظاهر است که راه شریعت در مرتبه حقیقت فوت نشود
 زیاده مشتاق خود دانند والسلام

مکتوبات حضرت قاضی محمد تقی قلندر خلع قاضی مینا قلندر نو

مکتوب اول بنام حضرت شاه آفاق ایشیوی

حقایق آگاه معارف دستگاه مشفق فیض رسان جامع مراتب مشیخت و شرافت میان شاه
 محمد آفاق سلمه الله تعالی بعد شوق ملاقات گرامی که از حد فرزندست مشهود ضمیر فیض
 تصویر آنکه این جا خیریت است و خیریت ذات ستوده صفات از حضرت بی چون همیشه
 مطلوب خط شریف مصحوب بر غرور دار شاه لطف الله رسید باعث انشراح خاطر فاتر
 گردید چون بعضی از حالات خود که در آن رفیق کرمیه اندراج نموده بودند باعث مسرت
 دل گشته است حق محافظت آداب در حین سکون مستی اکثر از بعضی بزرگان فوت شده است
 چنانچه از حضرت مولوی رومی منقول است هـ

له خلف و خلیفه خالصین قاضی مینا قلندر ره نوبی ولادت ایشان در سنه یک هزار و هفتاد و دو واقع شد و
 وفات ایشان بیستم فوجیه سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و شش بفر یکصد و چهار شند مزار در قصبه موهه ضلع لکهنو
 است حالات ایشان برادر المریدین باید دید ۱۶

می نباشد و در بود باشد عجب	در چنین مستی مراعات ادب
اما در چنین حالت متصرف درین بنده ضعیف حضرت حق می باشد و این از شعور و علم خود مطلق گذشته باشد که شیخ سعدی می فرماید	
نگهدار دش ماد و مهر دور	چو طفلی کز آتش ندارد خبر
و این محافظت و نگهبانی بر حال بنده گذشته و فانی نهایت مهربانی و عطای ربانی است شکر این نعمت عظمی از احاطه تحریر و تقریر بیرون است زیاده بجز شوق و محبت چه نگار و در اسلام-	
مکتوب و مملوای محمد یقین در تعلیم تصویر نقشه قلب	
<p>مشیت پناه قضیلت دستگاه متفق مهربان با اعتقاد محمد یقین جو سلسله الله تعالی و البقا و اوصله الی ما یتیمناه بعد شوق مواصلت مشهور و ضمیمه منیر آنکه خط گرامی رسید حقیقت مندرج بوضوح انجاسید مهربان من بنده سالک را باید که اول نقش الله را برنگ آفتاب یا ماهتاب روشن و بجلی بر دل صنوبری که جانب چپ است و درون سینه زیر پستان چپ تصور و خیال نماید و در جمیع حرکات و سکانات خصوصاً در صلوة حاضر وقت خود باشد که در همه جوابات و سوالات که در میان سوره فاتحه و هر آیه قرآنی که بعد فاتحه می شود غیر معنی نقش الله را که ذات بخت و هویت است هیچ چیز را مدخل ندهد بلکه معبود و عابد او را داند بلحاظ یقین و تشخیص عابد و بلحاظ تجرد و تفرّد معبود پندارد تا که شعور آن لحاظ نماند و اگر عقل انکار آن فرماید پس در حال این بیت بخواند</p>	
که سالک بخیر بنود ز راه و رسم سز لها	بما سجاده رنگین کن گرت پیر نغان گوید
<p>۱۵ متولد سن ۱۰۰۰ هجری و متوفی پنجم شعبان سن ۱۰۷۰ هجری و در سن ۷۰ سالگی در شیراز</p>	

و چند مدت برین نماز مداومت نماید تا که معنی الصلوة معراج المومنین و اعبد ربك حتى
یا تبتلی بالیقین حاصل آید این مقام صبر و اخفا و خاموشی است زیاده از شوق چه
بر طراز و اسلام -

مکتوب سوم ببولوی محمد قرین برادر بولوی محمد تقیین در تاکید ذکر

زیاده می شود شوقم زیاد است	از آن خالی نیم یک موزیاد است
----------------------------	------------------------------

این مرتبه از کثرت ذکر کردن است در زیاده ذکر کردن شوق زیاده می شود و زیاده
شوق باعث زیاده ذکر است رفته رفته مرتبه عینیت حاصل می شود و چون از عینیت
حاصل شد تسکین و آرام می شود و آن مرتبه کمال است و برای حصول تسکین آرام
ذکر است و شور و شوق و آتجانه شوق نه ذوق بلکه سلوک و فنا است لیکن این مرتبه
بندرتیج و دیر حاصل می شود و اگر درین ذوق و شوق چیزی مانع از موانعات که خطر
ماسوی الله باشد پیش آید از ذکر و شوق بازی مانده بلکه ذکر فراموش می شود پس باید
که بجد تمام آن مانع را رفع کند و بذكر و فکر مشغول باشد و دفع آن موانع همین جهاد است
والذین جاهدوا فینا لنجدنهم بلنا پس درین باید کوشید و اسلام

مکتوب چهارم بمرزا نور بیگ رانیکه مشوه در باب سفر مستنون است

مشفق مهربان محب الفقرا و زانور بیگ جو سله الله تعالی و القاه و اوصد الی ماتیناه بعد
از سلام و دعای خیریت انجام مشهور و ضمیمه رانیکه رقیمه کریمه رسید حقیقت مندرجه معلوم
گردید مشفق من معمول حضرت رسول مقبول صلعم اکثر آن بوده است که در باب سفر و س

سنة نماز معراج من است ۱۲ سله و عبادت کن پروردگار خود را تا اینکه بیاید ترا یقین ۱۲ سله آنانکه مجاهده
کردند در راه ما البته هدایت خواهیم کرد ادشانه راه هاسه خود را ۱۲

مشورت و مصلحت بیاران آورد و هر چه به مصلحت یاران قرار گرفته بران اقدام نموده
اول سوره فاتحه بایسم الله خوانده بقره توکل علی الله و من یتوکل علی الله فاعلم ان الله
این خیر خواه حقیقی همیشه بدعاترتی مدارج دینی و دنیاوی و جمیع صوری و منوی از حضرت
رب العزت مسالت می نماید حق سبحانه کامیاب گرداناد و جبرته البنی و آله الامجاد زیاده جز
از دعای خیر و شوق ملاقات چه بزرگوار و والسلام مع الاکرام فقط

مکتوبات حضرت شاه محمد آفاق قلندر میوهی بنامش محمد درگاهی خلف رشید خود

مکتوب اول در تعریف صاحب حق یقین و علم یقین

جانمن جانان من و کن میان جیو سلمه الله تعالی خیر خواه محمد آفاق بخیریت است تردد
هرگز نخواهند کرد قدری گرمی بوقت سحری ظاهری شود و آخر روز دفعی گردد این هم
از فضل حق سبحانه دفع خواهد شد جانمن این کلمات بدوق تمام نوشتم که دفع بے
شبهات است بختم شوقی مطالعه نمایند و ختم من دی از یاد حق غافل بودن محض و بال
و سر اسر غفلت و عین بحال که دم گذشته باز نیاید ورسته و پس را نشاید قدر این دولت لا
زوال را دریاب و آگاه باش ساحتی از یاد حق غافل مباش و بیدار شود و رکیف غفلت
مرو که یاد دولت خاندان احمدی است

پس از صد سال این معنی محقق شد بخاقانی که یکدم با خدا بودن به از ملک سلیمانی
جانمن در فرقه تاجیه صوفیه و فرقه اندیکه صاحب حق یقین و دم صاحب علم یقین صاحب
حق یقین همه حق بیند و همه حق داند و همه حق گوید که در نظر مشاهده اش جز حق پنج نیست
له توکل کردیم بر خدا هر که توکل کند بر خدا پس ادر کافی است او ۱۲

پنج شته را از پنج شته کمتر نمی بیند و پنج وجود را از پنج وجود بهتر نمی داند همه را مساوی می بیند
و داریم الاوقات مستغرق بدریای حسن بنیروال چنان می باشد که یاد از سود و زیان
ندارد و از مرتبه نقص و کمال نیز می گذرد و نظرش بر چنین و چنان نماند و از خوف
در جا خبر ندارد

تا و صفت وجودش همه در خویش می بیند	از خوف گذشتیم و رجا را نشناخیم
------------------------------------	--------------------------------

و چنان مستغرق نور ظهور و غرق در یای حضور باشد که زشت و زیبا نزدش یکسان
می نماید و از کمال استغراق حاجتی از حق نخواهد و گاه گاه برین حال هم می شود که از پنج حال خبر
ندارد و که گیتیم و چیتیم و از کجا می بایم و با علم نه خبر از پوشش و نه از بیوشی و نه اندوه و نه خوشی
نزد حسب و ملت را نزدش شمار نیست و کیش و دین را آثاری نه از دیر و کعبه انکار نیست و نه
اقرار نیست و صاحب علم یقین در مرتبه امتیاز است بچشم یقین می بیند که جمله در یای
سیاهی است که نمودار بحر و فهای گوناگون و نامتناهی است عین را عین می داند و عین را
عین می بیند نیک را نیک و بد را بد و کامل را کامل و ناقص را ناقص میداند اگر چه یکدم
و یک لحظه از مشاهده جمال حضرت ذوالجلال غافل نیست بچشم یقین می بیند که ذات
حضرت اطلاق است که چندین صورت و تقیدات است و حضرت اطلاق بسوای این
تقیدات کزافات است اما از کمال استغراق ذات امتیازی گذارد که این مرتبه خاص
انبیاء علیهم السلام است اگر حضرت پیغمبر با صلعم بدرجه حق یقین می ماند و روح دین
نی شدی و چگونه خلق و عالم را بر او برایت آوردی دیگر بشنوه هر که بدرجه علم یقین ماند
و تا بدرجه حق یقین نرسید از حقیقت توحید مجبور ماند و هر که بدرجه حق یقین رسید و از
حق یقین نزول فرمود عارف کامل و محقق صادق گشت جانمن تو خود را در گاهی مبین
و در گاهی مدان و خود را هرگز در میان عالم بیند از تنبیر عالم را در میان خود مبین نه توانی
و نه آئی تو همیشه الآن کما کانی و اینجا و بشده نهار عالم از خود دانی که هستی هم از هستی هست

در کعبه و سومات افسانه توئی	در منزل هر عاشق دیوانه توئی
خود گل شده و بلبل ششیدائی	بر شمع جمال خویش پروانه توئی
گل گریبان چاک از حسن و جمال تست و بلبل عاشق نعره کنان از سودای توست	
بگویش گل چه سخن گفته که خندان است	بعند لیب چه فرموده که نالان است
جا نمن دیگر چگویم که این جانم کوشیدن باشد نه چوشیدن نه در گفتن آید نه نموشیدن دیوانه داند که جنون چیست و پروانه شناسد که شمع جمال کیست سخن را درین بارگاه راه نیست که عالم اسرار است منزله است از قیل و قال و مبر است از صور و اشکال این سر را نگاه دار	
دیدم که بشر عشق رمز	حلاج بگفت در رفت بردار

مکتوب و در صحبت متعلق بضبط کیفیات و ترحال و تعریف مرد

نور چشم من مکتوب سامی که مندرج بر احوال وجد و شوق و ذوق نوشته بودند در ساعت
مسعود و وقت محمود رسید بر استعداد و وسعت ظرف آن نور چشم خیلے تعجب رو نمود هر چند که
این چنین شوق و غلبه حال آثار فتح باب است و آثار سعادت و فیروزختی شماست
الله تعالی مزید در مزید گرداناد بجز مته النبی و آله الامجاد اما این چنین اضطراب و اشتها
نشاید که موجب خلل و بسیار فساد است آنکه سابق بان جا مان نوشته بودیم هوشیار
باید مامد و عنان امتیاز از دست نباید داد از سابق دور و ز احوال اضطراب آن پر خور دار
معلوم شده بود جا نمن هوشیاری عبارت از سر پوشی است که احوال را در کشد نشود که
راز فاش گردد و بر عالم ظاهر شود مرد آنست که دست بکار و دل بیار باشد و در میان
خلق دل افکار زنهار زنهار اضطراب نکنند و راز فاش نسازند هر که راز خود فاش میکند ترقی
بمدارج اعلی نمی کند و بهره از اسرار ربانی نمی گیرد خیر خواه را از ذات سامی شما بسیار توقع

در ظاهر و باطن است این قدر که آن نور را لا بصار در دل نمی آرند مگر بر پیری و یکسبی این عاجز رحم نمی کنند از وقتی که مگر بر روزگار آن جانان بستند هزار در هزار شکوه بدرگاه خداوند جل و علا بجا آوریم و بمرتبه ظاهر خاطر جمع نمودیم از ذات شما این امید است که من بحیثیت خاطر بیا و خدا مشغول باشم و شما خدمت والده و برادران خود نمایند دیگر قبایل که از ذات شما توقع دارند بقدر نقد و در حق آنها بجا آرید و بیا در حق سبحانه مشغول باشید مردانست که در میان خلق باشد وزن خواهد و حق حقد از آن بجا آرد و بیا و خدا باشد مرد خدا بیا بدشد و از جاده پیران خود بیرون نباید شد سهل است که انگ بسته در گوشه تنها نشینند چه بهمت و کد ام حوصله است عجب که باین فهمید همچو طورهای کنید مولانا و قیلتنا و مرشدنا حضرت قاضی مینا قدس سره را هشتاد و یاهفتاد متعلقین لابدی بودند پرورش هر یک می نمودند در میان ایشان همیشه می ماندند و حقیقت حضرت شاه یوسف و شاه انجیب ابیطهوی قدس سره علی هذا القیاس بهمت بر بهمت مردان باید کرد و از خیال انگ بندی باید گذشت و بر احوال پیری من نظر باید کرد و خلف آن است که بر طریق والد خود باشد طریق من ملاحظه نمایند که چه محنت نبود که لازم نگردم و الحال که درین جا هستم شما خوب میدانید که براس چه هستم بهر حال هر چه که شد شد از آینده ضبط نمایند و شغل درود نمایند چندانکه زیاده خوانده شود و نماز را لازم گیرید و باید که شغل در و غیره چند روز نگیرید و میان دوست محمد جیورا بتخصیص بهمت تفریح طبع شما فرستادیم و اگر خان صاحب بر طعام یاد نمایند البته رفته باشید و خان صاحب را بجای من دانید الشوق و ثم الشوق والسلام

مکتوب سوم و بیان عاشق عارف عاشق بالک

جانمن دریا نوش باید بود نه که لقطره مد بهوش هر که دریا نوش است عاشق عارف است و هم که لقطره مد بهوش است عاشق بالک است پس عاشق عارف در بشارت ماند و عاشق

هاک و غارت رفت حضرت محمد مصطفی صلعم دریا نوش بود هر چند اسرار معرفت در جام
دل آن میرنجیند هرگز پر نشد هر روز هل من مزید می فرمود و کاسه حسین بن منصور طالع تنگ
بود که بیک قطره پر شده که انا الحق می گفت پس پاس امتیاز شرط است جانشین اکثر و بیشتر
یا در ماه جوش بخودی سر بر می کند و سر بصحرای رسوایی می خواهد اما بطغیل جیا و شریعت
در پشت پناهی حضرت رسالت صلم سر بصر اشکن نمی تواند و شریعت حضرت رسالت
پناهی میساید خاص و عام است اگر کاهی در انجایی اختیاری رو نماید باید که در تسبیح یا در
تلاوت قرآن یا در نماز نوافل مشغول شوند و در اشتغال باطن زینهار نروند و تنها بصحرا یا
بطرف دریا سیر نکنند در میان یاران بکایت مشغول باشند و خاموش هرگز نشینند و
هر روز در خدمت خان صاحب رفته باشند و آنچه که شبهات در دل بیانید یا خطره در دل
گذرد از او شان بگویند و بپرسند و شب بیداری تا که آنجا نمانند و مشغول و مشغول
نمانند بپیر فتح علی سلام برسد از عزت الله و محمد مراد سلام نیاز

مکتوب چهارم در بیان سیر عارف

جانشین عارف همیشه در سیر است که از سیر او هیچ گاه نیست که او را سیر است که زمین و زمان
در پاهای اوست سیر عالم رفتن بپا است و دیدن جهانست و سیر عارف رفتن از خود و
دیدن خود است هر که خود را دید خدا را دید و سیر عالم از مکان تا مکان است یعنی از هندستان
تا ترکستان و از عراق تا شام و سیر عارف بیرون از مکانست چرا که لامکان هم مکانست پس
عارف را سیر نیست که در آن جهت و طرف و نسبت داند و بیننده نیست رونده و شنونده
نیست و خل نیستی و هستی هم نیست و نسبت آمدن و بودن نیست در یای ست بید عظیم ایشان
که بے نام و نشانست و هر دو عالم را خود محیط است و همه را از وجود دست و همه از دنیا و مافیها
از دست و این سبع سموات و ارض تا تحت الشری پیش او بچو قطره است که در آن عارف

خواصی می کند و گوهری است در یاسه ربانی حاصل می نماید که همیشه هزار عالم را در یک ذره می بیند و همیشه هزار عالم از آن ذره موجودی نماید و آن در یاسه عظیم الشان این دم وجود است هر که این دم دید حقا که حق دید و هر که این دم ندید در واکه هیچ ندید راست فرمود رسول کریم که من عرف نفسه فقد عرف ربه هیات هیات چه فرو چه اشارت است سنویم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسکما فلا یتصدون عبارت و اشارت از آیاتنا این دم خود است که نفیست فیهم من روحی است پس هر چه هست این دم است و بجز این دم هیچ موجود نیست خواه این دم را آدم گوی خواه عالم خواه ذرک گوی خواه ملک خواه عرش و کرسی خواه لوح و قلم علی هذا القیاس از ازل تا ابد همین دم است که هزار در هزار خلعت وجود پوشیده و بعد هزار رنگ برنگ ظهور آمده و خود بر خود فریفته گشته و نام عاشقی و معشوقی نهاده و خود بر خود عاشق گشته و خود با خود عشق تباری باخته و خود فرعون شده بصورت موسی بر آمده در جنگ و گفتگو با مشغول شده و خود شاه عرب و ماه نجف گویانیده بقتال کفار کمر شده

زور یا موئی گوناگون بر آمد	زیر نیکی برنگ چون بر آمد
گهی در کسوت لیلی فرو شد	گهی بر صورت مجنون بر آمد
سینه ایچ دیگر گون نگر دید	بصورت گرچه دیگر گون بر آمد

کلام در ویشان چو ایشان غامض است که نفهم هر کس در نمی آید ازین سبب این طایفه را کافر و زندیق می گفتند حسین بن منصور را بر دار کردند و ذوالنون مصری که سر این طایفه بود او را کافر و زندیق گفتند و عین القضاة را آشکارا کشتند و حضرت فرید الدین عطار را که صاحب اسرار بود مجله زنا و قه می شمردند و محرم اسرار حضرت حافظ شیرازی می فرمایند

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطا است	سخن شناس نه دلیرا خطا این است
------------------------------------	-------------------------------

جانمن عین و غیر دیدن قرب و بعد پنداشتن کار نا فہمان است

سبحان الله والحمد لله لا اله الا الله	کجا غیر کو غیر کو نقش غیر
--	---------------------------

چنانکه حضور است در در است و از اسرار حضور میجو است و حقیقت است که آنجا
 حضور است نه مجورنه آنجا اندوه و نه سرور است و نه آنجا ظلمات و نه نور است و نه آنجا
 مردم اند قول شیخ محب الله الی ابدی است الحمد لمن وحب من کل ما وحب من کل ما یحب
 ستایش و سپاس آنرا که یافته شده هر چه یافته شده و عجز کرده شده هر چه عجز کرده شده یعنی
 هر چه یافته شده اوست و غیر وی در میان نیست و حضرت شاه نعمت الله فرمودند که هر چه
 بینی بوجه حق است زیرا که هیچ شی را حقیقت نیست الا بحق و حقیقت حق است نزد اهل
 حقایق و همین حق که مقوم همه اشیا است و هو القوم قال الله تعالی فاینما قولوا فمهم و جعل الله
 اهل نظر بنظر کشف قیومیت حق را در همه اشیا مشاهده نمایند و محققان راه معرفت یحیی ذره
 از ذرات رانه عین حق می دانند و نه غیر حق و خود رانه قریب می بینند و نه بعید می پندارند
 زیاده چه فقط

مکتوب ششم در بیان فوائد کلام درویشان	
--------------------------------------	--

چنانکه بشرط انصاف و فهمیده فائده کلام حضرت است درویشان بسیار است و قول حضرت محی الدین
 بن عربی که الله تعالی را موجود نیاید گفت این را فریست کامل باید که بچشم دل بینند و بفهمند
 شیخ احمد سرهندي می نویسد که محمد رسول الله صلعم را بسبب من خطا با حق حاصل شد عجب
 سرسیت در مزی و حضرت علی کرم الله وجهه می فرمایند که طاعت می کند او را عاصی و عصیان
 خود و یاد می کند او را غافل و ساهی در غفلت و نسیان خود و شیخ محبت الله الی ابدی میفرماید
 ۱۲۰۰ نیست بجز خدا کسی در وجود موجود ۱۲۰۰ متوفی نهم رحیب روز پختنیه سنه یک هزار و پنجاه و هشت هزار
 در اله آباد ۱۲۰۰ متوفی بست و چهارم ذیحجه سنه هشت صد و سی و چهار ۱۲۰۰ فرمود خدا تعالی پس هر
 که روگردانید آن طرف روی خدا است ۱۲۰۰ متولد سنه نهصد و هشتاد و یک و متوفی است و هفتم
 سفر سنه یک هزار و سی و چهار عمر شصت و سه سال هزار و سرهندي ۱۲

که اسم الله را تاثیر نیست و از حضرت شیخ نجیب الدین شخصی سوال کرد که توحید چیست
 بشائے روشنتر بیان کن فرمودند که دو آئینه و یک سیب و هم وے فرمود که پیوسته و صفت
 حال اوی کنم و این عجب که او را سمائی نیست جائن علم اولین و آخرین در ذات حضرت
 انسان است انسان در یسے معانی است و مخزن اسرار ربانی است و سلطان هر دو
 جهانی است

هست انسان بحر نور ذوالمنن	اگر چه گشته چون سبدر قید تن
---------------------------	-----------------------------

چون سالک بر مشاهد احوال و افعال و اخلاق خود ملازمت کند و بر فراموشی خود گوشد
 که از هستی خود بیرون آید تا که او اندرون آید چون این از میان بر خیزد و در میان آید پس
 هر چه خواهد بکند و هر چه توجیه کند رنگ آن پذیرد در قرآن خبر میدهد که ان الانسان لفلح
 یعنی انسان در زیان است و قتی که انسانیت بر خاست زبانی ظاهر گشت پس این جا
 چه زیانست - ع جانی که سلطان خیمه زد و غوغا نماید عام را در انحال چیز با طبا هر شوند
 که چشم سالک هرگز ندیده باشد و خبر با شنود که هرگز نشنوده باشد
 و بر قلب سالک چنان معینا جلوه گر شوند که گاهی در فهم و فهم نیامده باشد و در مقامی
 باشد که خیال و عقل در انجا ننگیند و عالم حیرت طاری می شود

لے چنان حیران که پشتش سوی دست	بل چنان حیران که رو بر روی دوست
-------------------------------	---------------------------------

جائن اکثر صاحبان درین راه جان باختند و ترکیب فکر درین راه تاختند و هرگز به مقصود
 اصلی نرسیدند که یافتن شیء بر این شیء موقوف نیست محض وابسته و امن فضل و کرم است
 زیاده چه نویسد

مکتوب ششم در تفسیر آیه مرج البحرين یلتقیان

جائن مرج البحرين یلتقیان بینهما یس زخ لای یبغیان مراد از بحرین دو عالم است یک عالم
 لای بیشک انسان در نقصان است و روان کرد و در یابم آیه در میان آنها ده ایست که سبب وی تجاوز می نمایند

حضرت مطلق دوم عالم و احدیت که عالم حضرت اسماء است و مرآه از بزرگ حقیقت انسانی است که مسمی حقیقت محمدی و عقل کل است و پنجویک منهما الاولی و الثانی یعنی از عالم حضرت انسان لولودمرجان پدید آیند اشارت بآنست که حضرت انسان جامع جمیع مراتب و قابلیت است و ویرایش قل لو کان الی می مداد الکلمات ربی لفقد الی قبل ان تنفذ کلماتی و لوجبنا بمنله مداد از کلمات ذات حضرت انسان است چنان غلط گاه سالک درین جاست که شیطان از راه می برد و از مقصود اصلی باز میدارد و قتی که سالک یا ضلالت می کند و مدته در ضلالت می نشیند و دل بکلمات الله منور می گردد و احوال بکشف و کرامات میرسد هر چه می گوید آن می شود خواه از دماغ بدخواه نیکو درین جاسید یا اعتبار خلق می گردد و خلق رجوع با وی کند مردم دنیا مریدی شوند و نیازی گذرانند پس درین جانیله و سوان است و راه مخوف مردی جانناز باید که نفس را پشیمان کند چنان راه عشق پر خطر است تا ندانی هر کس را درین راه گذراست شیر مردی باید که درین وادی خویش را مردانه وارد در آید و از نقیب و فراز ترسد و در مجادله بخلادت و لیرانه بر آید و سرباز باید که در راه دوست خود را نثار سازد و صاحب بهت باید تا بهمت از دنیا و آخرت در گذرد و مشکا اگر دنیا و آخرت میا کرده پیش و آرد بگوشت چشم هم نه نگر و مقصودش جز فدا شدن و نثار شدن دیگر نباشد که الله قدر سواد الوجهه فی الدارین مهمل آید زیاده چه.

مکتوب هفتم در تعریف و فرق مرد و جوانمرد

جسمک جسمی روحک روحی و دمک می مقبول بارگاه محبتی میان شیخ درگاه سلیم الله المتعالی از خیر خواه و پیچ در پیچ محمد آفاق بعد از دعوات شوق که از تحریر با فوق است مطالع

سله بری آیند از آنها که هر دو همان ۱۲ سله گو که اگر شود در سیاهی برای کلمات پروردگار الهی ختم شود و باقی از نیک ختم شوند کلمات پروردگار را و اگر چه آری مثل اوسیا ای را ۱۲ سله فقر و سیاهی است در هر دو همان ۱۲

نمانند جانن مردانست که نه خود را بخندند کسی را بخندند و جوآنند و آنکه مستحق رنجانیدن را بهم رنجانند
 دل را خوش دارند و از پیدای حاسدان و ظلم منافقان رنجند و بیاد خدا مشغول باشند و
 خود را و کار خود را بخندند بسیارند جانن بعضی اند که حظوظ نفس خود را فراموش می کنند و حاجتی
 نمی خواهند و بعضی اند که خود را فراموش می کنند و حق را بچشم حق مشاهده می کنند و بعضی اند که
 از کمال مشاهده عین معشوق می شوند و در پایی استغرق مستغرق می مانند نه از مالکان اند
 و نه مملوکان نه مختاران و نه از مجبوران در مرتبه الات کماکان اند جانن حیث صد حیث که یار
 فریب است و ما مردم بعید میدانیم و همه یار است و من خود را در میان می بینم جانن مردانست
 که بعلم خود جاہل باشد و بعلم حق عالم شود و از استی خود فانی و استی حق قایم شود و از قدرت خود
 بیرون و بقدرت حق قادر گردد جانن در کلمه لا اله الا الله و از ده حرف اند پیران قلندریه
 علیه ازین کلمه و از ده اذکار استخراج کردند و باقی اذکار را داخل اذکار قلندریه فرمودند
 بنده صاوق را کافیت همین کلمه توحید هر کرامتی این کلمه معلوم و منکشف گردد و ارجحیت
 و طلب نباشد ب فکر و ذکر دیگر چنانکه هرگاه آفتاب از مشرق ظاهر گردد و بچرخ حاجت بود
 جانن چون دل سالک از نور توحید منور می گردد بد و غیبی و طفیل مرشد حقیقی از مرتبه برتر
 ترقی بدارج اعلی می کند و شراب شوق از دست ساقی با ذوق می نوشد و بد و هوش و بیهوشی با
 هوش و هوشی می باشد و ترانانت اناد انا انت در خود از هر سوی شنود و السلام

کتابت تمام در بعضی نصایح

جانن آنکس که با مردم در ویشان اخلاص دارد و نتیجه آن موافق اخلاص است و آنها که غیر
 مخلص اند ثمره آنهم در پیش است و شمار لازم است که با همه کس با اہمیت و با خلق باشند و
 از مردم جلا و منافقان و حاسدان پر حذر باشند حق تعالی محسود کند و حاسد و منافق و ظالم
 و خود بین نکند و یاید که در دعوت آیه حسینا الله معہ درو دو استغفار و آیه لا اله الا انت

صد بار هر يك را در نمايندگانى ميان راهم مقيد شوند كه در مسطور هميشه بخواند و در دعوت هرگز هرگز ناغه نكند و نماز هزار هزار ترك نكند و همه را تقيد نماز و تلاوت قرآن بكنند جانمن در زمين و آسمان كسى نيست كه انسان را آزار دهد مگر اين همه بجا كه بايان ميرسد صورت و نتيجه اعمال و افعال ما مردم است و اكثر دل خيره خواه متفكر مى باشد كه خرقه حضرت صاحب محفوظ مانده است يانه از ميان قلام مير برسيم همچو گفتند خطره بسيار شده است هر چند كه اميد از كسى نيست كه محافظت كرده باشد چرا كه گاهى چيزى بجا نماند سلامت نيافتم بايد كه برنگاه ندياده چه نوبسد.

مكتوبات قاضى عبدالرحمن قلندر عارف شيركى جوپورى

عرضداشت اول محضر حضرت سيد العرفادريان شاعرى و بيان عشق

بجانب مجتاي زمانه عرف مجالا هر پورى از جانب عبدالرحمن كه جامع عبيد و رحمن ست نياز فراوان و شايه بے پايان قبول باد. پير دوستگير ايش از اين در ايام كسب علوم ظاهرى گاه گاهى قافيه سنجى مى كردم و ابيات از كمون قوت بفعلى مى آوردم كه قول شافى بگوش هشتم رسيد.

لكنت اليوم اشعر من اليبس

اولى الاشعر بالعلماء دينى

مقرر ز هن نمودم كه دل باين خيالات بندم و آئين چنين عيبها را بر خود نه پسندم مدته بديد و عهدى بعيد بر آن براكه چون از خدمت حضرت شاه فتح قلندر برهه مند شدم براى كتم آوردم كه طريق سلف رامعى داشته و در هر ارسينه را در عبارات رنگين از نظم و نثر منظوم و مرلوط گردانم تا دست آويزه پيش رستگان زمانه بوده باشد و ياران با شعور از دريافت عطايش

سپه ايشان از خلفاى عظم حضرت شاه فتح قلندر جوپورى و شاگرد رشيد ملا محمود جوپورى صاحب شمس بازم بودنه حال تفصيلى اينسان به نفعات العتره بايد ديد ۱۲۵۰ هـ اگر شعر گفتن براى علماء نبود پس من امروز از شاعر لبيد شاعر تر بودم ۱۲

مسرور گردند. پیرادستان عشق را داستان نیست و کتاب شوق را بیانی که عرصه کاغذ از جولا کما
 قلم بیانش تنگ در بهوار زبان در میدان وسیع به شنایش پالنگستانه وار از فکر این مسرور
 بسر مخنون رسیدم پرسیدم که لعل عشق متناز از انجام و آغاز این راز با من بگو که قصه عشق ترا
 جنگها نموده اند و ترانه شوق ترا با هنگها سروده آیار فری از کرشمه معشوق و سوز عاشق
 اندراج یافته یا محض عبارت آرای است مجنون عشق مفتون جواب داد که از مجنون عشق
 او خبر ندارم من آنم که من دلم گفتم که شاهباز هست اگر چه بیاری رسیده آماردی اسرار ندیده
 آنچه می بینی چرانه در هر مظهر چنانچه هست مشاهده نمائی تا ازین دیوانگی رهیده گردی و راز
 با من گوناگون از جلوه عاشق و معشوق معاینه کنی از گفتارم هوشش بر جا آمد گفت ادا
 با من که از حسن لیلی در چشم حال من میرسد و شعله آتش شوق که از دل مجنون سر بر می آرد در
 عبارت و استعارت کجا آید بلی نقشبندان عشق با یامی و اشارت از ان حال عبارت نامی
 آراند و از غایت جوشش مستانه وار ترانه های سر ایند تا گوش هوش مسرت پذیرد و دل در
 مندراحت گیرد از نیجاست که از زبان رحمانی برخی از ابیات بصوفیه کاغذ آمده و سطره از قصص
 نگارش پذیرفته بخیاں آنکه یاران حضور او را بنظر شوق قبول فرمانید بخدمت گرامی ارسال داشته
 هر چند که لایق مطالعه یاران حضور نبود لیکن حکیم الهادی علی قن من یعمل بها جرات نمود
 امید است که از محبوبان محبوب باشد.

عرضداشت دوم در عشق و معرفت

مرشد الاولیایین مربی الغارفین مادی انام فیض رسان خاص و عام که شاهباز بهمش جز مرغ
 لامکانی در چنگال نه آرد و نه آنخانه باطنش جز کنج وصال در حوصله خیال ندارد و نسبت بحال
 رحمانی در منظومه الطاف و کرم مسلسل اعطای مبذول داشته از آنجا که این عقیدت کیش

لعل تحفه با حب حیثیت هدیه کننده می شوند ۱۲

پیوسته خواشمنند ملازمت یاران حضور مانده و آن موقوف بر مشیت گردیده ناچار تا خبری
از آن آستانه بگوش هوش مشتاق رسد بعریفه میپزدازد و بخیاں جہاں بی مثال آن صاحب
کمال عشق می باز دسد

اگر دست رسم نیست که بنیم رخ دلدار | باری بخیاں رخ او شاد توان زیست

درین گفتگو بودم که صرصر خیاں جہاں خداوندی مروضه جنبانی نموده آتش عشق را التهاب
افزوده خشک و تر خیاں بسوخت و ترانه انا الناس از کان دل پیدا ساخته شعلهای جوش
و خروش بی فروخت حقا که قبضه اختیار از دست اقتدار بیرون است هر چه گویم نه گفتار است
و هر چه بگویم نه رفتار مانند بوقلمون گویا نم و خوش و در عین هوشیاری مستم و مد هوش از بهمه
رسیده و از این و آن آرمیده حسن و جمال خویش را از هر جبین مشاهده می نمایم و حکایات
خود را از هر زبان این زمان بگوش هوش اصغای نمایم بر آسم مسایم و منزه از اسما و مسایم نمی
دایم که کیستم چهستم حیرت است و حیرانی و از کمال حیرت عشرت و شادمانی گفتارم پریشان
و رفتارم بر حال بخویشان معذورم اگر صد اسه خارج از قانون آهنگ نوازم یا طریقه بیرون
از شاهراه ادب پیدا سازم العذو عند کلام الناس قبول پیر او سنگیر افکشند عشق و مانای شوق
که از قلم ابداع و اختراع اشکال گوناگون و تصاویر بوقلمون بر لوح دل کشیده و طرأ تر
جهان و جهانیان را یکمال صنعت و نهایت فطرت بر صیقل آوریده و جہاں بی مثال گفت کننا
مخفیا بدیده فاجبت ان اعرف در جلوه خلقت الخلق مشاهده فرموده و از غایت شهو و
یکتائی در عین نمود کثرت بی بود ترانه الان کما کان سروده طلسمی است شگرت و آهنگ
است بی صوت و حرف که آذر نگهای گوناگون بیرنگیش نمودار و آذر بیرنگیش همه رنگها پدیدار
و کمال یکتائیش در عین دوائی ظاهر و اصناف دو تائیش از یکتای باهر تشبیه او در تنزیه پیدا
و تنزیه او از تشبیه هویدا نه تشبیه را در و گنجایش نه تنزیه را بد و آرائش

سه عذر نزد بزرگان خلق مقبول است ۱۲ سه بودم خزان پوشیده پس دوست داشتم که شناخته شوم ۱۳

حیرت اندر حیرت اندر حیرت است	از کمال حیرت ایدل عشرت است
عقل کل ازین شعور بر قعر حیرت به بر کشیده و فکر تسلیم و خیال درین بادیه از خار تیر با لنگ گریزد نه زبان زبان آوران را در شنایش گنجایش گفتار دهنه پاش خیال را بر آستان عالیش مجال رفتار که گوید و چه گوید که پوید و چه پوید	
هست گویا و لیک گویا نیست	هست پویا و لیک پویا نیست
آر سی از دست بازی عشق ترانهای شوق از هر زبان پیدا و چشم بکیتا بنظر ان اطوار در میان بجمال بیشال خویش بینا گاهی بغفلت شادان و هنگامی بهوش نازان بحکم کل حشر لب بمالک بیچرخون سرفاخرت باوج سماک میرساند و از غایت راحت و نهایت مسرت دعوائی انا الا علی من کل اعلی می نماید و بحسب کلام علی صلوات الله علیه بعد از دعا خویش را مستحسن و مقبول می شمارد پیر او سنگی را هرگاه در دریای هوالات اول والاخر والظاهر والباطن خواهی نموده گوهر بکیتا بدست خیال می آرم از غایت فرحت و نهایت مسرت رنگی جز رنگ بیرنگی چشم دل نمی نماید در احوال نه انیست و نه آن نه جانست و نه جهان آرتی هنگامیکه افواج گوناگون فضلنا بعضه کمالی بعضی و فوق کل ذی علم علیم تاشمی کنم و جهان بیرنگی را در رنگها ملاحظه می نمایم در جات و طبقات پیدا و پودای می شوند درین خیال بهتر از مدح و ستایش چشمتا زمانه کاری دیگر بخاطر نمی آید پس مطابق حکم قصائد و غزلیات چند از سال داشته از نظر عالی خواهند گذشت فقط	
مکتوب در بیان عشق	
از جانب عبدالرحمن که جامع عبد و رحمن است بجانب فضل زمانه محمد فضل فراوان ادعای شوق ۱۵ هرگز کرده بدینچه نزد دست خورسند است ۱۲ مابین ز گیم از هر بزرگ ۱۱ همه بر راه راست اند ۱۲ بزرگی داویم بعضی را بر بعضی ۱۲ و بالای هر داننده داننده هست ۱۲	

موصول باد از آنجا که رشته گزاف پیوسته خواهش حرمت و حکایت آزادی پابندوست می خواهد
که رمزی از عشق بر صیقله کاغذ نگار دنا دیده دور بنیان دور و نزدیکان را منور کند ای برادر
عشق آتشی است که یار و اختیار در سوخته و شعله گسستی از وافر و خسته میگرد و ندانی که شعله
عبارت از سوز نیست که موجب حزن و اندوه می شود بلکه سازی که جانبازان را در بین می
بکوه می کشد و از اهل راز را به اظهار می آورد یعنی هر چه نهان است بغایت عیان است
و زبان عشق در هر زمان به بیان است این چه سوز است و چه ساز و چیست راز و کیست
صاحب راز معلوم نمائ که گفتگوی عشق لذت به میجو ران می بخشد نه بواسطه صلا و ظاهر است که
مجنون را هنگام وصال لیلی قصه اش بکار نمی آید گوشتش بگفتار او چشمش بدیدار او متلذذ
گشته پنه در حال فراق از قصه لیلی لذت نمی گیرد و

چون ز دیدار تو نیم مسرور / یاد تو آرم ای رخ پر نور

صفت دبه کل لسانه آرمی آنرا که قصه گفتن آنها عین دیدار گشته و از یاد و فراموشی
بلکه از جمیع نقیسات رسته اند و از غایت جوش ایامی از عشق ثبت می نمایند هر چند بسیاری گویند
اما شمه از آن به بیان نمی آید ازین جاست صفت دبه طالع لسانه عرض از نوشتن این
قسم چیزها آنست که طالع بان را خود را از گفتن و نوشتن باز داشته گوشتش بهوش فرماید
و متلذذ دیدار باشد زبان سبازش و گوش سبازش چشم بند و بهوش باش مشفقاً مقرر اهل وجدان
و بصیرت گشته که جلوه آفتاب عالم تاب که کارخانه عالم از و نبود است محض از راه آئینه جوی
است و آینه هیچ نیست هر چه هست لیکن به خود نیست پس گفتار و دیدار و غفلت و بهوش
و آغاز و انجام اعتباری است که عبارت از عدم صرف است آری نقش و صورت نمی باشد
مگر عدم را درین حال قلم دوزبان از گفتار بهیده و پائے اظهار را از نگار پوی کشیده و الباقی
عند التلاقی زیاده جز شوق چه نگارد.

هر که شناخت پرور دکار خود را انگشت گشت زبان دی ۱۲ هر که شناخت پرور دکار خود را انگشت زبان دی ۱۲

مکتوب حضرت شاه محمد ماه قلندر لاهر پوری

عرضداشت اول بخدمت حضرت پیر و مرشد خود شاه عاشق محمد قلندر

آن رهنمای گمراهان و آن سرشته شمیم با کمال آن تانی وجود اسوی الله آن باقی باشد شاه عاشق
حرانی چند از ذره حقیر محمد ماه مطالعه نمایند چون این ماه مقابل آن مہراست پر نور است و آلام بی
مہربانہ در تار یکی تصور در تصور است ماحصل آنکہ بقدریکہ محصور است در کسوف است پس
ماه را باید کہ در مہر مہر بندم و منکسر شود حق کہ احتیاج و غیر احتیاج فرو نشیند و معنی الان کماکان
و کان الله و لعلکین معہ شی در فہم آید فقط

مکتوب ول بنام حضرت شاه شکر الله قلندر

در بیان مقامات مدارج عالم معنوی و حضرات خمسہ دیگر نکات

عاشق بجان مقبول ربانی حقایق و معارف آگاہ میان شکر الله جلہ الله تعالیٰ من العاشقین از
ذره حقیر بر تقصیر ترا ب اقدام اہل الله غلام عاشق الله محمد ماه منور لاهر پوری بعد دعا زبانی
عشق آئی آنکہ آن در ویش بے نظیر و محب و پذیر بار بار درخواست بیان مقامات و مراتب و

صلیٰ از اولاد حضرت قطب جان امام عبدالرحمن جانناز قلندر ولادت ایشان پس بکیز از پنجاہ و ہفت گردید مہر و
خلیفہ حضرت شاه عاشق قلندر خلیفہ حضرت سید العرفا لاهر پوری بودند وفات ایشان بمر شصت و سہ سالگی
بہرست و ہشتم رجب سنہ یکزار و یکصد و بہرست واقع شد مراد در لاهر پور است ۱۲ صلیٰ ایشان از اولاد ملوک بخارا و قند
و از خلفائے کبار حضرت سید العرفا بودند مدت العمر بر آستانہ بسر بردند وفات ایشان بتاریخ دوازدهم ماہ محرم سنہ یکزار و دو و سہ
ہجری گردید و رضہ ایشان در احاطہ رضہ حضرت سید العرفا در لاهر پور است ۱۲ صلیٰ چونکہ حضرت شاه شکر الله قلندر کا کورہ
و حضرت شاه شکر الله ساکن بسوان ہر دو خلیفہ ایشان بودند از اسلموم نمیشود کہ مکتوب ہذا بنام کدام یک از اینہا ہر دو است ۱۲

مداح عالم معنوی و حضرات خمسہ نمودند جام دوست هر خطه کسوت دیگر پوشیده جلوه دیگر
می نماید و در هر جلوه نام و گر نموده و در هر آن مکان زیبایش نقوش گوناگون کرده از چوئی
برنگ چون شده خود بر خود شینفته و فریفته شد و خود بر خود و اله و شیدا گشته نام عاشقی و
معشوقی گرفت عرض چه ظاهر و باطن و چه غیب و شهادت چه معنی و صورت جز یکذات
موجود نیست که وجود او عین اوست و از مرتبه لاهوت تا ناسوت جز او جلوه گرفته در هر مرتبه
الآن کما کان است نسبت و اعتبار اصلا وجود ندارد در عین تشبیه تنزیه است - جام
چون معلوم شد که براتب تعینات و تشخصات حضرت وجود و فکر و فهم جز انسان کامل نمیرسد
ناچار برای نفع خاص و عام از پرده اجمال بدلی تفصیل می آرد که آن ذات بخت از مرتبه تعین
و عدم ظهور و ظهور و تعین آمده بیکم لقد خلقنا الانسان فی حسن تقویم انسان را تقویم بر مراتب نمود
چنانچه مرتبه اول از مراتب مرتبه احدیت است که جامع جمیع مقامات است و مجبور الیکفیت
و از جمیع قیود و اعتبارات منزله چنانچه جوهر علم بذات بخت ظهور گرفته و مقابل این مرتبه در
انسان مقام خفی است و در مراتب مرتبه لاهوت و حقیقت محمدی نیز گویند دوم مرتبه
ولایت منتهی که آنرا مرتبه محبوبیت گویند زیرا که متهمای سلوک و سیر آن مقام است و
در آن محویت و فنا است و مرتبه وحدت نیز گویند و آن مرتبه را طبع است میان احدیت
و واحدیت و فرق میان هر دو جز حرفی نیست چنانچه میان احد و واحد و مقابل این مقام
در انسان مقام سیر است و در مرتبه جبروت و اعیان ثابته نیز گویند سوم مرتبه ولایت
متوسط که آنرا مقام محبت گویند و مقابل این مرتبه در انسان مقام روح است و در مراتب
مرتبه ملکوت اعلی و عالم الغیب و عالم الامر نیز گویند چهارم مرتبه ولایت مبتدیه که مرتبه نبوت
و دعوت و هدایت گویند و مقابل این مرتبه در انسان مقام دل است و در مراتب مرتبه
ملکوت ادنی گویند زیرا که القلب بین الروح و النفس است چنانچه بر بنده اطاعت
ملکوت بیشک آفریم انسان را در بهترین ساعت ۱۲ قلب در میان روح و نفس است ۱۲

بنی عین اطاعت خداوند استن و بران عمل نمودن لازم است همچنان اطاعت دل طاعت
 خدا است که دل وسیله واردات غیبیه در سالنده اسرار الهیه است قلب الهی من بین
 صبیحین من اصابع الرحمن از آنست که رسول صلعم فرمود استغفرت قلبك ان اتاك فافعل
 والا فانك هر که از اهل دل مطیع دل گشت حقا که اطاعتش بحق گشت آری دل جلوه گاه
 رحمان است مرد آن است که بدل رسد تخم مقام ولایت اضلال و اعواء است مقابل
 این مقام در انسان مقام نفس است زیرا که درین مرتبه بغاوت و ضلالت ظهور می پذیرد
 پس معلوم شد که با وی و مضل بحسب مراتب همان حق است و در مراتب مرتبه ناسوت
 صغری گویند اما بر لب قلب ناسوت کبری نامند از آنکه ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت
 به اوست و هو محکم اینها گفته و فی نفسکم افلا یقینون و با جمیع تعینات و تشخصات محیط
 بهانست چون شناختی که مراتب خسته هر یک از تجلیات الهیه اند پس بدان که هیچ چیز
 از عالم ناسوت و ملک نیست که ملکوت با او نیست و بد و محیط نیست و هیچ چیز از جبروت
 نیست که لاهوت بد و محیط نیست و الله بکل شیء محیط یعنی هیچ ذره از ممکنات به وجود
 حضرت واجب الوجود وجود ندارد و این احاطه پیش از احاطه آب به امواج نیست -
 و حکم یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسایل فان ربنا را خدا استرشاد از پیران
 و مرشدان می نمایند و خود را کالمیت فی ید الغسل سپارند تا بمقصود در سدد آیین مجاهده
 مشایده حق کنند که المجاهداتة لثبوت المشاهدة و اگر عنایت از لی رفیق باشد و جذبه
 حق یکایک را بدین نیز بمقصود در سدد

در ریاضت باید دهنه طاعتی	فضل حق باید اگر چه ساعتی
--------------------------	--------------------------

در الوقت مجذوب مجرور و یا مجذوب سالک یعنی در ذات بخت محو گردد تا آنکه از لطف

قلب مومن در میان دو انگشت خدا است ۱۲ سله استفاکن از قلب خود اگر بیاید ترا پس کن در نه یکبار ۱۲ سله
 واد با شمارست هر جا که باشد ۱۲ سله و خدا بر چیز احاطه کننده است ۱۲ سله ای مومنان از خدا خون کنید و یکتا و بی یگانه ۱۲ سله مجاهده و آتش
 پیش و مشایده ۱۲ سله

صفات بذات ربیه ملاحظه ملا حظہ من الملک الیوم للہ الواحد القہار الیوم ملک اللہ
 استکارا اگر دو ذلک فضل اللہ بی نیتہ من شہدہم جائز مقام لاہوت مقامی است کہ چون سالک را
 آن مقام میسر آید قدرت کن فیکون حاصل شود کہ الصوفی اذا تسلیع من قش البشریة و
 انتقلت نفسه و صفی قلبه و جلوت روحه فامره بیدار انما امره اذا اراد شیئا
 ان یقول لکن فیکون و تنوخی دیگر در باید کہ الشریعة الاتباع والطریقة الانقطاع
 والحقیقة الاطلاع والمعرفۃ هذا الاطلاع غیر تعقیف فرمانبرداری و طریقت از غیر درست براری و
 حقیقت با دوست بر خورداری و معرفت بہہ حال یاری و بعضی چنین فرمودہ اند

شریعت دیر ناز و روزہ بودن	طریقت در جہاد اندر فروز و دن
حقیقت روی در دلدار کردن	نظر اندر جمال یار کردن

جائز در شریعت ہر کہ مقام دارد صاحب شرع است و در طریقت منزل دارد اہل طریقت و بر
 حقیقت نظر دارد اہل حقیقت و در معرفت حال دارد اہل معرفت و ہر کہ کل دارد کل دارد و ہر
 کہ هیچ ندارد هیچ ندارد ذلک فضل اللہ بی نیتہ من یشاء و این نادان تو جیبی بیان بنماید
 کہ شریعت سودت است و طریقت محبت و حقیقت فرط محبت و معرفت ثمرہ فرط محبت این
 رمز نیست کہ بحر مقبول عاشق اللہ نخواہد دریافت جائز در میدان محبت اسب ہمت بسیار
 کسان جہانیدہ اند اما بمنزل مراد رسیدہ و جز سرگردانی و جانفشانی حصولش ندیدہ اند

اندرین راہ تو جز آن نہ کنی	جان پدہ جان پدہ زبان نہ کنی
----------------------------	-----------------------------

لک تالوا البحر حتی تنفقا و اما تجون حضرت جنید بغدادی فرمودہ اند انما یجبت ان یوافقہ
 فی جمیع الاحوال ذوقا و شوقا قلت لک مت مت معا و طا حضرت شیخ شبلی می فرماید

۱۵۰ براہ کیست ملک مروت بر لے خدا واحد قہار است ۱۵۱ نیست فضل خدا میدہد ہر کہ میخواہد ۱۵۲ صوفی
 ہر گاہ کہ کشیدہ شد از پوست بشریت و قلب وی صاف گشت و روح روشن شد پس حکم بہ دست اوست ہر گاہ
 ارادہ کند چیزی را بگوید برای او کہ بشنود ۱۵۳ ہر گاہ نخواہد یافت نیکی تا اینکہ خرج کند مجوبات خود را ۱۵۴
 شہ محبت نیست کہ موافقت نمائی با و در ہمہ حال از ذوق نہ از کراہت اگر گفتہ شود تو کہ ہمہ بغیران پذیرائی اعطائی

که محبت قدسی است که آنرا حرارت بر تبار است که چون در نفس مخلوق زبان زند بادون محبوب
بسوزاند و درین معنی مرشد مرشدنا حضرت شاه مجاقلند رود بهره فرموده اند سه

سختی جلی سردی کی پائین بی که ساقه	ماجن ساجین کارنا جلالت دن رات
-----------------------------------	-------------------------------

حضرت رسالتک صلعم می فرمایند جبهه الشقی بی و لیتم سه

محبت است که دل را نمیدهد آرام	و گرنه کیست که آسودگی نمی خواهد
-------------------------------	---------------------------------

آری محبت محبت مقرون و گنج بکج مخزون گردانیده شد تا هر بوا اوس بوس گنج کند و
هر سرفله دعوی محبت نزنند و قال ابو یعقوب السوسی لا فقیه المحبة الا بالخروج عن
روية المحبة الى روية المحبوب بفناء علم المحبة سه

کافر نشوی عشق خریدار تو نیست	مرتد نشوی قلندر کی کار تو نیست
------------------------------	--------------------------------

معنی کفر و لغت پوشیدن است یعنی تا جمله احوال و اعمال هستی تو از تو بر تو پوشیده نگردد
عاشقی از تو درست نیاید و معنی آزاد گشتن نیز تا که از خویشتن برنگردی از تو درست نیاید
جاءتم نکل بار امانت محبت جز انسان کامل کسی نکرد و قال الله تعالی انا عرضنا الامانة

على السموات والارض والجبال فلبين ان يحملنها فاشفقن منها و حملها الانسان انه كان ظلوما جهولا
و ثمره محبت شوق و اشتیاق است اما شوق بر دین تسکین یابد و اشتیاق افزون تر شود سه

عجبی نیست که سرگشته شود طالبی است	عجبی نیست که من در اصل دگر گردانم
-----------------------------------	-----------------------------------

شیخ کبیر ملتانی می فرماید سه

سه گفت ابو یعقوب سوسی صحیحی شود محبت تا اینکه بر آید از رویت محبت بجانب رویت محبوب بفناء علم محبت ۱۲ سه نام
وی یوسف بن همدان است استاد ابو یعقوب هر جور نیست از قدای شلیخ بود نیست و مقیم رجب در شنبه یکصد و هفتاد و نه
وفات یافت هزار و دویست و هشتاد و سه فرمود الله تعالی که ما پیش کردیم امانت بر آسانها و زمینها و کوه با پس انکار کردند از برداشت
او و بیاطاقی نمودند از و پس برداشت او را انسان بیشک و سه ظالم و جاهل بود ۱۲ سه متوفی سنه هفتصد

کز در تشنه آرد تشنگی زرد نه آب آخر شود نه تشنه خورند فغان شد الشارب و مادی ویت	تعالی الله زهی دریای پر شور گذشت این گفتگو از چون چند نشد بخت الهی که سا بعد کاس
چاتم تا که محبوب خود را که عبارت از هستی خود است و هستی حق صرف نسازد و بعالم عشق برسد دار جنت بی بیمه و بی بید و محروم بگردد	
هرگز نتوان بدست پیوست بوی رسد ز آشنای	تا با خودی ای نگار سرست بچو در چو شوی ز خود بر آئی
چاتم از ماضی تا حال و از حال تا استقبال وصول اهل الله بی سبب و متابعت نبی محال است	
طاقت دیدن کرادی جانش عیان	آینه احمدی تا نبود در میان
چاتم انسان را باید که خود را با امر حق چنان تسلیم نماید که خود نماند بقدر امکان در بندگی و سرافکندگی عمر گر انامیه را بهر برده حق یقال انکه بجایین پس از تکلیف نجات یابد و در عالم بخود می الفاس قدسی جاری گردد	
هر دور پیش تو گفتم تکرار یا بطل اللسان کند گفتار	دو صفت سرزند ازین مستی یا بکل اللسان شود خاموش
درین جا از مواخذة بشریت هر اگر در قال البقی صلعم العشاق لا یواخذ بامهتیم و اندرین است چنین که سان بسیار بوده اند که از خلق رسیده و با کسی نه میخفته اند و مراد نفس خود طلب نکرد و اند هر چه از سرخ دراحت پیش آمد رد داشتند تا که خلق ایشان را دیوانه نام کرد و این صفت و پیغمبران جائز نیست که ایشان دو طریق میدانند ظاهر و باطن ظاهر بخلاق و باطن بحق چنانچه ظاهر ایشان قایم بصفات خلق قال الله تعالی قل انما انابشر مثلکم و باطن ایشان قایم به او صفات خدا	
سله آشنایم پیاله های محبت به در پس نه شراب ختم شد و نه من سیراب گشتیم الله فرمود نه حضرت صلعم که از عشاق مواخذة نمیکرد شود بدایچه که صادر میشود از آنها الله فرمود الله تعالی که یکدیگر را بشیر استیم مثل شما	

قال النبي صلعم انه است كاحد كعب ابنت عند ابني يا شاه عيني حلاييا قلمي اشارت بهر دو مرتبه است
 زیرا که ایشان رهنمای خلق اند آری اکله بکوعه و فیه کسره قد فطنت خطوطه و بقیت حقوقه
 ظاهره مع الخلق و باطنه مع الحق هر چند که سر ایشان همواره با حق بود اما حق سبحانه ظاهر ایشان
 را بر جاسید اردو خوش گفت آنکه گفت هـ

ول پیش تو ام دیده بجای دیگر تم	تا خلق نداند که ترا می نگریم
--------------------------------	------------------------------

معاذ الله اگر ذات بابر کاش حضرت انبیا و مغلوب بودی راه هدایت مسدود و خلق ضائع گردید
 و اصل تصوف بر سه نم اند مرتبه طالب و متوسط سایر و متقی و اصل مرتبه طالب طلب در معاملات
 ظاهر متعال کند و متوسط سایر در احوال دل متعال کند و متقی و اصل در انتها وصول و وصول
 بر وجه است یک آنکه علمای ظاهر گویند و آنست علم باشد و دیگر وصول الهیه یعنی هر که او را دست
 و ایما و بحق رسید و نزدیک بعضی صوفیه انفصال بغیر اتصال است و اتصال بغیر انفصال زیرا
 که میان بنده و خدا حجاب نه آسمان و نه زمین و نه کوه و بیابان و نه دریا و نه درخت مگر همین هستی تو حق
 اقرب الیه من کل الی و دید یعنی از جمیع صفات تو حق نزدیکتر است قرب صفت حق است و صفت
 حق جز حقیقت نبود و چون سالک را کمال مشاهده نماید مستغرق می شود و بزبان حال می گوید انا

اهوی و من اهوی انا ازین جا است هـ

اگر بگویر از و خطا بود	اگر نگوی انا بجا است کشف
آینه انا الشمس نگوید چه کند	آن خطه که در آینه تا به خورشید

یا ایها الذین آمنوا امنوا بالله عز این ستر است جا تم چون صلوة درست بجا آوردی از منزل
 حفاظت اعلی الصلوات الصلوة الوسطی واقف شدی و از جماعه هم علی الصلوة هم دائمون گشتی قصه شبلی

له زود آنحضرت صلعم تا نیم شب نشایب باشی میکنم زود در رکوع ۱۲ خواب میکنند چندی من خواب میکنم قلب من ۱۲
 خوردن و بجز گرسنگی است و خفتن بجز بیداری بیشک فانی گشت خطوط او و باقی ماند حقوق او ظاهر او با خلق است و باطن با حق ۱۲
 له ما قریب تر ایم بسوی او از شرک ۱۲ حفاظت کنی بر نماز وسطی ۱۲ او شان همیشه در نماز اند ۱۲

نشسته بشنود و زی شلی براسه او اے نماز برخواست بقی منانا طویلان یصلی فلما خرج من
صلوة قال یا ویله ان صلیت جهت وان لمصل کف تنبی اگر نماز کنم منکر باشم و اگر نکشم کافر باشم
و همچنین است قصه حضرت شاه عبدالرحمن جانباز لاهر پوری جامع الصلوة حماد الدین همین صلوة
است و از حدیث نبوی که المصلی نیاجی ربه همین صلوة مراد اگر چه حضور می صلوة از تحریر و تقریر نیست
است فاما ساکس را باید که چنانچه در خارج صلوة دل خود را بحق رابط دارد همچنان داخل صلوة قدا
عالم کل شیئی عظمت و در همه حرکات و سکنات محقق رایتید و در عالم فوق و اسرار اوقات بسربرد

مردمی باید که باشند شناس تا شناسد شاه را در هر لباس

اگر چه بچسب سرشت خود بخود آنچه که در استعداد انسان مرکوز است آشکارا میگردد

هر یک را هر کار سے ساختند میل آن اندر دلش انداختند

و همواره بجاده و یاد حق می باید بود که آنکون علی قلب اولیائے حرا تسکین خود را در غیر تسکین
انکار و زیاده زیاده پیوسته بیاد بار

مکتوب دوم بنام محبوب خان در فوائد صحبت اولیاء الله

بمحبوب رکابین مطلوب العارفین محبوب خان جعله الله من العاشقین و اتج باد که آیت بانی
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین مشعر باینست که بآپیران و مرشدان که علماء باشند
اند معاملات جز راستی ندارند و همیشه با راستی بمانند و طالب صادق و سالک و اثن بوده و تحت تعلیم
ایشان صبح و شام کمالیت بخت دید الصال عمر گر نمای را بگذارند تا چون بپایه که هنوز در و جان
افتاده و در تصرف دیگر ضایع نشوند چرا که مثل جلیس الصالح مثل العطادان لم یجدک من عطف عقی

۱۵ پس تادیر نماز بخواند و هرگاه فارغ گشت از نماز گفت افسوس اگر نماز میخوانم منکر می شوم و اگر نمی خوانم کافر میشوم ۱۱ سله نماز ستون
دین است ۱۲ سله نمازی مناجات میکند بر پروردگار خود ۱۳ سله بیشک بلند گشت از هر چه عظمت و ۱۴ سله سکون بر قلب و لیای
او حرام است ۱۵ ای ایانداران خوف کنید از خدا و باشید بارستان ۱۶

بک راحته و مثل جلیس السوء کمثل القین ان لم یح قاره حق بکثافتی نشینی صالح مثل هم نشینی
 عطار است اگر چه ندید ترا عطر در گیر و تو بوی او هم نشینی بد مثل هم نشینی آهنگر است اگر
 چه نسوزد ترا آتش او در گیر و تو دود او جا تم در نظر این گننام بل در هر نظر هر عارف نام صالحی که
 سلوک کرده باشد و راه حق شناخته باشد و مقامهای مخافت و بلاکت طی نموده باشد جز فرزند
 حقیقی نمی آید باید که در صحبت ادبی مکابره لم و کیف پناه گیر و تا از مقربان حق جل و علا باشد و
 نظریه ذکر و فکر خود نه اندازد و خود را در میان نه بیند بلکه تصرف پیر و مرشد را تذکره کامل
 گردد و جا نمی گویم که بر صحبت ظاهر اکتفا نماید بلکه لحظه لحظه رابطه قلبی را که در و اثر تمام است
 دخل و دم که لای دخل دین قلبک و دین الشیخ غیر الشیخ و مشهور است که هر که با کسی بود او بادی بود
 هر که بخوبی کسی باشد او بخوبی وی باشد با دشمنی بود که غلامان ملج الیهم و احسن الصور بسیار
 میداشت اما شفقت بر غلامی که قبیح صورت بود میداشت یاران و غلامان دیگر غیبت
 بادشاه میکردند و با هانت و بستگی در ربط قلب که با چنین غلام بوده مشغول می بودند بادشاه را
 اگر چه معلوم بود بزرگان نمی آورد و دل بر امانت ایشان نمی نهاد و دزدی بادشاه در سفر بیرون آمده هوا
 گرم بود و زیر دختی ایستاده شد نظر بر طرفه کبریات و مرات کرد چونکه مطلوب چیزی داشت آن غلام
 بغیر فرمان بادشاه اسپ داد و انید و بطرفیکه بادشاه نظر میکرد بر رفت و مقصود شاه پیش شاه آورد
 پیش از و انیدن اسپ غلامان که حسد باد داشتند همه ورخته شدند و میگفتند که بادشاه بر این
 چنین احمق که کارهای پاده دارد نظر دارد تا چون آن غلام پیش بادشاه آن چیز را بیاورد و بادشاه فرمود
 که من تو نفرموده بودیم چگونه دریافتی که این چیز را خواهم غلام گفت دیدم که حضرت بار بار نظر بر طرف
 آن میکردند و انستم که نظر کردن بادشاهان بے غرض نبود لاجرم اسپ داد انید پیش آورد و بادشاه
 بنایت خوشنود شد و گفت ای یاران و غلامان انصاف کنید که شما بخوبی خوش مشغولید و از خیال
 و مقصود من خبر ندارید و این غلام چه قدر خیال من دارد پس کسی که در خیال کسی باشد وی چرا در

خیال او نباشد پس العزیز چون غلام بادشاه و نبوی از ربط ولی ملهم بصواب شد پس کسی که ربط قلب او با دست که یدک و ن الله قیاماً و قعوداً علی جزیهم تنفک و ن چرا نه ملهم بصواب شود آنچه گمان در حق بود و کسی که پیش او ظن آورد موافق ظن او ظاهر گردد و علم خیر و شر دیگر چنان شود پس معلوم شد که این میسر نبود و مریدان اگر بواسطه ربط با پیشینی اگر مرید را ربط دل با پیر کمال بود الهام روح پیر آگاه شود و پیر ربط قلب اگر نه هر مرتبه پیر پیگوید هیچ الهامی در دل آید هر گاه ربط با پیر بسیار نعمت مدد پیر بر وی بیشتر نماید پیر و مرشد یک مقام ارواحنا اجسادنا اجسادنا ارواحنا سیده باشد نه مرشدان این زمانه که ضال و مضل اند و از خدا بیگانه و در مکر و حیل میگذرانند و جامه یقین معلوم است که در میان خطر و رحمت از عبارت از علمی است که می اندازد از خدا تعالی از غیب در دلهای اهل قرب و حضور بغیر واسطه و نفس را مجال کسری نمی ماند و در میان خطر و شیخ فرق نه عزیز من میان خطر و رحمتی و الهام فرق نه مگر عام و خاص که الهام بواسطه ملک میشود و خطر و رحمتی بواسطه و خطر ملکی که طرف عبادت میکشد و خطر نفسی که بسوی دنیا و حب جاه و غیره و خطر شیطان بسوی معاصی میکشد معلوم است تا چون طالب مبتدی باشد و هیچ فرق نداند باید که همه خواطر را راند و نداند تا که به مرتبه اعلی رسد تا جامه اگر کسی صایم الدهر و قایم الدلیل و عالم التفاسیر و نفقه و احدیث باشد بغیر ارادت پیر طریقت و پیر ربط قلب از اهل طریقت نگیرد و اندام مجتهدان شریعت با پیران طریقت بیعت کردند و علم خود بسنده نکردند اگر چه در علم فایق بودند زیرا که درین راه اسناد مسلسل و معن متصل بحضرت رسالت پناه صلعم شرط است که حق سبحانه فرمود یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و اتبعوا الیه الوسیلة و ان ینصیرا است صلعم و از پس ادنان بان او و المناصب کالملیب قول علیه السلام ایستخفی قومہ کالنبی فی امة و رشان ایشان هست کالکسادی و بیکه حضا

له یا ذکریکنند را ایستاده و شسته و پلوزده و تفکری کنند که ارواح ما ایدان ما اند و ایدان ما ارواح ما است نه سادی خواهد شد و این شهاب را سنگریزه اگر ناتی ماندید شاید غیر شیخ نبیند هر که اعتماد کرد بر علم خود و قرار گرفت بر عمل خود و گرفت کسی را مرشد و شیخ که اسناد مسلسل و معن متصل با حضرت صلعم باشد پس بیشک گمراه شد و گمراه کرد بسیار غلطی ۱۲۱

لوقبتکم بغیرا شیخ من اعتد علی علمه واستقر علی عمله ولم یأخذ شیخا و مرشداً ا یکون اسناداً
مسلسلاً و متصلاً بحضرة النبی فقد ضل و اضل کثیراً من الخلق و السلام علیکم و علی من لکم

مکتوب سوم در ترغیب رابط قلب

محبوب الله سلامت از دل که رئیس اعضا است حالت انجانب پرسید چون هر که با کسی بود او
بای بود و هر که بخیا کسی باشد بخیال او باشد تا امر او این نام از این نیست که قوت خود
و رای و فکر الله دیگر نگیرد و تمام غیرت عشق از فقر و فاقه اعراض نماید که حدیث نبوی است من
کان لله کان الله له و عالی همت باشد که از مرتبه ابراریت بدون آمده آهمنشین مقربین شده از
و نیار گیران باشد و بگوشت چشم تنگ گردد و در مشاهد حق مستغرق باشد البتة تا که درین کار در نیاید
هرگز نداند ذائق منعمات و ذکر حق را درین راه فرض داند و از صحبت نادان و نامحرمان که
غافل اند و در ندیان عمر بسر میبرند بلکه عاشقان را میخندند و میگویند دور باشد

الا الهذا بان من قیل و قال
لاجل العلم و اصلاح حال

لقاء الخلیل لیس یفید شیئا
فلا تعصب مع الا انسان الا

و در عمل که دران رویت نباشد که مقوله مشایخ نیست هر که در رویت خود بود در رویت او نشود و قیل
کان ذاکر الله لا ینقسه خود را اندازد و جاتم خطرات هر چند که شل سیل دریا بسر دل می آیند تا چون
اراده الله غالب است او را جنبیدن نمیدهد این جادوم در کش و پش گو اختیار مختار نیست که اختیار
اختیار را درست و رای را سه او هر چه خواست کرد و هر چه نخواهد نکند و معلوم نماید صفا و ذکا باد که
الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها یعنی چون شاه عشق در قریه دل خیمه زند فساد آورد و برهم زند پس

له هر که باشد برای خدا باشد برای او له ملاقات دوست فائده نمیدهد چیزی را بجز گفتگو بهدیانی اندامنشین کس
مشوگر برای علم یا اصلاح ۱۲ بلکه باشد ذکر کنند بر سه خدا بر سه نفس خود ۱۳ با دشمنان چون داخل
می شوند در دیوی خراب می سازند و ادا

جو انهم د باید که آن همه بلا و جراحت را فلاح و راحت خود شمرده انگیزند تا مرتبه ولایت حاصل یابد

ما یلا بر کسی قضا نکنم | تا و را تمام اولیا نکنم | این بلا گوهر خزانهاست | هر کسی را که عطا نکنم

پس رهروان راه عشق را اتم مقاصد و اتم مطالب اینک قبض و بسط که از معشوق حقیقی وارد شود او را همچو شیر و شکر دانسته شادان و متلذذ باشند پس و پیش نکنند بلکه قدم پیش برند و ریاضت شاقه که از مشرب رسیده باشد بی شائبه ریا بجا آرند و وسواس جان رفتن و ماندن را راه ندهند

جان بجان ده و گرنه از تو بتانده اجل | خود تو منصف باش حافظ این نکو یا آن نکو

و مقدمه پانچ بوی که در دهره خود گاشته بودند که نمی بیزند و در خطره می اندازند جانم این خطره را خطره دانند و ازین خطره بی خطره مانند جانم جد و جمدی باید چندان که شاید و انشاء الله این ناوان قصد طرف فقیور داشته است مقدمه های که در این محنت کم و حصول مطلب یاده مقین خواهد کرد زیاده و عافیت

مکتوب چهارم در اینکه هر که از غفلت گذشت بخت پیوست

حقایق و معارف آگاه هرگز نیده الله مقبول حق حافظ شهاب الدین حرقی چند از فقیر حقیر درویش لیش خاکپای فنا کیشان خادم درویشان مطالعه نمایند موعود معنوی می فرماید سه

چیت دنیا از خدا غافل بدن | بی قماش و فقره و فرزند وزن

جانم هر که از غفلت گذشت پیشک از دنیا گذشت و بخت پیوست و آنکه حق پیوست الله الملك کاه
گذشت پس باید که چنان کوشد که از نظر خود و خود را بپوشد یعنی در هر چه باشد در و باشد و هر چه باشد بدو
باشد جانم چندین شخصیکه با هزاران تعلق به تعلق باشد ذلك فضل الله یون تسیه من یشاء سه

نی ریاضت باید و نه طاعتی | فضل باید گر چه باشد ساعتی

فضل ساعت کار صد ساله کند | تا را بر آیم را لاله کند

برادر من نزول این طایفه از حقیقت بجز از ذلول غفلت چیز دیگر نیست سه

خاطر آن شاه ناظر همه دوستان زاندام در شود خویش دارد و حسب تحریر شجره سلاسل قادریه
و حقیقتیه بدست خط خود همه هر دو دامن مصحوب حق آگاه شاه ریاض الدین فرستاده باید که دامن
پنجیم دار فقیر بر دست سعیده با داشته استغفار و کلمه طیب و کلمه توحید و کلمه شهادت خوانده و
تلقین امر و منی نموده و اقرار قبول بیعت از طرف این جانب نموده بپاس انقاس آگاه گردانند
و نور در در و کلمه طیب و تسبیح مشغول نمایند و در دو کلمه را تا یک لک و سیست و پنجاه رسانند
اوسجانه ببرکات انقاس تقیس ظاهر و باطن خیر نماید باقی خیریت و خیر باد فقط

مکتوب حضرت شاه صبغت الله قلندر حضرت شاه میر قلندر کاوری در تعلیم فنا و تائید مراقبه

یار با صفا محب باد فاسلامت از دعا گو دعا ی ذوق و شوق در شوق برسد جان فقیه را متوجه
حال خویش دانند و خود را همه وقت مراقبه الحقایق خوش و خورم دارند و یار همه وقت نزدیک
یار است و یار را آنچنان باید دید که بجز یار هیچ در نظر و در دل نیاید و هستی خود خود هستی یار
باید کرد تا که شکوه شکایت بر خیزد حتی تعالی آن یار را در هستی خویش محو در محو گردانند و این جانب
که میخاهد که یار با صفا از نظر دور باشد هر چند که از نظر دور دارند لیکن از دل نزدیک انشاء الله
تعالی این دوری هم دور میشود و خانقاه تیار میشود و ماهمه یاران یکجا خواهیم ماند و این فقیر هیچ
سر مایه ندارد و بجز آن یار با صفا و السلام علیکم -

۱۰ برادر خود حضرت شاه محمد کاظم قلندر بودند ولادت ایشان در سنه یک هزار و یکصد و شصت و چهار گردید و تربیت و
تعلیم و اجازت از بزرگوار خود یافتند اما سمیت و خلافت از حضرت شاه صبغت الله قلندر رسیداشتند و قات ایشان ابر
بهشتاد سال پیش از این بودی ۱۱ وی روز دوشنبه سنه یک هزار و دویست و چهل و چهار گردید و مراد اندر وضع برادر بزرگوار خود است ۱۲
طریق شغل مراقبه الحقایق نیست که تمام کلیات را از فوق الفوق و تحت التحت و انچه درین هر دو است خارجی باشد یا دینی
دل قبول کند یا کند محتاج را خیال وجود خود کند باین نسبت که وجود من است ۱۳

مکتوبات حضرت شاه میر قلندر بنی فیض بخش کاکوری

مکتوب اول در تعلیم شغل کلمه طیبه

بعد حمد و صلوة بآن برادر شفیق حال فقرا و محبوب مرشد ما از فقیر نالایق و عاوس سلامتی جان و تن و حسن عاقبت و ترقی ظاهر و باطن موصول باد خطوط رسیدند بسبب بیاری و کم فرصتی اتفاق جواب نشد رسیدن این خط بسیار باعث جواب شدن ناچار تجربی آید شواغل دنیا باعث تفریق دل است و دل یکسو شدن بدون رفع حب این عالم میسر نمی شود لهذا فقراترک این کار خانه کرده عزت اختیار نموده بگی تمام و کمال بطرف دل متوجه شدند و چیزی حاصل کردند مگر آنکه همه عالم را ترک و تجربه مشکل است البته چیزی باید کرد که نسبت بغیب فی الجمله حاصل شود و بعد از آن هم تجربه کامل خواهد شد اکنون شغلی می نویسیم آزمایند دست کنند شاید رفته رفته انجذاب پیدا شود و اول بدل خود متوجه شده اند که حس دم کرده کلمه لا اله الا الله بر دل ضرب دهند بطوریکه کسی اذان آگاه شود و دل را فراخ تصور کنند بلکه خیال و تصور آن کلمه را بگویند و یا آنکه بدانند که دل میگوید بقده بر معانی آن نظر میکنند و نزدیک و قرب او همان بطور اهل وحدت وجود خواه بطور شرع در خیال آرند و هر روز ذکر زیاده کنند اگر امروز صد رسد روز دیگر دو صد خواه سه صد برسد و اگر توانند بجهت هم بکنند و صورت مرشد را خیال کنند البته کیفیت پیدا خواهد شد و موافق آن کیفیت خجاطر انداز خود دور باید کرد لیکن دور کردن از احاطه بشر ممکن نیست مگر حدیث نفس و خیال فصول البته دوری شود و بگی رجوع بخدا با محاج تمام و قصد تمام کنند و از طرف خود کسی را رنجی نرسانند خواه بزبان یا از دست بلکه بقدر و خود نفع دفا کرده رسانند و روز بروز انشاء الله تعالی حالات بدل خواهند یافت و مزه آن یقوی و اعضا سرایت خواهد کرد فقط

به مکرر ایشان از قربانان و باران خاص حضرت عارف بالله بودند بنوی بلخ و بهار در حالات حضرت عارف بالله از ایشان یادگار است حالات ایشان در تذکره مشایخ کاکوری توان دید ۱۱۶

مکتوب دوم در تعلیم و در بیان کثرت رزق

محب فقر ابرارم میان فیض بخش جو سلمه از خیر اندیش میر محمد و عاها می ترقی ظاهر و باطن
مطالع فرماید رقعہ ہائے متواتر رسیدند بد ریافت احوال آنجا ونگی اخراجات دل متعلق میباشد
او سچانہ سبب ساز و کہ دفع عسرت شما بود بالفعل برای دفع هجوم تفکرات از قلب بسند صحیح از حدیث کہ
بن رسیدہ برای شما تحفہ میفرسیم این را درو باید کرد ہم برای کار آخرت و ترقی امور باطن است از
احادیث ثابت شدہ کہ کشندہ رزق است و آن نیست سبحان اللہ و بحمدہ فرمود آنحضرت صلعم
کہ این کلمہ سبک است بر زبان و گران در میزان و طیفہ آن از صد کم نیست صبح و شام و اگر نہ بار بار
بگوید فایدہ رزق زودتر بشود و این فقیر ہم در و در میدارد و فوائد بسیار در وقت عمل معلوم خواهد
شد و فلاح و عسرت برنشتری آیند و میروند آن برادر قدم خود ثابت دارند و دل خود را ہر قدر کہ تسیر
شود بخند مشغول دارند کہ این مشغولی بکار خواهد آمد باقی خیر باد فقط

مکتوبات حضرت شاہ حسین بخش شہید کاکوری

مکتوب اول در بیان مثنی آیہ انارکم فاعبدون و اقسام معرفت

حادث و صلیبا از خاک پای درویشان فقیر حسین علوی بخدمت سید مقبول میان آل رسول سلمہ شہ
تعالی بعد از سلام مستون باشتیاق ملاقات مشغون عرض کردہ می آید کہ محبت نامہ رسید و بوجہ احوال

علیہ ابن حضرت شاہ میر محمد قلندر کاکوری ولادت ایشان در سنہ یکزار و دصد و سی و ہجری شد تعلیم علوم از برادر بزرگوار
عزاد و حضرت مولانا شاہ حایت علی قلندر یافتند و مرید و خلیفہ جانشین والد خود بودند نیز اجازت سلسلہ چشتیہ از
حضرت شاہ نیاز احمد بریلوی میداشتند شہادت ایشان بجات نماز مقام رسول آباد ضلع مین پوری بہ سمت و نہ
جادی الاوی سنہ یکزار و دصد و پنجاہ و ہشت کردید فرار در شہر اٹوا است ۱۲

مندرجہ اکی بخشید آنچه بیان اخوت بسبب قرب و جوار وطن و نسبت تلمذ از یک استاد فرموده اند
 بجا است قطع نظر از ان اخوت اسلام بر جمیع نسبت غالب بود امیدوارم کہ این محبت اسلامی قیامین در
 دنیا و آخرت ثابت ماند اللهم آمین آنچه فرموده اند کہ آئینہ کریمہ انادیکہ فاعبدوا و را چہ معنی فهمیده اند
 این فقیر در خود بیاقت آن نمیباید کہ از امثال این چنین کلمات حریفی گوید مگر از کتب مشایخ عظام
 بر سبیل نقل معروض میدارد کہ چون در تفسیر کریمہ با خلقت الجن والانس الا لیعبدان کلمہ
 الا لیعبدون آمده باشد در تفسیر فاعبدوا دن کلمہ فاعبدون میتوانم گفت زیرا کہ عبادت بے معرفت
 حاصل نمیشود و آری بجا گفته اند کہ زاهد جاہل نہ آرا مد تازہ دیش بکفر نہ انجامد پس عبادت را معرفت شرط
 است و بعد از تشریط اطلاق عبادت بر معرفت جایز بود اما معرفت بر دو نوع بود یکے مستدک
 و آن معرفت عامہ است کہ ہر مومن را توفیق الہی جل ذکرہ حاصل میشود و مرید را برلے سلوک راہ
 سنجزند بلکہ ابتدای سلوک زین معرفت بود کہ در خاطر بندہ صلح میگردد کہ من خود را غریق
 انواع نعم از حیات و قدرت و سمیع و بصیر و غیرہ می بینم و میدانم کہ این نعمای غیر محصور البتہ از
 منہی است کہ می دقدیر و سمیع و بصیر بود پس شکر این چنین منعم واجب باشد و آن منحصر در اطاعت
 فرمان رسول و نیست صلعم و این معرفتی است کہ ہر کس بنور عقل از تامل در مصنوعات بسوی
 صانع استدلال می تواند کرد لیکن ادای شکر صانع با طاعت رسول علیہ السلام کار مومن بہت
 حیثیت لا یشیع المؤمن جہلہا بل لا ینعقل الا یان بدہا و ذلک فضل اللہ یؤتی من یشاء و یرزقہ انی و ان
 معرفت خاصہ است کہ حاصل نمی شود مگر با طاعت کاملی کہ نشیب و فراز سلوک دیدہ
 و گرم و سرد و یا صفت چشیدہ در پنج و راحت مجاہدہ کشیدہ از خود گذشتہ بحق رسیدہ باشد تا این ہستی
 اعتہاری در نور تجلی احدیت فانی شود و بحق باقی گردد و شک نیست کہ این معرفت بکمال برسد
 مگر با طاعت رسول و اتباع بہ سنت وی صلعم بر آدر من سخن درین محل را طنباب رسید و موقوف بل بجا آمد
 امید دارم کہ از ان ملول نباشند و از فقیر عفو فرمایند و ہمیشہ ازین چنین عنایت شاد نمودہ باشند۔

مکتوب و موم در ترغیب عبادت و تعلیم وظائف

نخده دستعینه و نصلی و تسلیم علی نبیه واکه و اصحابه و اتباعه اما بعد از فقیر حسین علوی بغیر یزید و اما سید
 آمل احمد جواب سلام و دعای ترقیات بدراج عقلی و اصل باو خطاره سید از دریافت خیریت آن عزیزم و موم
 شدم چون دانسته اند که مرا معبود نیست و صده لاشریک پس باید که نگین همت خود در عبادت و تعالی
 شانه مصروف نمایند و در نیوقت شیطان در برادراد نفس البینه فراهم خواهد شد باید که در حصار تقوی
 دور از خلق تبرک دادند دنیا نشینند و آنچه اندیشه نکنند که مرا از رزق و دیگر بااحتیاج چاره نباشد و
 آن بے آئینش به اهل دنیا بدست نمی تواند آمد بل توکل بخدای عزوجل باید کرد و جمله امور دنیوی
 بدو تفویض باید نمود و اگر نفس کاملی آورد و اظهار ضعف خود نماید باید که او را از موت و عذاب قبر
 و هول قیامت و مصائب آخرت ترسانند و با انواع کرامت از بهشت و حور و غلمان که نتیجه
 عبادت است امیدوار سازند تا بسوی خیر و طاعت رجوع کند و نشاط در عبادت بیفزاید
 و هر خطره که بسوی عبادت راغب نماید پیروی آن نماید که آن خطره ملکی است و هر خطره که
 حظوظ غافلانه را تقاضا کند و مبالغه دنیوی بایل سازد آن خطره نفسانیست که طالب را از عروج
 براتبه علی منزل جانب منازل ادون باز میدارد و هر خطره که بسوی معاصی و منهای میکشند
 خطره شیطانی است لغو باشد نه باجمله ارباب سلوک فرموده اند که به موجب خطره ملکی کار بند
 و خطره نفسانی و شیطانی را بنور ذکر از خود دور کنند هر چند که خطره نفسانی بنور ذکر دفع نمیشود لیکن
 صولات و الیه نقصان می پذیرد چه اگر نور ذکر حمایت نکند که مینماید و در حقیقت هیچ چیز مخرب مظهر ترا
 تفرقه و هجوم خواطر نیست و بیشتر سبب هلاکت سالک همین خطرات نفسانی و شیطانی بود و نجات
 از ان مسیر نشود مگر بذكر نفی و اثبات و یادداشتن موت و انواع سكرات و عمرات و منقطع قبر و
 بیقین دانستن که حق جل و علا بر جمیع خطرات باطن من و بر جمیع افعال و اقوال من و بر تمام
 حرکات و سکونات من آگاه است و ذره از حضرت او تعالی پوشیده نه و در فرشته او هر ساعت

کتابت اعمال خیر و شر من میکنند تا که دل بر ذکر آرام یابد و مواظبت بدان نماید و تا تواند هنگام ذکر
 چهار او سرادر باطن برای دفع خطرات تحت لافعی آن کند و زیر الا انشاء ثبات محبت حق نماید و درین
 ذکر تصورات بسیار است انشاء الله تعالی تعلیم هر تصویر بر وقت خود کرده خواهد شد فی الحال این
 قدر باید که بعد صلوٰۃ خمسہ و ادای نوافل اشراق و تهجد و اوراد با توره که بعد هر نماز آموخته اند و
 اوراد صبح و شام بذكر مشغول شوند و اوقات مبارک مروی از مشایخ برای ذکر بعد تهجد و بعد از
 است و باید که رو قبله با طهارت ظاهر بجله صلوٰۃ بعد دو ترکه سه و پنج و هفت و نه و یازده است
 مثلاً در خلوت بیرون از آبادی بعل آرند و هر حال که بر دل یافته شود نگاہ دارند اگر راحت و
 اطمینان و لذت یابند شکر آئی بجا آرند که دلیل بر قبول است و السلام

مکتوب سوم در جواب سوال ز حال قلندران

سید مقبول میان آل رسول سلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ آنچه پرسیده اید که ابتدای حال قلندران
 چه باشد جواب آن بمشافه تعلق دارد و مگر این قدر گفته می آید که سخت ترین مجاہدات و محکم ترین نقاہا
 خودی است یعنی در نستین و نسبت کردن وجود را بخود پس اول ایشان ازین حجاب بیرون می آیند
 پیش از بیرون آمدن ازین حجاب بهر چه مشغول شوند زنده داند و شیطنیت خوانند بعد از آن بکاری
 مشغول شوند که بر نفس ثقیل بود و تزکیه او از اخلاق و مہمہ حاصل آید پس قلب را از اندیشہای
 یعنی جمیع ہوم و دنیوی و میلان او باہل دنیا تصفیہ بخشند بعد از آن ستر را از غوغای ماسوی اللہ
 اگر چه عقبی و بہشت و نعمای اوست خالی فرمایند تا روح را عشق ببید و خود حاصل آید و بنور شاہد
 متجلی گردد

بعد ازین ما و ساقی و مطرب	بعد ازین ما و مستی و خمار
و آنچه فرموده اید که قلندران تبرک و فراغ فی می پردازند و از عبودیت برآمده ادعای معبودیت کنند جواب آن چه گفته آید میریدان خاندان و سلسل علایات قادریہ و سہروردیہ و	

نقشبندی موجود اند که مرتکب انواع منہیات و ممنوعات شرع میشوند و بحکامات کفر و الفاظ شیطان
عادت گرفته اند باوهای اینکه منحن از مشایخ ما چنین رسیده است و حال آنکه چنین است علم
هذا القیاس مریدان خانواده قلندریه که صحبت مرشد نیافته اند و اگر یافته اند اطاعت ارشاد پیران
نکرده اند با انواع مناهجی مرتکب میشوند و این فقیر اگر چه باداب و اسرار دیگر طرق تیز مجاز است
لیکن گذرین خود بر طریقه قلندریه و قادر پیسیدار و السلام.

مکتوب چهارم در علاج کشتی نفس

حامداً و مصلیاً برادر دینی و همکار یقینی سید حسینی سلیم الله تعالی خطی که فرستادند رسید بدست یافت
صحت و عافیت ایشان شکر الهی بجا آوردم آنچه شکایت از نفس خود کرده اند که اطاعت نمیکند
معلوم نمایند که سر بایه جمله بیدلتی و اصل همه بد بختی خوش همین نفس کا فر کیش است که مردم مرا می
جوید و مطلوبی خواهند تا این بد بخت همراه است حال سالک بغایت تنباه است مژای او همین باشد که
که میراد خود ترسد و مطلوب خود نیابد بزرگان فرموده اند که تا این کافر صاحب حاضر حضور است
سالک از دولت سرمدی دور است نقل کنند که خواجہ طیفور بسطامی خداوند عز و جل را بخواب دید
گفت کیف الطریق الیک فرمود دع نفسک و تعالی و آنچه مینویسند که موجب ارشاد و ادای نماز
میکند لیکن دل در پریشانی میباشد این پریشانی هم از انجنت است که مطاوعت نفس میکنند اگر
در پی مراد او نزدیک و خطرات او را سماعت ننمایند آن کافر فی الجمله از ایشان مایوس گردد و زینهار در دنیا
که مطاوعت آن کافر کنند و ازین خطرات پریشانی او از اصل کار خود که عبادت است باز بمانند زیرا
که غایت مراد او همین است بلکه برخلاف مراد آن کافر در عبادت افزانید و امیدوار و وصول بمطلوب
باشد که چون خداوند جل و علا بدین شمار اتوفیق نیامد و رکوع و سجود داده است عقرب نفس بد بخت
را نیز مقهور خواهد گردانید و اگر ببینید که بدن از عبادت ناز ماندگی آورده است بزرگ مشغول شوند
و هرگاه که اندک زحمتی ماندگی حاصل آید بزرگ خفی پردازند تا صاحب کافر فرصت گفتگو نیابد و طلب

حاجت خود ننماید چه این بدبخت فرصت طلب است و شیطان هر دم مددکار او می باشد پس در حصصین
نارود که فراغ البال ازین هر دو بدکاری باید ماند و برکے حاجات لایذی مثل طعام و لباس از زنی فرزند
خود استعانت و اتخدا می باید کرد تا فراغ خاطر دست دهد و اگر نتواند برکے چندے باین طرف بیاند که
من از معاینه صلاحیت ایشان سرور کردم و برکناره دریای جن که یک مکان فراغت است و در
جله خالی از اغیار بنشیند تا آنچه مقصود دلی است بحصول انجامد والسلام مع الاکرام.

مکتوب پنجم در مستونیت زیارت مزارات

السلام علیکم وعلی من لدکم فقیورین ایام فرصت یافته بقصد زیارت زندگان جاوید که در خاتون
قبور بوصال حق مسرور اند تا فقیور رفته و نه چاکه از نهانشان یافتم زیارت کردم و چون ماه مبارک
قریب بود معاودت کردم برادران هطرقی مولوی محمد سمیع محوم برای ملامت و مطاعن فقیور
براین بنده هجوم کرده بودند و با نواس کلام درشت در زیارت بزرگان و قدیموسی ایشان تکفیر
نمودند و من خید انم که سبب اینهمه مطاعن چه بود زیارت مقابر مسلمین خود مستون است خصوص
مقابر گل اولیاد الله که جای نزول رحمت است و شعور ایشان بکسانیکه برای زیارت می آیند در
حدیث صحیح وارد شده است لیکن چون ایشان مذاق صوفیه ندارند سکوت در زیم اما مشایخ صوفیه
روایت کنند که قیل لم رسول الله صلعمه این الله تعالی فقال فی قلوب عباده کونید که روزی حضرت
بایزید بسطامی رهبردی را دید پرسید که کجا میردی گفت کج بیت الله گفت چه زاد و داری جواب داد
که هفت ورم فرمود که آن زاد من ده و هفت بار طواف من کن که ادای حج کرده باشی. و چون اهل
محبت نیستند از دور محبت خبر ندارند که عاشق اگر بیدار در دست راه نیابد به دیوار و در گردد سه

و اقبل ذا الله یا سر و ذی الجلال

اعطوف علی جد ارادیا ربیبی

سه گفته شد برای رسول الله صلعم که کجا است الله تعالی پس فرمود که در قلوب هندگان خود ۱۲ طواف میکنم گرد دیوار دیار لیلی
و می بوسم احباب دیوار دیار را و محبت و یاد قلب مرا مشغول ساخت بلکه محبت آنکه در ساکن است ۱۲

وما حب الی یار شغفقت تسلیمی	ولکن حب من سکن الی یار
مکتوب ششم در بیان خلوت و تعلیم از کار	
<p>دوست حقیقی و محب تحقیقی سید مظفر علی رضی الله عنکم ویر و زیان سید علی بر مکان فقیر آید نذ بعد بیان خیر و عافیت آن دوست گفتند که فی الحال بر کنار دریای چین جانب مشرق از بلده اطاوا از غوغای خلق خلوت گزیده اند الحمد لله ثم الحمد لله این فقیر بقضای محبتی که دارد سخنی گوید اگر درین خلوت بگوشه دل نشینند فهو غایت المراد و آن چنانست که بزرگان فرموده اند که خلوت اگر بطلب حق است باید که آن حجره را گوشه تابوت و گنج محصور نمایند و نگذارند که گرد تعلقات و محسوسات از روزن حواس باندازد دل راه یابد و خلوت از خود و از نسبت خود بخود حاصل آید و اگر برای طلب جاه و حصول منصبی باشد و رجوع خلق است لغو باشد پس نتیجه این چنین خلوت شیطننت بود</p>	
شود ز گوشه نشینی فردون رعونت نفس	سکه نشسته ز استاده سرفراز تر است
<p>باید که ترک این خلوت نمایند برادرین و جو حقیقی از یک پیش نیست و آن وجود حق است که بچندین هزار صورت در پیچیده هزار عالم جلوه می نماید</p>	
در کون و مکان نیست عیان جز بکافیه	تو حیدر همین است و گردیم و غرور
<p>غایت کار سالکان طریقت وصول بحقیقت توحید است تا غیر و غیریت از نظر ایشان فانی گردد پس هر چه بنیند حق بنیند و هر چه دانند حق دانند و این دولت بدست نیاید مگر بزرگ پس درین خلوت بلازمست ذکر باید گذرانید و شایخ رحم الله فرموده اند که ذکر مأمور به بر سه نوعست یک ذکر اعم اعظم که شای بار گوید یا حی یا قیوم و لیس گننده شئی و هو السمیع البصیر بعدی یکبار گوید یا ذوالجلال و الاکرم دیگر ذکر ملکوت که نسبت و یکبار گوید سبحان الله و اهلله و لا اله الا الله و الله اکبر</p>	
<p>سایه ای زنده و قائم نیست مثل او چیزی و او شوی و بیده است ۱۲</p>	

ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بیده یکبار گوید سر بآلهن خیراد بشتایم ذکر تو حید که نه مرتبه گوید
 لا اله الا الله و محمد س رسول الله و این جمله از کار از مشایخ چشتیه مروست و مرید
 این خانواده عالی را در ابتدا بعد از سمیت باین از کار اجازت دهند که در وقت سحر یا دوازیند گوید که
 اهل خانه و همسایه نیز از آن بهره مند شوند و توفیق ذکر یابند و بعضی از ایشان فرموده اند که این از کار آهسته
 بگوید اما کلمه جلالت که اسم ذات بود بچرخاند در خلوت حتی که هر تار موی بسرو و ذکر همه زبان گردد و
 ذاکر را از خودی در باید چنانکه آن برادر را بخانواده چشت نسبت ارادت متحقق است ازین کار
 فائده کامل حاصل خواهد شد و السلام -

مکتوب مفهّم در تعلیم ذکر نفی و اثبات

بسیّد مظفر علی سلمه بعد از سلام و اشتیاق مکشوف باد که پیش ازین خطی بحدست سید علی فرستاده
 بودم رسیده باشد امر و زانرا قریبای ایشان میان پناه علی آمدند و بتفصیل تمام از احوال آن محب
 آگهی دادند باید دانست که هیچ سالک بید و ذکر نفی و اثبات بدولت سعادت نرسیده است
 و هیچ عاشق بے دوام ذکر رومی وصال ندیده است پس سالک را باید که ذکر بسیار گوید علی و
 خفی هر چه میسر آید تا دانش ذاکر گردد و طمع او از مخلوقات بریده آید و هیبت او بر دل خلائق پدید
 شود و نفس و شیطان از وی ناسید مانند پس ذکر از دل بر تن در آید و از تن بخون درگ پیچ
 سرایت نماید و ذکر و ذکر و ذکر یکبار گردد و نقل کنند که هر سالکی جراحی رسید از هر قطره خون که
 بر زمین می آید اسم الله نقش می بست بسبب آنکه ذکرش بخون او سرایت کرده بود سه

وز عین جلال هیچ کس آگه نیست
 جز گفتن لا اله الا الله نیست

در راه مقدسش کس راه نیست
 سر بایه رهروان که را آتش طلبند

از احوال خود مفصل اطلاع دهند که اطمینان خاطر گردد و السلام

له خدا یا در دل من نیکی انداز ۱۲

مکتوب نهم در بیان اقرب طرق وصول بحق

سید مسعود و لازال کاسمه مسعود و از خطر رسید از دریافت خیرت ایشان مسرور گردیدیم انچه پرسیده اید که نزدیک ترین طرق وصول بطلوب چیست این بنده نارسیده درین باب چه گوید مگر انچه از بزرگان شنیده است بدینکار و پس باید دانست که اقرب و آسان ترین طرق وصول الی الله عزوجل ذکر است باسم ذات یا به نفی و اثبات و قریب تر از آن ذکر شغل برزخ است پس اگر ذکر باین شغل دست دهد قریب تر از قریب بطلوب رسد و طریق کسب آن چنانست که در مکانی خالی و تاریک صورت مبارک بیرون مرشد و در غیله ها فروارد و باس انفاس کند و دیگر هر صورتی که بخیال آید دفع کند تا صورت مبارک مرشد قایلیم گردد و بخودی حاصل آید و از هر بن موی و در دیوار آواز ذکر مسموع گردد و درین شغل هیچ ریاضت و مجاهده حاجت نیست همت قوی و توجه کامل باید بلکه مرشدان کامل مرید را بهین شغل تنهایی رسانیده اند و فرموده اند که دیدن عالم الهی که عالم معنی است ممکن نباشد مگر در صورت کاملی که منظم تمام اسم ذات بود و درین هنگام برای ترک عبادات غیر از فرائض و سنن موقوفه امر کنند تا که این شغل بکمال رسد یعنی نور درخشان صورت مبارک مرشد در آئینه دل مرید تابد و بوجه صفای وجه پیر آن مرید خود را عین پیر یابد و حالات و کیفیات ذوق و شوق که مرشد را حاصل بود مرید را نیز بمحصل انجا بدست یابد و آنکه این چنین اسوله واجب از جمله خطرات نفس کافر است که ایشانرا هر دم صاحب می ماند و تا که این خمیشت همراه است قطع سلوک و وصول بحق ممکن نباشد راه بعید بود یا قریب باز و الله بزرگوار خود تحقیق این معنی باید کرد و السلام

مکتوب نهم در بیان بودن علم نجوم و غیره از علوم رویه و تعلیم اقبیه

حقایق و معارف آگاه مولوی مقصود علی سلیم الله تعالی از فقیر حسین بن محمد عاوی بعد از سلام

مکتوف صمیم شریفینا یاد که نامه محبت رسید و اشتغال و اعمال که از بیاض مولوی محمد عمر صاحب نقل برداشته
 ارسال کرده اند بیا محظّم در آمد آری الکریم اذ او عدوفا اعتقاد فقیر چنانست که علم نجوم و جفر و مل
 که و ایره فلاطونی از آنجمله است علوم رویه بود لایق التفات اکابر نباشد و نسبت اشتغال آن
 بسوی ایّمه اهل بیت خصوص بسوی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام محض افترا و بهتان است
 چنانکه ارباب سبیل که آنها را در عرف پیوراده گویند فالنامه وضع کنند و بر لب ترویج آن با سماء بزرگان
 دین نسبت نمایند و بدان حیل مردم را فریب دهند و شک نیست که نسبت آن به بزرگان محض تنام
 است و کسی که خدمت علماء دین و عرفای اهل یقین کرده باشد میداند که التفات بعلوم مذکوره
 موجب تادیب و در ایمان است قنوز باشد نه پس مولوی محمد عمر صاحب که نسبت ارادت بمولانا
 نظام الدین لکهنوی میداشت کی التفات باین خرافات داشته باشد مگر حکم آنکه علم شے به از جهل
 شے است اگر در بیاض خود نوشته باشد هیچ مضایقه ندارد و فقیر بیشتر ازین تفسیح عمر خود باین
 علوم کرده و قنوزین آن در کتب خود ضبط آورده اکنون دانستم که سه

علم دین فقه است و تفسیر حدیث	هر که خواند غیر این گردد و جیست
------------------------------	---------------------------------

و آنچه فرموده اید که یک از طرق مراقبه که از مرشدان طریقت بر سبیل اسرار یافته باشند عنایت
 سازند بر آوردن این چنین اسرار خلوت و مشافهه باید که تبصریح و تشریح گفته آید درین محل تذکار
 آن فی الحقیقه افشاء اسرار بود لیکن برائے اطمینان خاطر آن برادر کلمه چندی توسیم از آنچه مرا از حضرت
 والد ماجد قدس سره رسیده است بالفاظی چند احاطی از طرف خود پس باید دانست که مراقبه
 نگهبانی دل است از شواغل دنیوی تا غیر حق را در وی مدخلی نماند بجهده هر کلمه و آیت که مشعر بر
 معنی توحید باشد در باطن خود توجّه هم آرند مثلاً والله بكل شئی عظیم عالم و عالمیان را تخلی حق نماید
 که چندی نهر از صور ظاهر گردیده است و آتی خود را مانند هستی حجاب و موج از بحر وجود حقیقی که منبسط
 و غیر محدود و تا تنهای است تصور باید کرد تا در همه احوال حضور تجلی هو الظاهر و الباطن درست شد

سنة متوفی پانزدهم جمادی الاول سنه یکترار و یکصد و شصت هزار و در کتب بیاض مولوی انوار

و تعین حجاب بدریای وحدت وجود فانی گردد و تعین یقین بنده که وجودیکه پیش نیست و
هر چه که آنرا غیر میداندستید و ظاهر همان یک وجود است تعالی شانه سه

پیدائی و پنهانی آخر چه کماست این	اسه جمله جهان حسنت آخر چه چااست این
غیر از تو کس باشد حقا که محال است این	در هر چه نظر کردم غیر تو نمی بینم

سالمک را ضرور است که اول مسئله وحدت وجود و علم تنزلات سیه از مرشد محقق دریاید
بعد از آن بمراقبات و اشغال که صوفیه علیهم الرضوان فرموده اند کار بند شود اطلاعا که از آن کرم فقط

مکتوب حضرت شاه عبدالرحمن قلندر شانی لاهر پوری بحضرت شاه
مسعود علی قلندر اله آبادی در شرح قصه شاه و کنیزک و قصه جوجی

ثمره شجره نبوت و ولایت میرسد مسعود علی لازال کاسمه مسعود در یابند که کلام اولیاء الله ازین قبیل
است که مثلاً در یابند که از حرکت با وجود خود و در جوش می آید و موجهای بی نهایت از آن سر میزند
همین معنی اهل الله را که بشا به کثرت یعنی از محاط نمودن شاهانهای او تعالی شاه عالمی قلوب و از یاد
علمی که خاصه وجود آن دریا است پست و بلند موجها بنظر ظهور در می آید و درک کردن این مقامات
باختیار کسی نیست اگر حصول آن از استعانت قبری بود پس تا مه زائرین محروم نمادی هر یک از
قبر رسول الله صلعم حصول نعمت کردی و اگر بر وراثت پدری موقوف بودی پس اولاد اینیاء و

۱۱ خلف اکبر و خلیفه جانشین حضرت شاه الهدیة احمد قلندر ولادت ایشان در سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و دو قات بهیست
و نیم محرم روز پنجشنبه سنه یک هزار و یکصد و نود و نه شد هزار بابین مسجد در دهنه حضرت سید العرقا است ۱۲ خلف اکبر
و خلیفه جانشین حضرت کلید عرفان سید شاه باسط علی قلندر اله آبادی ولادت ایشان بهیست دسوم محرم روز یکشنبه
سنه یک هزار و یکصد و شصت و پنج قات بعر نهجاء و شش سال بهیست و نیم جادی الاول روز دوشنبه سن یک هزار و
دو صد و بیست و یک هزار در موضع و یک طره شریف منقطع اله آباد است ۱۳ هه بزرگ است شان و از آنچه که میگویند ۱۴

اولیاء هر یک بنی و دلی گشتند حصول این اول با یقین بر فرموده مرشد دوم سعی کردن بدل
از طالب باشد از کتب علم ظاهر حاصل نمی باشد مگر این که مرور سیده را از علم ظاهر فایده میشود
جهت تلقین طالب پس شان وجود حضرت الوجود را الآن کما کان بهمه حال و همه وقت و هر
صورت صحیح پنداشته تشخص بهره وجود خود را در تطبیل زندگی محصل ندارد و از علت دوی
خود را مفروق ساخته مقرون بچوب آبی دارد و شانهای وجود که هر یک مانند حروف جدا
جدا بنظری آیند آنها را بایکدیگر در کلمه واحد ادغام کند که درجه آن صفا عفت شود و در
گردش خطرات و خیالات ایام عمر عزیز خود را بیجا صرف ننماید بلکه بنحو گنگت خدا رجوع نموده
بزیاد عمر که امثال زمانه اندول را پراگنده نکند که ترکیب انسانی در خلل نه افتد و لسان منطق
را از زرق زرق بقی بقی تا معقولات زائد باز دارد و از فقه طبع سلیم مسائل پیشینیان آموخته
طهارت از غیر و زود استعارات و کنایات حق را که با جیب او سبزل اند معانی دریا
کلام مطلق و مختصر هر چه درین باب بهم رسد در دجان کند که اصول همین است و از
اصول باب اقوال پیران طریقت بهیت اصلی خود را دریافت کند و از نجوم مقاله استان بگزیند
با مرآتیه اقتدایم الله تعالی متکاشی راه باشد باز از محنت اذکار و افکار تقویت جسم و صفای
روح کند تا از طبایست و معالجه و اصلاح نفس غفلت نشود و بعد فراغ این رکن اعظم برین
راه در پیروی حدیثیه تا کس که محکوم قاسمکم کما ایت است سعی کمال کرده در تفسیر اقتداء
کتاب کفی بنفسه مشغول شود و امیدوار بقای حق تعالی و بطبیاست و عده هاسه کریانه
وی منتظر باشد انشاء الله تعالی بقضای ان و حد الله تعالی بجله ظاهر خواهد شد آدم برین که قصه پادشاه
و کینهز که یعنی عشق پادشاه در بخوری کینهزک و توجه حکیم آبی و گشتن زرگر و به قصود رسیدن پادشاه
انچه تمسید و شان نزول و بیان آن شارحان تصدیق نمودند و کمالان موافق مدارج هر یک

۱۱۱ یا هر که از ایشان اقتدا نمودید هایت یا فقیه ۱۲ پس استقامت کن چنانکه حکم کرده شد ۱۱۱ بخوان کتاب خود که
کافی است بر سه ذات ۱۱۱ پیشک و عده الهی حق است ۱۲

بزرگان بیان فرموده اند هر کس این قدر قوت و قدرت ندارد که مطابق حوصله آنها پیردی کرده
 با تمام رساند اما این بچیدان تو جیبی بے سرو پا حسب استعداد خود جهت آن نور چشم نوشته اگر بعد
 عبور در پایی مقالات بزرگان این تو جیبی فقیر شایسته خواهد بود خواه ماند و الا خود خواهند بود
 اجازت است و آن تو جیبی این است که چون مرتبه ذاتی متوجه کثرت شده یا میل بسوی مراتب
 تفصیل خود کرده هر چه بگویند غرض که بادشاه جهت شکار قصد کرده و حواس خمسہ که گاهی از
 ذات جدا نمی شوند چه که نمایش کثرت از باعث ایشانست بآن همراه بودند یعنی در ذات بسبب
 حواس کثرت نمایان گشته بجز و این غفلت آمدن و غفلت همان کنیزک است گویا بادشاه
 بر کنیزک عاشق شده پس صریح از ابتلا بادشاه مقدمه سلطنت بر هم خورده و علاج آن معلوم
 الا ماشاء الله پس وقتی که ذات مقتضی شد که غفلت دور شود پس رجوع بادشاه بطرف حق گشته
 و آگاهی داد که طلب مرشد بکنند چون مرشد که بصورت حکیم نموده است پیدا شده این تلقیر
 کرده که غفلت از باعث نفس اماره شده پس نفس که همان زرگر است آنرا گشت و غفلت
 که از باعث او بود بر طرف گشت بعد بر طرف شدن غفلت بادشاه که عبارت از ذلت است الا
 کماکان است یعنی کارخانه الهی ذاتی و مقاتی بهمین طور وجود او واقع است بنظر کثرت تمام قسم
 عشق کنیزک است و بنظر وحدت گشتن زرگر نفس و دور شدن غفلت کنیزک است و بنظر تمجید
 انچه هست هیچ نیست و الله اعلم بهمین قسم تو جیبی قسم جوئی بخاطر رسیده که جوئی مسخره بهمین نفس است
 و معاملات نفس یعنی کون و فساد عالم بهمین زن جوئی است و در خطبه شریفه حضرت امیر المومنین
 علی کرم الله وجهه می فرماید اول الدین معرفت الله بهمین دین است و دین که فانی
 قضا و قدر است از سبب کون و فساد و کثرت عالم که بزین جوئی تعبیر یافت خراب و رسوا است
 پس قاضی دین در صندوق در اید یعنی اول پیردی نبوت بکنند که در قید نبوت آمده بعد از آن
 از نائب خلاصی و نجات خواهد یافت و از بهمین جامع الی الذی: افضل من النبوة مفهوم گشته
 که نبوت قید است و ولایت آزادی می فرماید مولوی سه ولایت برتر است از نبوت ۱۲

کیست مولی آنکه آزادت کند	بند رقیقت ز پاست بر کند
زین سبب پیغمبر با اجتهاد	نام خویش و آن علی مولی نهاد

مکتوب حضرت شاه علی مظفر قلندر اله آبادی بحضرت شاه حمید علی قلندر کا کوروی در اجازت ادعیه بابت العظمت و دعیوم و غیره

عزیز دل سارقان مقبول نظر پاکبازان سلمه الله تعالی بعد از دعوات ترقیات صوری و مخفی
مکتوب خاطر عزیز ماثر باد در نیولا مکتوب خوش اسلوب در کمال انتظار در رسیدن در وقت
گردید از دریافت خیریت و صحت مزاج آن عزیز خاطر خوشوقت گردید حق سبحانه جل شانہ پیوسته
از آنچه نباید مصنون و بهر چه شاید مقرون نموده بر جاده کامرانی مستقیم و معلوم ظاهری و باطنی
بره و گردانیده سلامت با کرامت دارد بر آسای خواندن دعای دیگر که نوشته اند معلوم
شد بسیار مناسب از عروج ماه و تاریخ نیکو بابت العظمت و دعیوم را شروع نمایند حق تعالی
روزی روزی بزرگ خود مشغول دارد بابت العظمت را پنج مرتبه بعد از نماز فجر خواهند و دعیوم را بعد نماز
عشاء صد بار بلا تاغی خواهند دیگر آنکه در مکتوب مندرج بود که گاه بیگاه بشتر فرصت بزرگ قلبی خواه
مشغولی احاطه مشغول میشوم گاهی ذوق بیایم و گاهی متفرق خاطر در پریشان میشوم از دست این
قبض و بسط که در مشغولی روی نماید سخت عاجزم در بین معنی توجیه باطنی در کار است عزیز من سلمه
اینهمه تفرقه از باعث پریشانی طبیعت و عدم حضور قلب تصور باید کرد و بوقت مشغولی خاطر را

سلمه خلفه اکبر و خلیفه جانشین حضرت شاه مسعود علی قلندر اله آبادی ولادت ایشان در سن یکصد و نود و هجری و
وفات بیستم رجب سنه یکصد و دوهشت و نه روز چارشنبه شد در اردو موضع قلندر پور ضلع اله آباد است ۱۲
سلمه خلف اکبر و خلیفه جانشین والد خود حضرت شاه تراب علی قلندر رومرید و خلیفه حضرت شاه علی مظفر قلندر اله آبادی
ولادت ایشان بیستم شعبان سنه یکصد و دوهشت و پنج و وفات بحر هفتاد و نه سال بیستم شوال روز جمعه سنه یکصد و
دوهشت و هشتاد و چهار هجری گردید در مزار ایشان در حرم روضه والد خود جانب مغرب است ۱۳

بهم جهت مجتمع ساخته بذکر قلبی خواه مشغولی احاطه مقید باید بود انشاء الله عنقریب کشف و کار
حاصل خواهد بود و نیز نوشته اند که بوقت مشغولی بطرف برزخ متوجهی شوم تا وقت ذاکر ماندن
قلب گاهی برزخ قائم میماند و گاهی بخیاال نمی آید عزیز من سلمه چه پاک از کثرت اشغال و توجه
قلب برزخ نیز قائم خواهد ماند و در روز مرقه آن هویدا خواهد گردید انشاء الله تعالی باقی خیرت
است زیاده عاقبت خاتمت بخیر باد فقط فقیر علی مظهر القلندر المیا سطلی از قلندر پور برطکاتون
ضلع اله آباد۔

مکتوبات حضرت عارف بالله شاه محمد کاظم قلندر کا کوری

عرضه شتبا بحضور حضرت پیر مرشد خود سید شاه باسط علی قلندر اله آبادی
عرض داشت اول در بیان ضرورت عزت و ذکر زیارت نبوی صلم

بجنا ابغالی متعالی مد ظله العالی بعد از بندگی و نیاز میرساند صحیفه مکرمت مع برادر عزیز سید معز حسن
الحمد لله که برادر من بسیار مشکور آمد و توجیهات مبارک زیاده از حوصله مشت خاک شد امید از
جناب مرشد پاک همین بود و از همین توجیهات زنده ام و حکم شد که عزت اسمال موقوف کنید
موقوف کردم مگر اندکی دل شکست بر آید که میری علی الله تعالی تخموا شینا و هو شکر لک دل را طلع کردم

سلا مرید خاص و خلیفه عظم حضرت سیدنا شاه باسط علی قلندر اله آبادی ولادت ایشان به هفتم رجب روز دوشنبه سنه
یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت شد علوم هر سید از سید غلام محی بهاری و ملا محمد الله سندلی شایح سلم تحصیل فرمودند وفات ایشان
به شصت و سه سال به سبب و یکم و بیست و پنج الاخر روز چهارشنبه سنه یکهزار و دویست و یک گردید و صدمه منوره اندرون نکیه
شریف کا کوری ضلع لکهنواست حالات تفصیلی اصول المقصود و نفحات اجزیه و غیره باید دید ۱۲ سلا خلیفه عظم حضرت شاه قلندر
احمد قلندر اله آبادی و خلیف او سطر حضرت شاه محمد ماه قلندر خلیفه حضرت سید العرفا اله آبادی ولادت ایشان در سنه یکهزار
و یکصد و چهارده و وفات به هفتم رجب سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری شریف در موضع و کله ضلع اله آباد است حالات
تفصیلی در کتاب اصول مقصود و نفحات اجزیه باید دید ۱۳ سلا بسا است چیزی که دوست دارید شاد و بد باشد برایتان ۱۴

و آرا ده عزالت ازین راه بود که بنده را با حق نسبت عجیب واقع شده است که بے عزالت قوی نمیشود که
 آنجا همه محو در محو است و به نماند عزالت بخوانم که چندی در یاد حق بیاسایم و شغل اسماء موجب
 عزیمت و استقامت در عزالت بود از فیض اسماء چندان کار نبود و اگر بے شغل اسماء عزالت میکنم ضعیف
 میشود فی التجهیز عزالت را استعدادی مهیا شده بود و بد که هر زدن تیریشانی می شود مخصوص درین
 اکساب قلندر به که بدن هم دردی سستی میکند قبل ازین بمراقبات که خطی تمام داشتیم و حالا
 بهم اگر چه دو بالا است مگر بسبب آمد و رفت سفارشینان ملکیت را بے خطی پیدا شده بود
 و خیل دل تاریک شده از احاج بزرگان این جا چاره نداشتیم خدا رفیع کرد باز بصفا می دل
 قاصر بودم و از مراقبه فیضی دیگر بهم میرسید که از ذکر نیافتیم یکبار جناب رسالت پناه صلعم را دیدم
 با چند یاران از یاران جدا شده با من عزالت کردند و فرمودند که گرد دل خود نور سفید رنگ
 ملاحظه کرده باشید باز فرمودند که شما چگونه ملاحظه دارید عرض کردم که ما هیچ نمی بینیم یعنی همه نگما
 محو میکنم فرمودند که ازین توجیه عالی تر توجیه نیست بخدا قبله من بهمان طور مشغول میمانم آنجا همه
 سکوت است بد که هر و خفی کم می رود از من و این معنی در عزالت ترقی میکند و کم خوردن بسیار تقویت
 میدهد شوق چله را موجب همین بود مگر شاید از ریای خفی چیزی حضرت مرشد دیده باشند که منع
 فرمودند فعوذ بالله من شر و افشاء من شیافا عالنا از و قایق ریای و حجت جاه خبر ندارم این قدر
 کجا تر کیف نفس نصیب ما شده است خصوصاً درین زمانه و از خفایای شرک امین نیستیم اللهم احفظنا
 ولی از ملاقات مردم ملول میشود و در نیول که از ان عالم مناسبت کم شده بود ازین سبب قصد
 عزالت کرده بودم حالا عرض نمی کنم که خواه ناخواه ارشاد فرمایند در سال آسیده بشرط خیر و صلاح
 امر مرشد بجا خواهیم آورد اما سال بصیر خواهیم گذرانید و هر خطی که بهم میرسد از شومی استعداد ما
 است دین الله من خیر من عملی کاش نیت هم صحیح دهند که بر همان بمیرم و محشور شوم و دل همیشه
 مائل نیامرادی است چه ازین عالم و چه از ان عالم بجز نیستی و نامرادی نمی خواهد اگر مرشد فضل
 اله پناه بجز از سرور نفسهای خود و از بدی های اعمال خود ۱۲ صلعم خدایا محفوظ دار ما را ۱۲ صلعم تبت مومن بهتر است

فرماید در همین مشاهده و رضا میرم و درین دنیا چند روزه بسبب عسرت و تنگدستی بدر اهل دنیا
نروم و هر چیز که مرا از فقر حقیقی بازدارد خداش دفع کند اگر چه زن و فرزند باشد این بود تفصیل
احوال که در عرضیه میر محمد عرض کرده بودم هر چند سخن تمام نشد لیکن بر همین احوال گذراشتم

عرضه ششم در طلب شرح جای جهان نما و ذکر عطای خرقه قطب علی

بجناب حضرت مرشد خداوند نعمت مد ظله العالی خاکپای خادمان حضور فقیر محمد کاظم بعد از عجز و نیاز میسر سازد
کتاب شرح جام جهان نما که تخریض میگذرد اگر تا سبب باشد بدست لای صاحب رای عنایت شود
انتشار انداخته نقل گرفته ارسال خدمت خواهد شد میر قطب علی این جا آمده اند باره ترک لباس بنده
متوقف است از آنکه لباس درویشان کسی لایق است که همه محبوبات و نیوی و آخروی را گذارشته
نفس ظفر یافته باشد و این خود طالبان این زمانه را معلوم که هنوز از عقبه دنیا نگذاشته اند نسبت با من
چگونه میسر آید محض طریقت را دوام دنیا میکنند ناچار بودم که این حدیث رسید من تشبه بقوام پس
حواله میکنم و بخواهی سپارم و خود نیز اگر چه بر نفس ظفر نیافته ام لیکن امید دارم که از توجهات مرشدان
همه دنیا و آخرت بگذرم و ذلیل این آنست که توجیه مرشد بسیاری یابم چنانچه سه باره نکرده است و دنیا
پیش آمدند و مرشد باز در باطن حال درویشان برین دادند و دعاها کردند که بالفعل نیستیم آئینه
خواهم بود انشاء الله

عرضه ششم در استعای ایتی از نفس و استفسار بعضی شرائط حلیه

بجناب عالی متعالی مد ظله العالی بعد از ادای آداب بندگی و نیاز میسر سازد تازه نیست که استقامتی که اهل
سلوک را باید در نفس خودنی یابم ازین سبب شکایت نفس شوم خود در جناب عالی میدارم و این معنی
همیشه تازه میباشد تا هو تازه است ایمان تازه نیست پس چه باید کرد لا جرم که مایه سر مار سیده می بینم

له هر که مشابعت نمود از قوی پس از التماس

که تقدیر الکی و سر ما چگونه است در انتظار جواب هفتم هر چه ارشاد شود نفس هنوز زام نشده در اکثر امور سهولت وارد لاله شتاب رای که مرد نیز فهم و عارف و محب فقر است بجنایعانی مفصل عرض خواهد کرد امیدوارم که این عزیز در نظر مبارک مقبول شود و طبیعت منتشر بود بر همین قدر اختصار کردم که ایشان زبانی عرض خواهند کرد و در شرایط بعضی چله که ناخن و لب از خود تراشیدن چوب فرموده بعضی بل دعوت ممنوع است شتاب رای عرض خواهند کرد رساله رسید لیکن شرح لمعات را امیدوارم هفتم فقط.

مکتوب پنجم حضرت شاه مسعود علی قلندر بعضی بیات و نصایح

بجناب سیسود علی صاحب بعد بندگی التماس اینکه تا رجاعت هر قدر که میسر آید مع چند یاران و برادران ضروری است و اذان هر پنج وقت بر تکیه گفتن ضرور است و در روز پنجشنبه وقت شب سواکی اذان و وقت عشا هفت اذان گفته شود و کس جمع شده بگویند خواه یک به هفت گوید خواه هفت کس یک یک گویند که بسیار نیک است و برای دفع شیاطین جن و انس و غیره نافع مانیز عمل می کنم و یک وقت طعام بیاوردان و مسافران هر قدر که باشد باید خور و دستار خوانی کلان باید ساخت که ازین هم برکات بسیار است و بپای دستار خوان بشاید خور و برای ذکر و عبادت و چله یک حجره و دو حجره خوانا خواه در گوشه درگاه باید ساخت که ضرور است و نماز چاشت و شراق و در روز بعد نماز پنجگانه بطایان ضرور ارشاد باید کرد و یک دو ساعت مشق تنهایی باید کرد که اهم مطالب است فقط.

مکتوب پنجم حضرت شاه سلطان مهدی قلندر اله آبادی ایچاز بعضی اعمال

سی صاحب بیان سلطان مهدی صاحب سلامت از محمد کاظم سلام و دعا برسد اگر بابت انظمت با اعتصام و اختتام بخوانند بسیار خوب است ما چنین خوانده ایم و درین راه محنت شرط است و اسم ایشان علی بن علی است که شیخ عبد القادر است

شما ع لکن ترک جلای کرده بخوانند و نقش نیز بچین و گوشه نشینی شرط نیست و اگر کسی خواند به شرطی
 چله بسیار نافع است شمار هر چیز که آسان باشند عمل آرند و اگر توانند ذکر آتی قائم کنند بر دل که بدیگر
 عملها محتاج نشوند ازین عملها چه مقصود دارند طایبان حق میل بایماندارند بر همان شغلها می گفته
 ام عمل باید کرد و از ذکر و مراقبه بدیگر ذکر و مراقبه متوجه نشوند برای تسخیر حلقه خلایق و بدیگر فواید اسم یا اسم
 الی آخره هر قدر که خوانده شود و زکواتهای مکرر داده شود تا بجهل زکوة که بطور مهور برسد بهتر است و
 یک قسم زکوة دیگر هم است یک روز چهار هزار و چهار صد و چهل و چهار بار یا بشرایط بخوانند و این قسم زکوة
 را مکرر دهند درین قسم اسم ذات بخوانند صرف اسم تنها بخوانند یا بشرایط روزه و ترک جلای و جمالی و
 خلوت گاهی این اسم را باین قسم زکوة دهند و گاهی بطوریکه با اسم ذات است بخوانند انقض چند یک
 بار این اسم خوانده شود که بسیار مفید است در حلقه امور و بدیگر چیزها مشغولی نیاید شد و این اسم را
 سهل ندانند که از خواندن بسیار اسهال کافی است اگر بسیار خوانده شود خواهند دانست فقط

مکتوبات بنام حضرت شاه میر محمد قلندر برادر خورد

خود مکتوب اول در تعلیم مشغولی

بسم الله الرحمن الرحیم

و اما یکسان مانند حال دوران علم مخور عزیز جانها فراموش ساز بینوا با سلامت ه

از اسبج بسیج در نیاید جز بیج | جز آنکه بصدق دل دعای بکند

دعای مشتاقانه موصول با در قیبه نوشتم جواب چنان نوشتند در وقت روانگی آنچه گذشت گذشت
 بعد چند روز خواب دیدم که یکجا شدم التفات آن عزیز بجانب خود نیافتم و خود هم از خود بی
 التفاتی کردم در عین آن واقع بد ریافت بی التفاتیم رقتی روداده از آن روز تا آخر بر پله یاسیگز
 به حال جداییها محض یکت در گردش روزگار است تنبیه تمام شد غیر از رضا سودی ندار و حق تعالی در همه
 جا و همه حال بیدارم و آزاد و پیوسته بشهود ذات بخت مستغرق کناد عزیز من بوقت نیاید گذرانید خود

را در بای لطیف نورانی که عالم همه موج ادست باید دانست و همیشه این دید پیش نظر باید داشت
 ذکر نفی و اثبات نمائست باین طور که وقت نفی جمیع تعینات وجود را نیست و اندوختن همان وجود
 صرف را که بخت است باقی بید و همان وجود خود را قائم بیند بلکه خود را نبیند لیکن موقوف به نسبت
 صرف فهم کفایت میکند وقت شب برخاسته و ضو کرده مشغول شود بلکه پیاس انفاس و اگر باشد
 غیر محبوب منزله نباشد منزله برای این میگویم که یکدم مشغولی اوبه از همه است و نیز در مشغولی تنزیه فنا
 فناست و بقا و بقا در هیچ همیشه در تشبیه است و در تنزیه فراغت از همه است هرگز غافل نباید
 شد مقصود من از ملاقاتها دور کردن غفلت است نه ملاقات شما از حق و حق از شما را منی یاد و ملاقات
 یکدیگر که احب الله است مسرور کند و احوال غفلت و یاد نیز باید نوشت و اگر غفلت شود چند روز
 یا صفح الاواب الی آخره صد بار باید خواند و وقت شب بالتجای تمام بخوابد برای خدا سبب قوی است
 برای دفع غفلت و ترقی نیست مگر آنکه موقوف به تنزیه و تشبیه نیست بهر طوریکه مناسب دانند از
 مشغولها غفلت نشود چه در خلوت چه در انجمن فقط

مکتوب دوم در بیان معنی قرب و تعلیم مشغولی و تصور بخت

ح در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر است به عزیز جهانها و یار نزدیک بدل من در شود حق مخلوط
 و از آفات صوری و معنوی محفوظ باشد از دعا گوئی و امنی شامحمد کاظم دعوات حق پرستیها و مخلصی از خود
 پرستیها مطالعه باد چون نامه محبت رسید اندکی بوی رستن از تعینات و همیشه عالم که همه تویی و عاشق
 و محب خود خودی از نامی آید بسیار مسرور شدم اللهی دانچه ایما بود که ترقی نیست ترقی چه فهمیده
 اند این معنی نیست که بجای برسی بلکه هر بار که خود را دانی و بینی حق را دانی و بینی و همین دانای
 و بینی بجای رسد که تمام روز و شب منظور دیده جان باشد و بجز این معنی هیچ مقصود نباشد

قرب نه بالا ز بستی رفتن است	قرب حق از قید هستی رستن است
رستن چیست خود را و دیدن یعنی آنکه آنرا خود میدانند بعینه آنرا محبوب دانند حق از جای نخواهد	

و شما بجای نخواهید رسید که ترقی باشد بلکه در غیبت را بر دارید تمام شد و وقتیکه خطره یاد تعینات
 بگذرد بدانکه خود یاد خود میکنی بلکه باید پرسید و نصیحت خود را باید کرد که تو کیستی و یاد تعینات چه میکنی
 کدام از تو بیرون است و از که جدائی زهی نادانی ایدل من ترا حق میخوانم و تو تعینات را از خود
 فراموش نساخته چه فائده باری بگو اگر حقی حق را همه حاضر است و اگر غیر آنی پس از توجه خواهد شد
 چرا نه بجای یاران حق را یاد کنی که بسبب آن از خود برهی و برنگ حق رنگین شوی این نصیحت پیش نظر
 دارید و همانرا گذران محض دانسته خاموش شوید و خود را مرده پنداشته هر طرف که برنند بر دیدن آن
 خبردار باشید که در حرکت و سکون خود غیر بنظر نیارید و یاران را فانی دانسته فراغت کنید و من
 علی الدوام التیاج بحجاب الهی میکنم که شمارا در شهود خود نسبت دهد و از غیر خود حشمت و برای من
 ایشان نیز گویند و خاطر جمع دارند هیچ چیز از شما جدا نیست و من و شما همیشه یکجا خواهیم ماند چه در دنیا
 و چه در آخرت بذکر قلبی و تصور در یای بخت بیرنگی اکثر مشغول باشند و باید دانست که در من
 و درون من دریای هستی اوست و تعین من حجاب است پس حجاب هم خود و دریای هستی هم خود
 غیر اصلا در میان نیست و برای دفع رنج کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العلی اعظم اگر پانصد بار
 خوانده شود در و داول و آخر مفید است جان من شمار ستید شکر است و گاه گاهی که رنج تعینات
 بیکدرد مقننای عمر است خاطر جمع دارند و همین مشاهده دارید که وجود شما مثل تخم است و عالم
 از عرش تا فرش درخت این تخم است و تخم چیست تعین بیرنگی است خواه خود را بنظر وجود خود صورت
 محبوب بیرنگ دانند و خواه بنظر کلیت جهان صورت بیرنگی دانند هر حال چه در آفاق که عبارت
 از عالم است و چه در انفس که عبارت از صورت عنصری است عجب یار نیست و غیر یار نباشد
 مرا با خدا اقرار است که نعمت معرفت بیش از خورم او علم معرفت ایشان را و عمل هم دها و عمل چیست که اکثر
 این آفاق دیا انفس را در ذات الهی مستغرق بنید چنانچه کوزه از ریخ پر کرده در آب اندازند چه
 کوزه خورده که وجود شما است و چه کلان که مجموع عالم است و در درون و بیرون این کوزه ذات
 را دیدن باین عمل عامل باشند انشاء الله تعالی روز بروز ذوق در ذوق خواهند یافت بلکه اکثر

وجود را در ذات غرق باید دید چرا که موجب هیچ همین وجود شماست و چون حق در وجود شما
 قائم خواهد شد هرگز غیر نخواهد شد هرگز غیر نخواهد گشت سعی کنید که این معنی علی الدوام بخاطر یاد
 باشد و غیر این معنی اگر بگذرد در همین دریا آرزو نیز غوطه دهند و حق شما در یک خط پیشتر نوشته نگاه داشته
 بودم آنهم میرسد این خطوط را بار بار باید خواند و عمل باید کرد بفضل الهی حق یار است خاطر جمع باد فقط

مکتوب سوم در تعلیم شغلی رای ازدیاد شوق و دیگر معارف

محبوب جان جانان مقبول دل و دوستان و عارفان برادر من سلام الله تعالی من الآفات از دور گشت
 شما دعای خیریت ظاهر و باطن شما بجناب حق قبول باد و خطوط رسیده بدریافت خوشنودی خوشوقت
 شدیم شکر است خدا همیشه خوش دارد و با استماع تکلیف ظاهر از گرسنگی و بیماری و شدت سرما امان
 میخواهم خدا قدم محبت ثابت دارد و بفضل برای ازدیاد شوق شغلی می نویسم بسیار مفید و مشروط بآنکه
 نیست باید دانست که انسان منظر و آئینه ذاتی است که جامع جمیع صفات است و صفات را حدی
 و نهایتی نیست باجمعه اصول همه صفات هفت اند و باقی فرع اینها که حیات و علم و سمع و بصر و اراده
 و قدرت و کلام است و ذات را باین نسبت حق و علیم و سمیع و بصیر و مریه و قدیر و کلیم نامند پس
 ذات باین اعتبار در همه اشیا ساری است لیکن بیه حلول و اتحاد بلکه چون ظهور شما در آئینه یا نلکه
 جبرئیل بصورت وجهی کلی اگر چه ظهور تمام و کمال این صفات نزد نادان در تمام اشیا از جاد و غیره
 سوای حیوان و انسان دیده نشود شما معذور دارید و بیکار خود پردازید مختصر اینکه صورت شما بصورت
 آن ذات جامع است پس ی باید که متوجه بقصصیات صوری سوای ضرورت نباید شد و باقی همه
 اوقات در شهود معنی صرت باید کرد یا بدگر آن پس طریق نمود ذکر می نویسم بخاطر باید داشت وقت جهت
 بهر جنبه که باشد دم را با سم ذات کشیده متوجه درون بجای قلب یا بجای ذات دایره تصور کرده
 یا اگر گفت از دل که الله می الله علیه الله سمیع الله بصیر الله صمد الله کلیم الله قدیر چند
 کدام قبول کند و محقق آسان باشد و هرگز قصد زیاده کشیدن نباید کرد و بعد همین اسم گفته آهسته

آهسته بگذرانند همین ده یا پانزده بار تا پنجاه دم صبح و شام بایک وقت و وقت خلوی معده از طعام و کبد
 هر نماز سه دم علی الحساب نیز باریک کرد و طریق شود اینکه حیات خود را همان حیات و در کلام خود همان
 کلیم و در سمع همان سمع و در بصر همان بصیر و در اراده کردن همان مرید و در قوت و حرکت و فعل همان
 قدیر دانست. باشند و حاضر یکی از اینها و وقتیکه خلوت محض بپسراید همه تمامها و همه فهمها فراموش کرده ساعتی
 باید نشست و نشود و ذات بخت نیست لیکن اینرا محض القطار از خلق در کار است و آن در خلق
 باشد و یا راست پس محب را فاضل نباید بود چه در خلوت و چه در جلوت هر چند شمار انهم و استعداد
 کامل است هیچ احتیاج اینها نیست لیکن خواه خواه مشغول باید بود و مجلس راسه را باید گفت که
 بطور مذکور مشغول باشند و امید و ارم از خدا که شمار را بقصد و رساندن دعاگوی شایم خاطر جمع
 دارند ازین پنج در راحت و محبت ناچسب ملول نشوند از تقدیرات محبوب دانسته و رضی صاحب
 باید بود و عالم را در هم و خیال باید دانست و یاد و برادر همه را فراموش باید کرد و من از ان برادر
 فراموش شدنی نیستم آشنای کوی دوستم یاد من عین یاد دوست و خود را بجایه و بکس درین عالم
 مسافرا باید دانست و خواهشات را باید دریافت که هیچ کدام باقی نماند و اگر باشد در فکر دفع آن
 باشید و سواي این شغل هیچ نباید کرد و نباید خواند مگر نماز و وظیفه ضروری حرز یانی و این شغل را
 حرز جان و وظیفه دانی باید کرد و بر اوقات محض موقوف نیست و مکتوبه تسبیح در هفته اگر بپسراید
 خواه بطور اول یا بطور دوم هر دو صحیح است لیکن طور سابق خوب است باید کرد و بیک هیچ شغل در کار
 نیست و کار بخدا باید سپرد و سخن کم باید گفت ازین شغل همه فوائد که شمارا منظور باشد خواهد شد و این
 خط مجلس رای هم خواهند نمود بعدینه او شانرا هم همین می نوشتم حال آنکه از منی کم بهر حال در شهود حق شاد
 باشند و در شهود اشیا فانیه گو آنجا هم غیر خواهد بود خوش نباید شد اگر بے تعلق باشند مضائق نیست
 این راه راحت است بیافت محبوب حقیقی و علم خواست که ازین علم همه تعینات را از بهارت و بصیرت
 محبوبان که در الغرض در هر چه که باقی دانند زیاده اوقات صرف باید کرد و در فانی بقدر ضرورت و تنها
 آمدن در فتن خود باید داشت زیاده شمارا بجز یاد و جمیع شرور دور در آید و غلبه و مقهور است که تمام

انعام تمام عظم باشد چنانچه حقیقت آن عظم است تا مطابق شود هذا الظاهر هو الباطن و همین جاری بایزد

مکتوب چهارم مشعربان فنا و استغناء خود و دیگر معارف

یار و قادر و دور از چشم ظاهر و نزدیک از باطن سلامت بعد از دعای رفع تشویشات عالم که حق تعالی بیکبارگی از صفحه خاطر نشان محو سازد و غیر از وحدت هیچ منظور نباشد خیر و سلام باد و خط مسرت نظر رسید مسرور گرد و نظر دیگر تیرستم همیشه همین طور نوشته باشند مدت است که در خواب هم نمی بینم گاه گاهی از سخنان شما که چیز به بادی آید بطور قصه بهار دلش میگذرد ایشان میگفتند که شخصی عجایبی دید تا دیر هاجما بود آخر هیچ نبود مثل کسیکه در خواب معشوقی پیدا کند و بیدار شود و بنیاید الفرض نمیدانم که چه بودم و گفتم و کجایم و چرا میروا شما باز ملاقات خواهد شد یا نه بلکه انیم خیال است ملاقات شما پیش ازین چه کرد که حالا توقع کنم صاحب این بازی اگر بدی میکند البته قریب است که پرواز کنم و این جهان را چون تصویر بکار رسته هیچ انتفات نکنم باید دید فعلی کمتر در جبر است یا شتم گاهی چنین گاهی چنان اگر آنها محو شود و چون مینایم سه

که بود یار من جدا مانده | من و تو رفتن و خدا مانده

جائتن از یاد باز گیر قافل نباید شد و متوجه بازی او شده فراموشش نیاید ساخت و پیوسته جهان را طاسم و یا خواب تصور کرده باشند که همه جمعبیت است و تشغلی از اشغال هر قدر که بپیر آید و موافق مشغول باید ماند و باید دانست که من ذاتیم لطیف و کثرت همه دهم ماست او را گذاشتن چه قدر کار است و یاد کردن چه ضروری که بپدا شده بتدریج از علم و عمل نفع باید کرد و از غم خوب مدد باید خواست هرگز اینجا نباید ماند و بیدارند که برادری داشتیم در خواب بیدار شدم غلط بودم این معنی را پیوسته درزش باید کرد انشاء الله تعالی می رهید رستن چیست یعنی دوست دشمن و مکرده و مرغوب و اینجا و آنجا رفتن و آمدن مردن در سیتن و فردا و پس فردا همه برابر شود بلکه بهتر باشد چنانکه بزرگی گوید سه

غم نیستی ندارم نه مراد هستی، هم نفسی است می برآیم عمر نیست می گذارم
در ماه آینه انشاء الله بچشم ناد علی چند سه دیگر خوشی طبعی خود میگذارم و دوا می دل میکنم و در حق

ایشان بسیار دعا میکنم معاف نیست که قبول میشود باینکه اگر در عین لشکر دل ایشان بحق متوجه است قبول است و الا خدا قبول کند باید نوشت و در دریای بخت، بی رنگی بار بار غوطه باید خورد و جانتن به حال محبوب را در خود و خود در محبوب باشید بلکه تنید اتم که چه نویسم و چه باشید میان صاحب علی آنجا اندکاهی احوال شان باید پرسید که فهم شان تا کجا رسیده و اکثر مشغول میباشد باینه و ذوق می یابند اگر عقده داشته باشند حل باید کرد شمارا هم از دیدار او شان ذوق پیدا خواهد شد که طالبان حق محبوبانند بلکه از دیدار او شان سرور عظیم است و باقی اگر مرا پرسی این بیت مینویسم

سرت گزدم چه می پرسی ز احوال زانم خبر از خود ندارم این قدر از خود خبر دارم
خدا حافظ و ناصر ما و شما با معامله با دریای افتاده که کرانش پدید نیست اکثر غرق میباشد باز در
اصل می بینم عجب حال نیست و راه گم میکنم این دعا گو بدستور در دعا مشغول است خدا قبول کند فقط

مکتوب نجم در بیان شغل شهود ذات بخت و قصد خلوت

عجب من محبوب من جان من جانتان من با همه ذوق حق محفوظ و از آفات محفوظ باشند از هیچ در هیچ
برادر فقیر شما دعوات سلامتی جان و ایمان برسد محبت نامه رسید او سبحانه باین یاد آورید و دو جهان
شاد و در دویم از فقیر رساند جانتن پیوسته در شهود ذات بخت بے کیف که آنجا همه اضافات گم است
باشند و اگر نزول فرمائید از مرتبه عقل تا مرتبه انسان فردا فردا ملاحظه فرمائید الفرق شما اید در مرتبه
و جوب که فوق آن مرتبه نیست و در مرتبه امکان که تحت آن دیگر نیست یعنی در ازل قوی و در ابد غیر قوی
نیست پس صورت این سخن اینکه شما دریا اید قدیم بے تغییر و تبدل الا که کماکان از روی حقیقت و
بحسب صورت مجموع دایره کون از اعیان و ارواح و مثال حس باین تغییر و تبدل پس خود در خود
باشند و این سخن را یاد و از ند تا که ملکه و حال شود اگر چه این معنی بران محبوب خوب روشن است مگر
چه نویسم الا حدیث دوست که تکرار میکنم و تکرار این مکتوب بر دل بسیار باید کرد و فقیر که در سکوت
می بینید در حقیقت ساکتی است گویا و گویای است گنگ از آده است که چند روز خلوت محض کنم

لیکن بی شرایط دیگر سوای صوم انشاء الله تعالی زیاده چه نویسم غیر آنکه خود را بر بهیئت مجموعی محبوب
بنیند و تفصیل صورت و بی صورتی نکنند و السلام مع الاکرام

مکتوب ششم در تعلیم مشاهده ذات

عزیز از جان من سلمه الله تعالی من الافات از خیر خواه و دعاگوی مجبور محمد کاظم و عای عافیت جسم
و جان موصول با خط مسرت نظر سید پدر یافت صحت مسرور گردید خداوند درست دارد و فراختی تمام
و هدایتا بخیرین وجه و او مشاهده ذات بدینند بالفعل که معامله با صفات است و اینها بسیار و گونا
گون اند و حالات اقسام پنج و راحت از اینها میرسد مضائقه نباید دانست و غافل نیاید بود و عجلت
نیاید کرد هر چیز بوقت خودی آید انشاء الله آرام که مشاهده ذات صرف است نیز نصیب شما میشود
بالفعل سهل اینکه اگر باور شده باشد بهتر و الا برای خاطر مابر صورت مجموعی خود نظر داشته باشند
خواه یا این فهم که همانست که باین صورت ظاهر است و یا اگر در فهم نیاید صرف در نظر دارند تا بی کمال
نظر قایل شود خدا شاهد است که همین نقطه تعیین شما کافی خواهد بود برای جمعیت های دلی و چون نظر
قرار گرفت شخصیکه باین صورت است محیط عالم خواهد شد و دیگر حالات عجائب رو خواهند داد
و این را هیچ خلوت بشر نیست مگر کم سخن کرده شود جانشین این سخن را یاد دارند و خود را بمحسوب
گذارند زیاده نوشتن فضول است اگر پوشش دارند در بایبید که سخن اصل مختصر و جامع همه است بعد تحقیق
در یافت خواهد شد که همه بهانه است از طرق مختلف مقصود همین است الغرض من شمار همین نصیحت میکنم
که اگر متوجه صورت شوند بهین صورت و اگر نه در دریای بیرنگی میدانند این صورت غرق بنیند و این
دو سخن مغز سلوک است از دست ندیند گو که بالفعل لذت ندهد لذت موقوف بر عزالت و ترک همه
است غفلت منع است غافل نیاید شد و هر عملیکه از نماز و اوعیه نوشته ام اگر وقت مساعدت کند وقت
یاری دهد خواهند کرد من از دعا و تقاضای نمی کنم و همیشه دعا گویم با محمد عظیم اگر ملاقات شود بعد سلام
ترتیب صلوٰة التسلیم باید گفت و مسبحات عشر هم فقط

مکتوب تتم در تعلیم صلوٰۃ این شیخ و غیره

عزیز از جان من هر چه گویم بهتر از آن سلمه الله تعالی من الاوقات از دعاگوی خیر خواه واقعی شما محکم کاظم
بعد از دعوات خیریت باطن و ظاهر مکتوف باو خط رسید سرور گردانید و سبحانه باین یاد آورید
مسرور و بذوق خود دارد و جانتن سر رشته محبت نشود که از اختلاط عوام کم شود از حدای کریم که
حاضر دنا خست پیوسته دعای ترقی نسبت باید کرد تا مقدر بطوری از طورهای یاد از ذکر و فکر
مراقبه غافل نیاید بود و غمط نباید شد حدای مسیب سببی بسازد که ما و شما صرف در یاد او جهان
وانی را بگذرانیم و چیزی که باعث تفسیح اوقات است بکلی بگذرد و خاطر جمیع با رجوع
ما شوقان را بدوست است استسار به و در شغل عالم بزرگی همه موهومات را بتدبیر و تکلف
از ساختن قلب و تاباید ساخت و امیدوار فیضان باید بود هر خط و محو باین باید دید و فمید و اطلاق و چه تقدیر

تو با شای صلا همین عین وصال | تو در و کم شو همین عین کمال

گم شدن چیست خود را غرق در دریای وحدت دیدن سه

من و ما و شما هم هست یک چیز | که در وحدت نباشد هیچ تمیز

و یک نمازگاه گاهی باید خواند و مزید شوق بدسیله این باید خواست و اگر هر روز یا شب میسر بیدار شدن
طریق آن اینست که اولاً نیت کند که فی بیت الله اصلی اربع رکعات صلوٰۃ الشیخ الله اکبر بعد از ده
بار کلمه تجید خوانده الحمد و قلایا باید خواند بعد ده بار کلمه تجید خوانده در رکوع باید شد و آنجا بعد تسبیح
رکوع کلمه مذکوره ده بار خوانده باز ایستاده ده بار باز در سجده ده بار باز در میان دو سجده ده بار
باز در سجده ده بار یک رکعت شد و در دوم و سوم و چهارم نیز همین طور لیکن قبل الحمد باز ده بار
بخوانند و باقی ده بار من هم بخوانم ممد شوق است کلمه تجید آنست که روز جمعه بعد از یانی می
خوانند یعنی سبحان الله والحمد لله والصلی و السلام و سبحان الله بحمده سبحان الله العظیم بحمده که بعد از نماز

در وقت میگویم که بخوانم چهار رکعت نماز تسبیح ۱۱

روایر گوید مشوق است و نیز لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد یحیی و یمیت
روحی کما یشاء بیدار و خواب و هو علی کل شیء قدیر صد بار یک وقت خواهی روز خواه شب مشوق
است اگر بخل از بدترین خواهد بود و در هر چهار رکعت چهار قل باید خواند فقط

مکتوب ششم در تعلیم مشغولی و اوراد و وظائف

بعضی از بندگان و محبوبان الهی را در و در افتاده صورت و نزدیک منی که خدایش سلامت دارد تا وقتیکه بار
و درستان او را مطلوب است آنچه در هیچ چه تو لیسید و چه دعا کند و چه تدبیر کند که کار یا قضا و قدر افتاده
است و الا میکروم آنچه میکروم تا هم از دعا گفتن باز نمی مانم از خداوند باری باری که او سچانه همه جا
در همه حال از حضور خود غافل نکند و بعد چند روز باطل معتد نکند و باطل نگذارد و توفیق کار
فردا امر و در خط ایشان بعد از مدتی رسید و ازین طرف هم وقت روانگی آدم غفلت بود چنان
شود بهتر میدانند که این کالسبه عصری گذشته است و چندی برای کاری متعلق این وجود فانی
هستم و الا روح مرا که علوی و ربانی است با این خیالی و دنیوی چه نسبت در روح همیشه از من جدا که
ذات الهی است جدا نیست زیرا که اینها را جز این خود را عین کالسبه نباید دید بلکه همیشه خود درستی
لطیف محیط قرار باید داد و بفکر عمیق تصور باید کرد و تفکر کنید که این بدن نیستید عین دریای محیط
آید که هو معکوا شارت بد و است گاهی ازین فکر خالی نباشید که من دریایم و کالسبه هم در این دریایم و این
و بزرگ و اصلا جدا نیستم و قالسبه همه امواج است و همه در است و بغیر تمام وقت از اوقات
خواه شب یا روز مشغول باید شد و بدن خود را در همه عالم را در این دریای غوطه باید داد این عبادت
ولی است و عبادت بدنی نیز از نماز و وظائف هر چه میسر آید عبادت باید کرد و در نماز فجر در میان سنت
و فرض صد بار سبحان الله و بحمد الله سبحان الله العلی العظیم و بحمد الله العلی العظیم و بحمد الله العلی العظیم یا قیوم

سلامت خدا اگر الله تنها شریک نیست برای او برای او ملک است و برای او همه است زنده میکند و بوی او در دوزخ است و نوحا هر روز
در دست و دست نیکی او بر هر چیز قادر است و الله او تعالی قادر است و بقبول کردن لایق الله پاک است خدا و همه است برای او پاک است خدا
بزرگ و بزرگ طلب مغفرت میکند از خدا

یا حی یا قیوم لا اله الا انت اسمک ان تعجز قلبی بمنی معرفتک ابد یا الله یا خواند و سوره منزل صرف تقسیم
اوقات کرده در شیار روزی یازده بار باید خواند بعد نماز صبح سه بار و بعد دیگر نمازها دو بار و بانیت
العظة بکند اید احتیاج نیست و بجای آن در و دیگه میرسد مداومت باید کرد که شنیده ام که هر که
این در و در انداومت نماید عذاب گور و سوال سنگر و نکیس و غیره آنچه که بعد از فتنای قانیل باشد
شده بر او آسان شود بنده نیز چهل و پنج بار تقسیم اوقات بخواند و قبله گاه را نیز گفتم میخوانند و او را
صاحب و مردم خانه شمارا هم گفتم و یک از خواص او آنست که دیو و پیری نزدیک نیاید از نجسیت
به بانیت العظة احتیاج نیست جاتن هر قدر که این در و دیو و خواهی آورد و بآن تصور
مذکور مشغول خواهی شد و آنست که کار دنیا و عقبی و حضور مولی همه بخیر خواهد شد و تشبیه بسیار
شده هر چه که میرسد آید از عبادت ظاهر و باطن باید کرد و عا و زاری بجناب مبدء حقیقی برای فرغت
کار باید کرد و صلوة الحاجت باید خواند شمارا اضطراب حق بجانب است از خود چه نویسم که غیر از مذمت
و حسرت هیچ ندارم گاه گاه خطرة اله آباد میرسد نمیدانم که با شما ملاقات شود یا نه خصوص این دانات
بیم زبانه مضطر کرده اند تقدیر الهی در میانست از علم و عمل ما هیچ نمی کشاید و نمیدانم که کیستیم و
چرا ایم و کجاییم و چه میگویم مگر تحملاً میدانم که آنم در برای آنم و در آنم و از آنم و فعل ما و ذات ما و صفات
ما همه آنست و رنج ما و راحت ما از آن است و در آن است

کنون نمیستیم در خود نه مستم	نه بشیاءم نه مجبورم نه مستم
-----------------------------	-----------------------------

و تنبیه ما را بخود آشنا میکند بهتر از خود نمی بینم و وقتیکه ما را با میگذارد و بهتر از خود نمی بینم بچنان شدیدی
عجز و ذی حیرت دزدی یافت این سخن من نه از حیرانی و پریشانی است بلکه عین یافت و جمعیت و
دانای است نادانی من دانای و دانای من نادانی است بچنان شدیدی نویسم فقط

مکتوب دوم در معنی شعر ثنوی

بجان برابر و عزیز پدر و برادر سلمه الله تعالی از خواهان خیریت و جمعیت ظاهر و باطن برادر فقیر شما

سلام و دعا برسد بآری مانیز از فراموشی گردنیا شدم از آنکه خطی بر از و نیز از بطیف علی نوشتند و فتح کردند
که کسی ظاهر نشود و آخر ما دیدیم و نزول کردن آن محبوب از لامکانی میکانی مقید که نیز از در آن دریا است و معلوم
مبارک باد اگر قانع نشده باشند که نزدیکت رسیدن عیال است مولوی معنوی رحمة الله علیه در شوقی می فرماید

کاسه چشم حریصان پر نشد | تا صدف قانع نشد پر در نشد

هر آید از حریصان این جاحریصان تعلیقات الهی اند و قانع شدن اشارت به تمام گرفتن است
بهر حال محبوب من محبوب باشد و خود بخود در خود تماش و تماشاگر باشند از شاه صاحب و عالم برسد
در زبان هندی از طرقت ایشان معلوم کنند که آمدن در دنیا محض برای بندگی و بهجت است و بهجت بازی
اگر سیر آیه کار تمام شود بآنی شمارا خیر باد و وزیر و ذوق و شوق ترقی پذیرد فقط

مکتوب هم در بیان جامعیت انسان

عزیز از جان من در حفظ الهی محفوظ و بر او محفوظ باشند از مشتاق و دعاخواه شما سلام و دعای سلامتی جان
و ایمان قبول باد و خط سرت خط پر از حالیه که موجب اضطراب بود رسید جان من مضطر نشوید هیچ روشنی نیست
که چنین نماند چنان نیز هم نخواهد ماند انسان که جانب همه را ندارد اگر در آئینه صغیر خود مطالع در چشم شیوات نکند
کیا رو این لازم است زاننده آن غیر از ان ذات یکانه دیگر نیاید دیگر بگمبینه نیز همانرا خود در میان باید دید
و اگر محبی یا محبوبی معایب شود همان محب محبوب است نشنیده اند که در معایب چه میفرمایند او است که در آئینه
ایلی از چشم مجنون نظر بکمال خود میکند عارف را چون و چرا نباید بر حال چنین باید بود و حرکت دل را نماند
شد رفتن و هند شما محیط اید که هنوز جنبش از مکان خود نگارده آید این حرکت را خیالی باید دید و خود ذات
بحث باید اند و محب است که شما بقصص الهی و انما اید این قسم را شکل میدارید و معادمت دیگران میخواهید
مشکل شما از شما حل خواهد شد بر آن نشوید و رجوع بعلم کنید که در صورت ذات بحث را ملاحظه باشید حقیقتی
فصل خواهد کرد و خاطر جمع دارید خدا یار باد یار باد یار باد بالفعل در بند مکان محفوظ باشند از اوج و اسلام

مکتوب یازدهم در تعلیم مشغولی و طریق خواندن نادر علی

عزیز من جان من بلکه عزیز خدا و رسول من سله الله تعالی من الاوقات از خیر طلب جان و تن ایشان محمد کاظم دعوات بقای عنصری با مقصود روحی موصول با دقت ازین بیماری تپش لرزه شنیده لرزیدم بار دیگر دریافت خیریت شاد شدم با حق سبحانه تعالی ظاهر و باطن شما بخیر باد و بقای عمر در شهود و بهر باقی دارا و جات من حقیقت وجه باقی خوب میدانند که اگر همه کثرت موهوم نفی کند وجه باقی باشد و علم او همین علم خود را بصورت معالومات میناید پس همه صور تا قائم بعلم و علم قائم بذات است و همان ذات با علم خود بصورت شما ظاهر است و بصفتان بشری مشاهده میکنند پس پیوسته خود را ذات دانند و علم خود نیز همین ذات و اشیا که قائم بعلم بوده برستور قائم پس شما آن بحر لطیف آید که همه قائم بوی است و بعد نفی اشیا اعیان است اشیا را نفی کنید و باقی شما باشید و این شوق را ملکه سازید بطوریکه نوشته بودم تسبیح بدست گرفته هزار بار یادگار با شرب و روز تصدق کنند انشاء الله تعالی خواهند دید و از حواشی شتر سینه که محبوب خود و خود حادی شماست و حوادث دام و نیست که بسبب این دام قطع توالات میکند خاطر جمع دارند و آنچه می بینند لازم ذات شما است و از شما هرگز جدا نیست هرگز علم جدالی نخواهند

هم کل و هم رنگ و هم بوی تویی | رخت بپوش کن ازین ملک و دمی

آر بار خود را مکتوب دانسته باشند و حق باشند خصوص این صورت عنصری که حجاب است از دست نهند و همین را محبوب بنیند و گویند اغوذ پاک عتک یعنی از ان محبوب که بصورت برآمده و حجاب خود شده پناه میجویم تنو که معنی این صورتی پس همه تویی و خود در رنج و خود در راحت بطوریکه باشی باش همه تویی غیر هرگز در میان نیست جات من سخن این است یا دارند فائد یا خواهند برداشت و آرزو نمود و در کنند اگر اتفاق شود نادر علی را هزار بار وقت پاس آخر شب مداومت کنند لیکن باینطور که بر رخ حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه بصورت آفتاب بدست راست و آیین تقیر را بدست چپ بخوانند و در تصور دارند بسیار فوائد خواهند شد چنانچه خواهند دید و قبل خواندن دو گانه مع فاتحه بنام یحیی پاک یا خواهند

و هر مطلبی که باشد بوسیله آنحضرت بجناب حق عرض باید کرد و بسیار بد خود را یا آنحضرت انشاء الله هم در دست
خواهند شد و من شمارا با آنحضرت سپردم قبول باد و نمیدانم که چه بنویسم و برای شما بجناب حق بسیار عرض میکنم
که در شوم و خود خوش دارد و غفلت دور کند معلوم نیست که قبول است یا نه لیکن جانشین از علی که میدانند
غافل نباید بود و پیوسته خاموش مانده بزرگتر مشغول باید ماند و هرگز متوجه عالمیان نباید بود باقی
اختیار خدا است و هیچ غمگین نباید شد همیشه زنده اید دل را از خدا جدا نباید دید هرگز هرگز مکر و بات
و بیاری با برای همین نازل می شود که غفلت و دوستان خود را دور کند و پیوسته در دریای ذات خود را
مستغرق باید پنداشت خبر شرط است و من هم برای خود و شما همین میخواهم که آنگاه غفلت مارا دور کن باقی
هر چه خواهی آن کن آمین فقط والسلام

مکتوبات بنام حضرت مولانا شاه حمایت علی قلندر خلیفان و طاهران

مکتوب اول در تاکید نماز و وظائف و تعلیم ذکر و مراقبه و غیره

بر خوردار سعادت نصیب الله تعالی بعد عای علم نافع و عمل صالح و مزید حیات صوری و معنوی و
از شیطان و نفس مجوری مطالعه نمایند خط شمار سید جانشین نماز نیکو باید کرد و مع اشراق و شش رکعت بعد
مغرب و وظائف بعد نماز خمس و آیت الکرسی پس از هر سلام و تسبیحات عشر نافع نباید کرد و وقت خفتن
بر اقبه احاطه وجود باید خفت و عقیده نیستی عالم ذاتا و صفاتا و هستی حق همه وجه در دل نیکو نگاه باید
داشت و حفظ شریعت در امر دنیای معمول باید ساخت این قدر که نوشتن بران عمل باید کرد و بعد نماز فجر
و مغرب که وظیفه اجرایی من الناس و غیره است باید خواند و امن السلول و غیره و کی هو الله احد

راحم خلیفه والد خود ولادت ایشان در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و پنج شد تعلیم علوم در سنه از مولوی قاسم علی دمووی حیدر علی اخلاص
ملا احمد سندیل شایع سلم و مولانا ذوالفقار علی دیوی و غیره یافته بعد از ظاهر هر دو باطنی شهره آفاق گشتند محبوب ترین اولاد و اولاد
خود بودند از ت سلسله نقشبندی از حضرت شاه ابوسعید رزمی و مولانا حاجی امین الدین محمد شاکر کاکوری نیز مشایخ
بهر چهل و یک سال به بست و پنج رجب روزه جمعه سنه یک هزار و دویست و شش و وفات نمودند در روز پیلوی هزار و الدخود
است حال تفصیلی به نقوش العنبریه باید دید ۱۲

و معوذتین بترتیب اگر فراموش شده باشد از انشاء الله باید پرسید و حفظ باید کرد و این نصیحت با ضایع
نیاید کرد اینقدر عمل بعد صلوٰه و صوم و زکوة از حقوق جوارح است این را نیک بعمل آرند و تقوی
را شعار سازند بعد از این حق قلب و روح است و آن عبارت از اعمال باطن است از اخلاق
و غیره و ذکر خفی و مراقبه این همه در تکمیل انسان مطلوب است و جوارح کترین مرتبه است و عدم درستی
او از نادرستی قلب حکم و خش قلب گشتت جوارح حادث باید دانست و نیک تامل باید کرد پس
نماز و وظایف را با دلب تمام باید خواند و بعد فراغ از علم رسمی با گاهی حقیقت مطلقه که بوحی با هم
ذرات موجود است و علین همه است و بوحی منزله از همه باید پرداخت اصل علم نافع همین است
و همه علوم ممد این آیین بقی را خود تکرار باید کرد نشود که فراموش شود فقط

مکتوب دوم در تعلیم مراقبه الوجود و غیره

بر خوردار سعادت نصیب سلمه الله تعالی بعد از دعوات ترقیات علوم ظاهر و باطن مطالعه نمایند شنیده
میشود که محنت خواندن خوب میگردد الحمد لله توفیق اعمال صالحه نیز حق تعالی میسر آر و چون شرح و قایم
تا نصف رسید انوار هدایه آبخندان لامع باد که در آن انوار خود را مع ذات و صفات گم یابند و وظایف که
از نماز و غیره و عبادات شنیده اند فراموش نیاید کرد و نماز را با دلب نیکو باید خواند و اگر حضور دل میسر نیاید رکوع
و سجود نا تمام نباشد و وقت فراغت قدری هم از اعمال باطن اگر میسر آید غنیمت است خصوص ملاحظه
معیت که شل مای در پاکه وجود و شخص او هم از آب و غرق در آب است نیک باید دانست و یقین باشد
را از عقاید مفصل و گناه مفصل هفت اندام و از اخلاق و نمیه قلبی مطلع باید کرد مع عذاب اینها هر
قدر که یاد باشند و خود گاه گاهی بمراقبه وجود که از فوق الفوق و تحت التحت همه از وی است و در
وی است و با همه و نیست مشغول باید باشد که فکر این معنی اندکی هم بسیار مفید است فقط

مکتوب سوم در بیان عجز و حاجی خود و تعلیم رضا بقضا

محبوب الکی و مقبول رسالت پناهی سلمه الله تعالی از فقیر ناچاره دعا های خیر و جهانی و راحت

یاودانی مطالعه نمایند این ناکاره بسیار در کار دین و دنیا و علم ظاهر و باطن شامد علیا میکند اگر یکیم
قبول شد همه کارها ساخته شد درین باب احتیاج استدعای شما نیست لیکن ما را کجا آن قبولیت
است که اثر آن ظاهر شود پیش ازین کم و بیش هستی داشتیم و تقابلیت دعا را گمانی بود و بعضی اتفاق
هم شده بود آنحال همه بر یاد رفت بلکه حجاب می آید از کار و بار خود و رجوع بجناب الهی را بایقت نمی یابیم
که در حق خود یاد و حق غیر چه عرض نمایم همین بخاطر میرسد که تو کیستی که چنین و چنان میخواهی و بندگان
خود را انگاهداشتن نیکو دانند بر قسم که علم ازلی او تقاضه میکند میکند این خیال مانع دعا است و دست
بستن زیاد و پوچ است چه باید گفت صبر کنید اگر صبر دهند و گاه گاهی ملاحظه احاطه وجود الهی از درون
و بیرون خود و عالم باید کرد و این سبق را چند بار در شبانه روز باید خواند موقوف بآینده نباید داشت و اگر
در توبه و توبه صاحب شکر است کنند در حلقه او شان نشینند شاید که از بکرت او شان انچه پسندیدنی سختی کشید
در دنیا چاره نیست اگر چه چیز حواله خدا نمایند و بدانند که اوست و بر دست و از دست همه گمان شود و سلام

مکتوب پیر و ریایان بن که طعن منکرین را بر پیرای نیاید کرد

مقبول خدا و رسول جلاله الله من العلماء الفحول و المصلحین تعالی من احرام و الفضول از عاصمی مدعی
وصول ظلم و جهول متحرک بحركات بصصول که از ان عالمی است ملول دعاهاهی که شمول جمیع
سعادتهاست مطالعه نماید خط شمار سید بدر یافت خیریت و مستعد شدن بر تحصیل علم سرور گردید
حق سبحانه تعالی در علم و عمل و اعمال ظاهر و کیفیات باطن و علم لدنی یکیتا و وحید عصر کناد است دعا را
احتیاج نیست این ناکاره همیشه در دعا است هر چند باین اعمال قبیح شرم می آید گاه گاهی از دعا
کردن که این را هم روی باید لیکن از آنجا که رحمت او عام است جرات دعا میشود شنیده شد که بعضی
مردم آنجا از طعن با اعمال انجانبی نمی میرسانند خصوصاً از تصنیف خیالات واقعی محل طعن است

مراد ازین غالباً مولانا ذوالفقار نقشبندی دیوبندی اند ۱۲ ساله مراد ازین کلام هندی حضرت ایشان موسوم بر نفحات الاسرار

مشهور برسانت برلست که مطهر گشته بود احوال ناوارا وجود است ۱۲

بر خور دار من اکثر از حرکات خود ندانم می آید از خیالات گوی و صحبت مطربان اله آباد و کاکوری و
 دیگر احداث چه سخنها که نشنیدم از هم نشین و اهل خانه و دیگر مردم این جا اگر خجالت است همین است
 که نمایان رانج میشود و بسبب محبتی که دارند نمیدانم که خدا با ما چه خواسته است امیدوارم که کتابی درین
 تصوف تصنیف کنم آنچه شد اسپ گفتم خبر آمد مشغولی شوی ساله را حاصل این شد ان الله وانا الیه رجعون
 بشارت پیروم شد آنچه بود و افعال بیشتر این چنین آنچه که از ما دیده میشود و شنیده اگر با کسی گویم
 که ما را بآن هیچ تعلق نیست از ما آنچه میکنند میکنند نمیکنم نه رغبت سرود و ارم و نه رغبت دیگر که باور کند این
 سخن مثل حیل جبریان است و عذر ایشان غیر مسموع بهر حال هر قدر که حفاظت است از حرام شکر
 است و از تلوذ عذر نفوذ بالله من شرور النفس و من سیئات اعمالنا گاهی در حق این عاصی دعا
 باید کرد شما صبر کنید ما را معامله با خدا افتاده است در تقدیر او میگردم و بر من بسیار دیدم از سی سال
 همین مشغولی است که من ذاتا و صفاتا و قولا و فعلا نیستم اوست که باین صورت است عالم پیش این
 در بطون عین او بود چنانچه در ظهور او عین انسان است عقیده همین و عشق برین و کیفیت همین خود
 را حواله او کرده ایم هر چه در حق مانیک و اندکند و میگویم آنچه میدانم که از کجا است و چرا است بر آنستند بسیار
 بعضی امور این قوم را عالم شکرش پیش آمده باشم صنعا چه کرد و تا کجا بشمارم این سخن نفس الامر
 است و مع هذا اما ایهی نفسی و کلام کس درین قوم بود که بروی طعن نکرده اند و طعن طاعمان
 نیز فائده دارد و هیچ مشرب ندیده ام و در دنیا که در آن نفع و ضرر نباشد مگر این که همه نفع است اگر گناه
 شود ازین قوم چند قسم قریب میسر آید بدولت گناه این را که می فهمد ترا حق تعالی از همه آگاه خواهد کرد
 انشاء الله خاطر جمع دارم بهیأت کجا اقدام و چه جای این سخن بود لاجل و لا قوة الا بالله العلی العظیم
 احوال خود مناسب سخن اول است یقین الله اینجا آمده است باز بهوای آنجا و از بهوای نفس را
 چار نیست مگر آنکه در صحبتی که شما دید آنجا غیر از ابی حنیفه و هدایه کتابی و عالمی نیست در دین و نزد ما
 مردم سند هر چیز از پیران خود است محی الدین ابن عربی و حقایق و غزالی در طریقت از طعن این مردم
 مله دایم بری نمی کنم نفس خود را ۱۲ سلطه امام محمد غزالی صاحب جواهر و علوم و غیره متولد سنه چهار صد و چهل و نه و متوفی چهار صد و
 جمادی الاول یا آخر سنه پنصد و پنجاه یا هفت و پنجاه و هشت سال مزار در طوس ۱۱

ما را پروای نیست خیالات مثل شعر و سخن است و برای نفس خود سر دهم درست برای اجرت
 نادرست و اختلاف علماء در سر و دحرمت و محل ظاهر است ما را از فضل آئی از سر دهم فراغت
 است نزدیک ما صحبت محبت با حق و صحبت متابعت نبوی باید باقی خیر است از اختلافات پیروان
 و این را تفصیلی است که بر شما ظاهر خواهد شد یا باشد در هر چیز که مردم مرا طعن کنند شہوت آن چیزها
 و نفس نمانده مگر حکمت الهی است که ما را بر این آورده است

اگر طبع خواهد از من سلطان دین

خاک بر فرق قناعت بعد ازین

اگر شہوت بود جای خطر است چون مسافران ازین جهان می گذرم والسلام

مکتوب پنجم در تشریح علم الدین آخرین پادشاهان و دیگر دعاها بحق سبحان

مقبول آئی و محبوب رسالت پناهی سلمه الله تعالی و علمه حقایق الاشیاء کمای و اعطاه الاعمال
 الہی جزاء با غیر المنتہای از فقیر و پچاره و اہی دعاہی کہ میسر آید بسبب آن اتصال بذات انتہای
 مطالعہ نمایند آنچه در مکتوبات آن محبوب مرقوم بود ہمہ با حاجت رسید خاطر جمع دارند و آنچه در وہمست
 نیاید آن دہند و دعاہی مادر حق شمارا بیکان نیست باقی تاثیر استعداد کہ صحبت حکما و اہلسنت است
 و معنی مستدین و غیرہ موقوف بر ملاقات است اگر دعا ہا را اثر سےست خواهند دید انشاء اللہ با فضل و کرم کہ
 مشغول ند حق سبحانہ زود و خوبی فرخ میسر آرد بعد ازین بادل فانی در یاد خود دارد و با درس و تدریس ظاہر
 چنانچہ حضرت غوث الاعظم قدس سرہ ہر دو سبق میدادند در دنیا مع عمر دوازہ سالانہ کنو عالمی را فیض ظاہر
 و باطن ہمیر آید و نیام خادمہ باشد و اعانت کند و ذکر الہی اگر نہ آن بودی کہ دعای پدر در حق قبول
 است ہر قسم پدر کہ باشد گنگار یا نیکو کار دعا نمیکردم چرا کہ خود را لایق آن نمی یابم کہ در جناب آئی عرضہا
 کنم این را ہم روی باید ہر چند توجہ بہر مطلق بیشتر میکنم سیاہی ممکن بنظر بیشتر می آید

سیرہ روی از ممکن در دو عالم

جدہا گرد نشد و اللہ اعلم

شرح این سخن را ہم وقتی است انشاء اللہ تعالی خطا شمایم یکے ضایع نکردہ ام گاہ گاہی می یتیم بجا خطائی

و ثالث در آمده دل خوش میشود و این خط بسیار سرور کرد و فرست کتابها نگاهداشته ام همه بسیار خواهند
آمد بلکه ام الکتاب را امیدوار باشند که همه علوم از اینجا است و از اینجا بهائی محمدی علیه السلام و
از زبان مبارک حضرت مرشدی علم اولین و آخرین را بشارت شده است همه در شما ظهور خواهد کرد و
خاطر جمع دارند و خدا را یاد دارند در تمام روز و شب ساعتی اندیشه محبت ذاتی اینجانب پیش نظر باید
داشتند و خود را مثل ناله در آب غرق ملاحظه باید کرد و موقوف بر وقت دیگر نباید داشتند الوقت
سیدنا قاطع این عمل را به از هزار عمل و این علم را از هزار علم فوق باید دانستند هر قدر که بسیار آید
غنیمت است و السلام فقط

مکتوب بنام حضرت شاه بهرام علی قلندر در تعلیم علمی خاص

بر خیزد از من سلمه ام یا مذل کل جیاس و یا قاهر ذوالبطش الشداید الهی آخره از چهل
اسما عجیب خواص دارد و ملاحظه باید نمود هر چه میسر آید بخوانند و یا قاهر ذوالبطش الله بیدار هفت روز
هر روز هزار بار تعداد است و یا مذل را از دو لک زبانه نوشته است لیکن هر دو عجیب اند و سه
را هست نماز بعد فاتحه الحمد تکبیر و در دوم انا اعطینا و در سوم ثبت پیدا بعد طاق هر قدر که
باشد سر برهنه بخوانند و این عمل از سید بزرگ که من بادشان عقیده را ام بین رسیده اند ابان
مقبول نوشتم که بکنند که از نگاهداشت اوقات شکل بود و بر آن دو حاجت جمالی روست
که الله کریم است بر آورنده حاجات بر دوسه چه موقوف است اگر منع است دو حاجت جمالی
و جمالی خواستن است که یک بر آن قهر است و دیگر بر آن برای هر چگونه در یک ساعت راست آید
معتمد اگر دل شما قبول نکند بگذارید و السلام بعد نوشتن خط شمار سید ختم قادر به نیست
یکصد و پانزده بار در دو و نیمه کلمه تحمید همین قدر بعد شیا الله یا شیخ عبد القادر جیلانی آمین
قدر یکبار سوره یس و الم نشرح یکصد و چهل بار بعد در دو آخر همان قدر خوانده تمام کند و
حاجت خواهد اگر ختم کلان خواهد الم نشرح یکبار و پانزده بار بخواند فقط

سلخ خلیفه دانا و حضرت عارف بالله شاه محمد کاظم قلندر دقائمه پانزده ربیع الاول روز دوشنبه سنه یکتره و دوهصد و پنجاه
و شش گزیده منرا پیش در دانه درگاه حضرت شاه تراب علی قلندر واقع است حال تفصیل در نفحات العنبر باید دید ۱۲

مکتوبات بنام منشی فیض بخش کاکوروی

مکتوب اول در تسکین خاطر منتشر اوشان

محب فقر عزیز دلمبر ادر من سلمه الله تعالی من الافات از خاکپای فقر دعای سلامتی جان و ایمان
مطالعہ نمایند خطوط مکرر رسیده دعاهای ماہم بتکرار رسید و بین انقلاب خیالی ہر چند عبرتہای بسیار
و معرفت حق نوعی و بگوشہ باشد اندوہی بخاطر راہ ندہند کہ سہ

این ہمہ ہیچ است چون می بگذرد | تخت و تخت و امر دینی و گیر و دار

انچه بخواس ظاهر دباطن دیدند ہمہ خواب موخش و پریشان بود تعبیرش عبرت است از بہار زنیہار
مترس ہر چہ سیگہ زد و در دنیا ازال و جاہ و فقر و رخ موجب معرفت است و از جذبات حق کطالہا
حق آزا بہتر میداند بہر حال ہما بخا باشد و انتظار کنید کہ از غیب چہ بظہوری آید و این ہیچ در ہیچ را
دعای خواہ واقعی خود را بنید قبل از دریافت این حالت در چلہ دعای خیر میکردم و میگفتم کہ الہی اگر بلاک
برای فلانی مقرر کردہ ایانش نگہدار و یقین بیفزاد اگر غنا برایش نوشتہ از حاشیہ پرش و بجز بطیف
بجانب خود کشش غلبہ قبول شدہ باشد خود کردن حالت محمودہ یا آمدن بہ ازان نزد حق مشکل نیست
والله باشد انہمہ خواب خیال است و اینچنین خواہا بسیار دیدہ اند و خواہند دید پس بیدار شود و در دل
کلمہ توحید را تکرار میکنی تا از شومی این خواب برہی و کجالی و چہ دعای مجزایی دتا بکہ باین دان سپردازی
ساعتی نظر بہ نمید و معرفتی کہ داری بکن و نیستی و گذشتن عالم بندیش و دل خود را بزور نفہم معنی توحید بیاہ
و تسکین بخش انشاء الله ہمہ بہ خواہد شد و اندوہ روزی مخور اندہ آن کن کہ روزی وہ را شناختی و باد
ساختی و بقرب او آرام یافتی یا نہ ہمہ عالم برای تست و تو برای او کد آم دولتی ہمہ رسیده بود کہ برقت
شکر کن کہ تغیر در احوال دیگران کرد و ترا پند داد و عبرت بخشید مگر احوال مانشینہ کہ از تغیر احوال
بخشی صاحب در جوانی ما را نصیحت کرد و دل سر د موافق است و ادمن کششہ واقع شد یک اسب
گذاشتم ہمہ عالم اسبان خود یافتم و نعمتہای بسیار عطا کرد امیدوار زیادہ ام اگر قرب ما میخواستید
و محب ما بد برین انقلاب نظر نکنید و حسرت نبرید و مقلوب را یاد دارید و بہتر ازین را امید دارید

سلاہ ازین بخشی اوالہ برکات خان تہر جنگ کاکوروی ناظم کار کور کچہ و اندکہ حضرت ایشان سالیقا بزمہ سواران

در فوج ایشان ملازم بودند ۱۲

والا مختار ایدین دعای خیر خواهم گذشت و السلام.

مکتوب دوم در اظهار نیکی ناکسی خود

مقبول حق برادر محبوب بن سلامت بعد سلام و دعا با سه رضا بر تقدیر است مولی و ترک هر سلیقه نفس مطالبه نمایند محبت ناله بعد رسته رسید ع لے وقت تو خوش که وقت ماکردی خوش. آنچه دیگر حقائق بسبب بگمان نیکو مرقوم بود و برادران حسب راهم چنین بنظری آید و ا لا من آنم که من دانه بلکه نادانم و میرانم خدا دانند که مرا بر سلیقه آفریده اند پیش ازین عزما سه کلان در راه مولی داشته هم فسخ شده از ما چیز سه بجای رسیده و همه زبونی و نامرادی بجای ما خود بخود آید خدا دانند که انجام بهیت درین صورت چه جای توبه و دعا نیکه امید ا جا بست از و توان داشت با اینهمه از دعا با عاقل نه گاه گاه مارا بدعا یاد دارند که دعا در غیبت قبول است و فرشته می گوید که لا اله الا الله بن سخته شمر نفس شکنی نیست واقع است کار خدا کن فیکون است خوف پیغمبر صلعم از چه بود مصوم بود از شود همین نیرنگی بوده باشد لیکن آنجا حال بود نیجا زبان قال ع چه نسبت خاک را با عالم پاک. بر سلیقه خدا گاه گاه یاد دارند ا حال در اعتنا هم برکت نمیشود دعا با باید کرد و ضرر پیش ازین دعا با و قصد با در قربت مراتب آن بود آن قربت را روستی کجا پناه از نار جهنم مع شما با استدعا است باید دید که چه پیش آید و از تقدیر کجا روم و بچه حیل عذاب نیا و آخرت از خود دفع کنیم ان الله وانا الیه راجعون.

مکتوب سوم در مانعت از تالیف مثنوی

محبوب حق برادر جان من محمد فیض بخش حیو سلامت از محمد کاظم سلام و دعا با برسد آنچه از شکایت عدم توبه و دعا سه فقیر مرقوم بود هر وقت را حالتی است آنوقت پاره ارحال

بر سلیقه تو مثل او است ۱۲ سله ما بر سلیقه فدایم و بر سلیقه او رجوع کننده ۱۳

داشتیم همت هم کار میکرد و دعا هم گاه گاه مستجاب احوال که آنحال رفت و عیوب نفس واضح گردید
 همت یک ذره نماند دعا را کدام رو قدم درستی بے اختیار میرود همتی در اختیار خود نیست
 اکنون می بینیم که

کنون لے نیستم در خود نه هستم	نه بشیایم نه محنورم نه مستم
------------------------------	-----------------------------

پس چگونه ازین باب بهر حال دوست غیر خواه شما هم نوشتن ثنوی معلوم شد تصنیف ضرور
 نبود و کدام احوال نوشتن قصد کرده اند که ثنوی منظوم میشود احوال عیب همت خود چه نویسم بهتر با
 اندک بلکه هیچ بعضی حسن توهم خود با خود یا با دیگرے اینهم عیب است و عیبها را کسی نمی نویسد
 پس چه چیز نوشته بفرسیم تکلف بهر طرف ازین کار در گذرند و هر چه نوشته باشند پاره نمایند و اسلام

مکتوب چهارم در تعبیر خواب دیگر نصائح

حس صادق و یار یوفی برادر عزیز من سلام الله تعالی از دعا گوے بے زیاد دعوات
 خیر و جهانی و سلامتی جان و ایمان مطالعه نمایند نامه محبت در عین انتظار رسید بطلعه در آمد
 هر چه در خواب دیدند خوب بود سودا عین جذب الکی است دعا و خاطر جمع کردن ظاهر برادر
 عزیز میر محمد از حضور تشریف آوردند از مقتضای شامت نفس امسال جناب عالی بر سر
 عزت منع فرموده اند و امر بزرگ شد الحین فیما وقع و آنچه در مشغولیهامی بیند و می شنوند
 همه نیک است و نشان درستی استعداد و انجذاب هر گونه غافل از یاد نباید بود و دنیاے
 گذران لا فانی باید دید و برکشایان صورت دشمنان منی اعتماد نباید کرد

یک آشنا گزین که بجا کم آشنا است	یک آشناے با مزه صد عالم آشنا است
---------------------------------	----------------------------------

فقیر بچاره اکثر از دعا با فراموش نمیکند و استعداد و خود همیشه دعا گو است بلکه حقیقت دعا همین است
 و مراد ازین ثنوی بارغ دیار است که نشی قیض بخش در حالات حضرت ایشان نوشته بودند اکثر اشعار آن ثنوی در

باید دید که ازین محبت ما و شما کدام کار عجیب ظاهر میشود چه راز نهفته آشکارا میگردد بهر حال بطوریکه باشد با حق باشد

انجی گویم که از عالم جدا باش	بهر کای که باشی با خدا باش
------------------------------	----------------------------

باقی خدا را یاد دارند و در هیچ حال از یاد او غافل نشوند که هر وقت کار با دست و هر چه دارد شود از تقدیر او دانند و اینهمه عوارض و اعراض را از خاطر بردارند هر چه در حق آن برادر نیک است بروقت خود ظهور خواهد کرد هر امریکه از ازل در تقدیر او تعالی گذشته است بے سعی و دعای کسی در عالم وجود بروز میگردد باقی و اینهمه است نیک بنگر با مسلمین جابر و با اشخاص کافر که صاحب ملک دمال اند بدون دعا و رجوع بابل الله همه کارهای آنها حسب خواهش انجام میشود شاه محمد غوث گوالیری دوازده سال در حق بایون بادشاه دعا کردند و سیفی خواندند چون بیوقت بود فائده نکرده در کدام غفلت افتاده من بچاره از احوال خود حیرانم اما چون این عالم را با اسباب فریده اند مردم بران ناچار تکیه دارند مجبور اند خدا لطف کامل کرامت کند دیگر آنکه خط دیگر هم رسید معلوم شد مرده دیدن بشارت است برلے مردن نفس دین فرمودن خدا برلے زندگانی اشارت است بقای ابدی پس این خواب بشارت بنفاتی الله و بقا بالله باید دانست و خوف قبر مبنی است از امن عذاب قبر انشاء الله تعالی و طالب صادق را سر شد همراه است موقوف بر حضور ظاهر نیست هول الظاهر و الباطن و اگر در وقت خوف فقیر را یاد میکردند عجیب نداشت که خدا بصورت فقیر ظاهر میشد لیکن خوب شمارا فقیر بصورت خدا ظاهر شد باک نیست گاهی این بصورت آن و گاهی آن بصورت این آیین هر دو یک چیز است درین جدائی بعد فهمید حقیقت مرشد معلوم خواهند کرد و السلام از برادر عزیز و مردم تکیه باید بجنب فقط

مکتوب بنام محبت علیخان در بیان اینکه کار بعنایت است باقی بهانه

محب دلی خالص مخلص لم یزلی سلمه الله تعالی از فقیر بیچاره دعای خیر دو جهانی مطالع

عنه زمیندار موضع مکره تحصیل بلخ آباد منلیه اکمنه از سر بران دستر شدان خاص حضرت عارف باشد و در ۱۱

نمایند نامه محبت رسید مسرور ساخت خدا معرفت روزی کناد نزد خدا هیچ وسیله به ارشاد شکستگی
 نیست مبارکباد روح جز شکسته می نگیرد فضل شاه شعله که دارند بآن مار و مست نمایند انشا الله
 تبارک بعد ازین به ازین میگوئیم که زیاده موجب تعلیم است بر سکه تفصیل معرفت چیز است
 غیر از توجه بر شرفیت و محنت و ریاضت همه بهانه است بلکه بر سکه تهذیب نفس است و معرفت
 الهی بر سکه روح و قلب هر اعمال که بر سکه معرفت است غیر از ملاخطات نیست اینجا بدن
 هیچ دخل ندارد تفصیل این معنی موقوف کلافاست انشا الله تعالی طالب را باید که یک در
 گیر و محکم گیرد اگر جاسی اعتقاد باشد مثل مشهور است پیرین خس است اعتقاد من پس است
 هر گاه که با اعتقاد خس کار می کشاید پس از صاحب طریق چگونه میسر نیاید اگر چه چو استعداد
 نبود کار از اعجاز نه کشاید اگر فقیر مالان است لیکن گفته پیرین نظر است بفضل الهی استعداد
 شما خوب در غلب است خاطر جمع دارند اصطلاح آنرا گویند که بزرگان علوم خود را بزرگان
 غریب بیان کنند که اگر غریب در مجلس باشد نهند یا کتاب شان بیند نهند اگر چه درین زمان
 اکثر از اغیار هم پوشیده مانده معذرا بمرشد احتیاج است و السلام فقط.

مکتوب بنام لاله شتاب به کاکوروی در تسلیم ضیاء بقضا و غیره

محبت فقر طالب مولی لاله شتاب بر سکه سلامت بعد و علی خیر دارین مطالعه نمایند
 نامه محبت رسید مسرور ساخت او بجهان تعالی مسرور سازد و بر ادات دود جهانی کامیاب
 گرداند و محبت من این فقیر ناگاه از دعا بر آمدن مقاصد شما که عین مقصود خود است
 غافل نیست لیکن از آنجا که تقدیر الهی همه عارف و ناقص بیکار کرده است و مشیت ایزدی
 بالاسی همه مشیتهاست خدنگ و علی ما به نشانه اجابت میسر سازد و هم امور خود را حواله
 تقدیر کرده ام و نیز سکه برادر تن بر فضا او در دود و فایغ پنجسپ لیکن از قریب و غافل شو

و یاد او فراموش کن او هر چه کند نیک کند تو خود را در میان بیار و همه مرادات را بر طاق بند و گو
مدان که چنین چرا شد و چنین چرا نشد و در دریا س و عدت غرق باش نشود که مرا سنج بخاطر آید
که تقدیرش نخواهد و در میان خدا و بنده خصوصیت پیدا شود بنده را با خواست چه کای که خواهد
خود روش بنده پروری داند و نیکو تصور کن دوست خیر خواه شما هم و هر گونه بر سر شما نیکو
دنیا و آخرت خواه هم درین شک نیست چون ما و شما و اراده ما و شما همه هیچ پس چه تو سیم و چه گویم بجز
دعای خیر الکی همیشه از سر خود مالا مال کن دار همه فساد و شر و در دار و از من و حجاب خود را منی
باش بفضل خود سله برادر وقت خیمه نازک است اوقات بسری غنیمت باید دانست و شکر
باید کرد و عارفت و متعرف را غیر از صبر و شکر چاره نبود بلکه هر طالب و مؤمن را همین باید خاطر جمع دانست
و خود را هر وقت و در همه کار هیچ در هیچ باید دید غیر ازین نعم چاره نبود و نجات متعذراست
زیاده دعا با برسد فقط

مکتوبات حضرت ملا شاه تراب علی قلندر کاکوری بنام امیر عاشق علیخان بهادر کاکوری

مکتوب اول در مراقبه معیت تصور ذات بخت طریق وصول و غیره

محبت فقر مقبول یزدان برادر صاحب حسن الاخوان امیر عاشق علیخان بهادر سلمه الله
عنه غلت اکبر و خلیفه جانشین حضرت عارف بالله ولادت ایشان در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و یک شدم بهر وظیفه حضرت شاه
مسعود علی قلندر آبادی بودند و علاقه دلد نیز گوار و مرشد نامدار خود را جازیه طاعت از حضرت شاه خدا بخش قلندر و خلیفه حضرت
علیه السلام حضرت شاه عبداللہ قلندر لاهیوری و حضرت خواجہ حسن چشتی کهنوی نیز سید شند و ذات ایشان بجز خود و چهار سال به چارم
جادی الاول شمس شنبه سنه یک هزار و صد و هشتاد و پنج شدم و منته شریفه در یکم شریف کاکوری خلق کهنه است مالات تفصیلی
ایشان در روض الاذهر و نجات العتیر به و غیره باید دید ۱۲
عنه ابن شیخ غلیل علی وظیفه حضرت عارف بالله ایشان از عامه و اعیان قصبه کاکوری و سفیر شاه اوده بودند حال تفصیلی ایشان
در تذکره مشاهیر کاکوری باید دید ۱۲

تعالی من الاوقات از خاکپای درویشان و متلبس به لباس ایشان فقیر تراب علی بعد از
سلام مسنون و اشتیاق مکنون و دعا های خیریت مشحون مطالعه فرمایند سکه برادر عمر را غنیمت
دانسته بیا دهن باید گذرانید خواه بزرگ زبانی خواه بزرگ قلبی بلکه اکثر بتصور معیت حق بسزاید کرد
که تفکّر ساعة خفید من عبادة الثقلاء و آن تصویر همین است که ع من نیم یا راست از
سر تا قدم حضرت و ادم اکثر طالبان را مشغولی احاطه حق تعلیم میکردند که ذات بخت حق را محیط
خود دیده باشند و خود را غرق در آن چون موج و حباب که غرق در بحر باشند بلکه عین بحر باشند لمولفه

ماهی آبیم و هم در آب غرق	جز تعیین نیست با هم هیچ مشرق
موج دریا نیم و هم چشم حباب	ظاهر غیریم و باطن جمله آب
اگر شجر هستیم در نشو و نما	اول و آخر همه تخمیم ما
اگر شاخ و برگ و شجره بنگری	جز به تخم کس دیگری بری
سجده کجا غیر کو غیر کو نفس غیر	سوی اند و اند ما فی الوجود

غرض بعد از آنکه فراغ از نوافل ضروری مثل چاشت و اشراق و غیره و نماز تہجد صرف
اوقات در همین مشغولی باید کرد که درین مشق نقد و صل حاصل است و پس و اگر میل به تصویف
است بهتر است در طریقت کلام حجة الاسلام کافیت و در حقیقت رساله مختصره خواجہ غزالی
پسر خواجہ باقی بالله که مسمی به نور و وحدت است خوب است و کلام حضرت غوث الاعظم
در فناء و کیستی محض است نهایت مفید مطالعه کرده باشند که بسیار فایده خواهد داد و الحمد لله که شما را
ذوق و فهم علوم صوفیان است مطالعه تصانیف این قوم اگر کسی را با اعتقاد صحیح حاصل شود
حکم مصاحبت و محالست ایشان دارد و هم قوم لایق حلیب هم آن برادر رساله
ذخیره العقبی و کلمه سخن که نوشته اند مطالعه در آمد هر دو رساله کمال متانت واقع شدند

سنة تفکر یک ساعت بهتر است از عبادت هر دو جهان ۱۱ رساله ایشان قوی اند که به بخت نمیشود نوشتن او ۱۲

ع مولا که ششم و سیم که یکنوارده و مثنوی بیست و پنجم جمادی الاخره یکزار و هفتاد و پنج هزار در قریب از ابداله بود ۱۳

هر چه حق و مطابق با اصول مقررده قوم بود بر سینه شمار بختند اگر بصیرت ناظر از غشاوه
تعبص صاف باشد کلمه الحق خواهد یافت و ذخیره العقبی خواهد پنداشت و اگر نه بکلمه دیگر
حرف زن خواهد شد چنانچه ایشان نوشته بودند لیکن ایشان را چه پرسد که رود انکار کسانیکه
خود مشرب صوفیه دارند این قوم هفتاد و دو ملت را داخل یک ملت مینماید

جنگ هفتاد و دو ملت همه را غدر بنه	چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
-----------------------------------	---------------------------------

اما بعد ازین خیال تحریر در رخ جدال این فرقه بخاطر نیارند اگر کسی بگوید که هم شود بگویند

ما قصه سکندر و دارا نه خوانده ایم	از ما بجز حکایت هر دو فامیرس
-----------------------------------	------------------------------

تا تو انید خود را از طعن مخالفان مشرب باز دارید هر کسی موافق فهم خود گفتگو دارد و کل حزب
بمال یقه فرعون که برادر ابل و حدت از دایب مختلفه و شارب قنوم مشرب لطیف
روحانی و مذہبی تمام و همدانی اشترار نمایند ایشان را جز این مذہب مذہب دیگر مخصوص هم
باشد چنانچه گفتگو در آید که شکلیں چنین گفتند و حکیم چنان و صوفی چنان پس شریعت عبارت
از فعلی چند و ترک کسی چند است و طریقت عبارت از تزییل علق است یعنی تبدیل و صفا
ذیمه عبیده که از انقبیر سلوک میکنند و سفر در وطن نیز گویند و این همه در کتب صوفیه مذکور است
و بعضی آداب اشغال که آن را مشایخ وضع کرده اند داخل طریقت اند و از کار و اشتغال
محض بر سر رفع افئینیت موهوم است چون فاصل میان وحدت که حق است و کثرت که
خلق است جزو هم و خیال نیست پس رفع آن بخیال باید کرد که برادر چند روز بر خود ریاضت
باید گرفت و انقباس را مصروف این اندیشه باید ساخت تا خیال باطل از میان بدر رود
و احکام شرعی که بمناسبت آن دوگانگی است بخاصیت موصل به وحدت است اگر کسی سائرا
عبادات و طاعات و از کار و از کار بردارد و از وحدت غافل باشد از وصل محروم است و نزد
مشایخ طرق وصول بسره نوع است بزرگ یا بر اقل یا بر ابطه این همه تعلق از حضور و صحبت مرشدان
سله هر گروه جدا که نزد است غرض است

نه از دوری و خط و کتابت الا ما اشار الله کسے را که نسبت او سیست دست در پهنه از روح کامل
فیضی یابد میتواند شد و این مقام عالی است ذلک فضل الله یوتیه من یشاء پس آن
برادر اکثر متوهم بحضرت مرشد خود شده ملحق فیض مانده باشند انشاء الله بمقصود خود خواهند رسید
که اولیاء الله لایموتون حق تعالی ما و شمار را راه راست نماید و شود باطن نصیب
کند آمین زیاده چه نویسم فقط.

مکتوب دوم در تعلیم شغل برزخ و تلقین پاس انفاس و غیره

محبت فقر مقبول حق برادر صاحب حسن الاخوان متصف بصفت درویشان امیر عاشق علی بن
بہار سلامت از فقیر تراب علی بعد از سلام و شتیان تمام و دعا های حصول مرام مطالعه فرمایند
عرصه دوسه ماه گذشت که محبت نامه شمار رسیده موضح حالات شده بود و جوابش در همان عرصه که
نه نوشتیم سببش آن بود که منتظر بودم که رساله نقد دل هر گاه خواهد رسید مطالعه کرده جواب خواهم
نوشت اکنون در ایام تعطیل بر خود دار شیخ مومن علی آوردند لهذا بجواب می پردازم مگر کتاب
دفع الباطل هنوز نه رسیده انتظارش دارم رساله جدیدہ دیدہ شد خوب نوشته اند بیان حق
است هر کس پسندد که در بیان الله خوب تقریر و تقریر ایشان است برادر من آنچه در باب مشغولی
برزخ و غیره نوشته اند بهتر است همیشه بهین شغل پرداخته باشند که طالب حق را یک شغل کافی است
تو به سوسے برزخ در ہم مشغولی داشته باشند که در سلوک بے پیر رہبر گزارد نیست الگ فقی شہ
الطریق حیات و سمات مرشد یکسان است که اولیاء الله لایموتون و هرگز از کیفیت جوانی
و الفتی بیا دنیا رنند که الماضی لایدک بل لازم نقد حال باشند آنچه در سابق بغفلت و غیره گذشت
از ان توبہ باید کرد و التائب من الذنب کما الذی تنب له خدا غفور است اکنون هر قدر که عسر

رساله اولیاء الله نمی میرند ۱۲ بگیر رفیق باز اشتیاز کن ماه ۱۲ ۱۳ گذشته ذکر نمی کرده شود ۱۲

رساله توبہ کنندہ از گناه بچو کسے است که و سے را گناہ ہے نہ باشد ۱۲

باقی است آنرا غنیمت شمارند بیا حق گذارند خدا در عمر ایشان برکت دهد که ما را مفتون معلوم
میشوند درین زمانه بچو کسان نایاب اند که با وجود فراغت تلوث دنیا بدل پاکدامن میباشند

غم دین خود که غم دین است همه غما سر و ترازین است

و با بخت خود باید گفت و طریق پاس انفس باید فمانید که برین شغل مداومت دارد بسبب
بیماری زیاده عبادت بدنی را متخل نتواند شد بقدری فرض و سنت بر همین شغل وقایع گذشته
باشد یعنی و میگوید درون بیالامی آید دران خیال لفظ الله دارند و نفسیکه اندرون میرود دران
خیال لفظ هو لمجاظ اشیعنی که اندرون و برون من الله است و بسرع در خانه اگر کس است
یکمرتب پس است غالب که در صحبت شریک هم خدا شاس شده باشد نسخه های که گفتیر
فرستاده است آنرا اکثر بطلان داشته باشد خصوصاً مقالات صوفیه را که این یک کتاب بجای
صد کتاب است درین زمانه درویشان و صوفیان نایاب اکثر بصورت درویشان مخرب
طریق اند پس وصیت ایشان عذر باید کرد و کتب این قوم مدد و معاون خود باید داشت که در
مطالعه کتب تصوف خیل فواید است درین ایام اینجا چهره کتاب مستطاب در رفر که کلام
معجز نظام حضرت عیدنا امیر المومنین علی مرتضی است کرم الله وجهه میشود عجیب و غریب کلام است
تعلق از دیدن دارد شاید نزد آن برادر هم باشد باقی تحریر خیریت است و السلام

مکتوب سوم در بیان محبت داشتن با پیران سلسله و تعریف مرید حقیقی و
رسمی و مطالب دیگر

محب فقر قدردان درویشان اسن لاخوان امیر عاشق علی خان بهادر سلمه الله تعالی
من المکر و هات از فقیر بچران خاکپای قلندران تراب علی بعد از سلام و اشتیاق تمام مطالعه
فرمایند آنچه از مشاهد بر رخ حضرت مرشد خود علی الدوام و همراه آن مدام دیدن صورت
عم و برادر را نوشته اند راست باشد که این هر دو صاحبان چنانکه در اینجا مقبول حضرت علی

بودند در آن عالم نیز خواهند بود شمار از طفولیت بسکه عقیدت و محبت با ایشان بوده است چرا
نه در خواب همیشه بنظر آیند مرا برین دید و فصد شما غبطه می آید

من کیستم اندر چه شمارم چه کنم	تا بهر هی سگانش باشد هوسم
در قافله که دست دامنم ز ستم	این بسکه رسد ز دور بانگ جوسم

خدا شمار را درین مشاهده برکت دهد شکر باید کرد هر چه شمار را ازین دو بزرگان رسیده است
بر آن عمل دارند و فقیر را هم از آن مطلع سازند دیگر آنچه مرا از حضرت رسیده است هر که طالب
شود بتعلیم او حاضر ام گویم از حال خود شرم می آید که خود نصیحت بدینچرا نصیحت لیکن حبیب
حکم پیران دریغ ندارم و اینکه نوشته اند که مرا با حضرت محبوب سبحانی و حضرت معروف کرخی
و حضرت عمری مطلق و حضرت آثم علی موسی رضا و حضرت شاه باسط علی قلندر قدس سرهم چه
مناسبت است که هرگاه حال این بزرگان می بینم گریه مستولی میشود و در دل انشراح عظیم
پیدا میشود که هیچ انشراح بدان نماند چه سبب است که با وجود این بارگنا بان این لذت
حاصل است برادر من درین تعجب چیست آن بزرگان همه پیران سلسله شما اند چه شمار را با حضرت
محبت نفاذ این نشان مقبولیت و خوبی استعداد شما است خدا روز بروز ترقی دهد در حق شما
حضرت والد من میفرمودند که این طفل استعداد خوب دارد مرا از همین است انشاء الله تعالی
خوشتر شما هم با این حضرات خواهد شد خاطر جمع دارند امری مع من احب و شامست اعمال جوارح
هرگز حاجب کیفیات قلب نمیشود که معامله جوارح دیگر است کارخانه دل دیگر در دنیا از حال آن بی خبر

ما درون را بستیم و حال را	ما برون را بستیم و قال را
---------------------------	---------------------------

مگر نشنیده اید که کافر حضرت پیغمبر صلعم را بسیار دوست میداشت چون کسی بمردم میگفتند

عنه متونی دوم محرم سنه دو صد و نود و بیست و هفتم یا بستم محرم سنه یکصد و شصت و پنج مزار در بغداد ۱۲
عنه متونی سوم رمضان روز شنبه سنه دو صد و پنجاه و سه و نود و بیست و هفتم یا بستم محرم سنه دو صد و پنجاه و سه مزار در بغداد ۱۲
عنه متولید از هم هیچ الاثر در هیچ چیز یکصد و پنجاه و سه و نود و بیست و هفتم یا بستم محرم سنه دو صد و شصت و پنج مزار در بغداد ۱۲
سنه دو صد و سه مزار در مشهد مقدس طوس ۱۱

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی - اگر در نصیب دست شاید باز درست گردد و درین باب ناچارم
 نصیحت کر کنم شنوایی نمی یابم حضرت شاه مجاقلند در قدس سره در مکتوب بے بشیخ عبدالرسول کچندی
 نوشته اند که برادر هر طالب که پیش تو آید در تربیت او تصور کن باقی سعادت و شقاوت بدست
 تو نیست پیگیران نتوانستند که مردود ادلی را مقبول گردانند پیران که توانند که مجاوران زلی
 را وصول گردانند پیغمبر معلّم با این دلیل نتوانست که ابو جہل را برادر راست آورد کسیکه دولت
 قبول دیر در ادلی رفته است بصحبت من تو ظاهر خواهد شد و ما تو از ان نیکنام خواهیم شد والا خیر
 مع بر رسولان بلاغ باشد پس غرض مرید صادق کامل در هزاران سیکه و در میشود نه همه از
 سلف تا خلف همچین دیده و شنیده میشود درین مقام جاسے تعجب نیست شیخ از شیخ طلب
 مریدی کرد و در جواب گفت اینجا اگر پیرو خواهند بسیار اندام مرید پیدا میشود تحقیق این مقام
 در کتاب شرائط الوسائط تفصیل نوشته ام و حضرت شاه مجاقلند مرید را دو قسم نوشته اند سیکه
 حقیقی و دوم مجازی مرید حقیقی آنست که قولاً و فعلاً و قلباً تابع پیر باشد و مجازی آنست
 که قولاً و فعلاً متابعت پیر کند اگر چه قلباً و قالماً از دست می نیاید حال سابق چنین بود درین
 زمان هر دو قسم مفقود اگر اسیاناً کسی مرید میشود خالی ازین نباشد یا تبرکاً و رسماً باشد که آباد اجداد
 می مرید کسی بودند هم مرید شوم شاید نجات را وسیله گردد یا بتوقع دنیا شود که بدست پیر
 نان و نفقه میسر یابد خواه پیر از نزد خود سلوک خواهد کرد یا از امیری که خادم می باشد سفارش
 روزگار کرده خواهد داد چنانچه در عهد حضرت آدم مردم کثیر مرید شدند بتوقع سفارش مہاراجہ
 ملکیت رسل و غیره یا خیال دین دنیا بچ نباشد و چنانکه کسان را دیده خود ہم بے تامل
 مرید کسی میشوند و از حقیقت و منافع مریدی هرگز خبر ندارند مثل کوران که در چاه می افتند
 یا طفل بے شعور اندیا زن ناقص العقل که در اندک شصده متعجب شده مرید میشوند پس سلسلے
 برادر پیچ کسان را چه اعتبار است اکثر مردم درین زمانہ ہمین قسم میباشند و فقیر را با چنین مریدان
 سابقه بسیار است چرا ازین مردم توقع ادب و خدمت و اہمیت و محبت و صلاحیت دارم

از ایشان ہمین قدر پس است کہ بے وجہ بظاہر بدخواہند گفت بہر حال از بیگانگان اجنبیان
بہتر اند درین باب زیادہ نمی توانم نوشت کہ در فرستہ سیاہ شود حق تعالی آن برادر را راج
و صادق آفریدہ است ہر کس را موافق خود قیاس نکند و نا اہلان را معذور دارد درین زمانہ
نصیحت را کسی شنود نیست ہر گاہ کہ در اندک امر خلافت طبع خود پسر یا پدر و برادر یا برادر خوا
میشود ہرگز نظر بر اتحاد و پرورش و سلوک و نمیکند پس پیر را کہ ہیچ خصوصیت ذاتی جز دوست
بردست نہادن با ہم نیست اگر در امر سے پیر خلافت سے نماید شجرہ بر سے اوزند و راہ خود

گیر و نغوخذ باللہ من شر و انفسنا و من سیات اعمالنا من یدای اللہ فلا مضل لہ
و من یضللہ فلا ہادی لہ در کتاب بے دیدہ ام کہ بزرگسے فرمود کہ من از چہا و صد سخن بزرگان
چہا سخن چیدہ ام کہ ہمہ را کافی و جامع باشد و از ان برسے یاد گاری باید و دوازتن فراموش گاری
را شاید قسم اول خدا را ہمیشہ یاد دار و مومت را ہمیشہ یاد دارد و قسم دوم آنکہ خود با ہر کہ احسان کند
نیکی آنرا فراموش سازد و ہرگز یاد نیارد اگر با سے کے خلافت و بدی کردہ باشد از و سے
بیاد نیارد و سیانیا گرداند سبحان اللہ این چار سخن جامع جمیع مراتب ولایت و سعادت است
و چند اوران دیگر میرسد کہ گاہے بطور زاد المسافرین نظم کردہ بودم نوبت با تمام نہ رسید
ہر چیز یکہ اذتالیفات فقیر نزد ایشان خواهد ماند یادگار خواهد بود سہ

نوشتہ بماند سیم بر سفید	نویسنده را نیست فردا امید
-------------------------	---------------------------

زیادہ بجز اشتیاق ملاقات چہ نویسم حق تعالی ما را و شما را و جمیع مسلمانان را عاقبت
بخیر گرداند فقط

سلطہ پناہی جویم بخدا از بدیہا سے ذات خود و از بدیہا سے اعمال خود ہر کہ اہدایت کند خدا پس نیست گمراہ کنندہ کے
اور ادا آن را کہ گمراہ کرد ادب سے اہدایت کنندہ نیست اورا ۱۲

عہ مراد ازین شہری اصل المعارف است در بیان مقامات عشرہ طہارت کہ حضرت ایشان نظم فرمودہ بودند و ازین شہری
دوسہ بار مکتوب گشتہ احوال نادر الوجود است ۱۳

مکتوب چهارم در بیان طریقه ذکر نفی اثبات طریقه پاسبان نفاس و فرق آن و فضیلت سلسله قادریه بر دیگر سلاسل و تعریف قطب الارشاد و فوائد مشرعیات و اقسام ربط سلسله مشایخ

برادر صاحب حسن الاخوان قدردان درویشان امیر عاشق علیخان بهادر سلامت از
فیض ربیع در هیچ بعد از اسلام و اشتیاق تمام مطالعه فرمایند کاتبه محبت انگیز در عالم انتظار رسید
جهان جهان راحت بدل رسانید مضامین فکر کمال و عجز و شکستگی حال شما معلوم شد الحمد لله
علی ذلک این نعمت است بزرگ که درین عمر خدا شما را بخشیده است ظاهر است که نفس و
شیطان و خلق هر سه مانع سلوک اند درین زمانه کم کسی از اینها نجات دارد بلکه غفلت را هم
کسی بدنی ندارد سعادت ازلی است که شما را ازین غفلت آگاه کرده و خجالت بر روی کار می آید
همین ندامت عاجزی شما سبب حصول مقصد و قبولیت حضرت معبود خواهد شد هر بنده نصیه
را باید که خود را عاصی و قاصر در عبادت مولی یا بدهرگاه که بندگان کاملین و عارفین کاملین با وجود
در سلب حقوق عبودیت و کمال علم معرفت بجز ما عبدنا لا اله الا حق عبادتک و ما عوفنا الا حق
معون فتک حریم بر زبان نمی آورند پس ما و شما را که می پرسد و در چه شماریم شخصی از امام جعفر صادق
علیه السلام پرسید که مسلمانی چیست و مسلمان کیست فرمود مسلمان فی در کتاب و مسلمانان در گور
حال آنوقت چنان بود و حال این وقت چنین که تمام عالم پر از شر و فساد و هر طرف از کفر و غفلت
داد پیدا است در چنین وقت اگر کسی را اندک هم خوف عاقبت و طلب سعادت پیدا شود

سلسله عبادت کردیم ترا حق عبادت تو ده شناختم ترا حق شناخت تو ۱۱

سلسله متولد هجدهم ربیع الاول روز دوشنبه سنه هشتاد و سه و متوفی پانزدهم حجب روز دوشنبه سنه یکصد و چهل و نه است و زیاده
بعینه شانزدهم شوال سنه یکصد و چهل و نه عمر شریف شصت و یک سال و نهمین سال از در حجت البقیع ۱۲

آفرین برے بایگفت و اندک را بسیار باید شمرد و مرار و عجز و شکستگی ایشان غبطه می آید که با وجود
 اهل دولت فراغت اند دل از دنیا سیر و سرور دارند و از ناکر داری خود پرور و اگر خدا تو به نصیب
 ایشان کرده است همه نعمت آن بختان نصیب خواهد کرد و التوبة ندم غم ماضی مخورید خوشحال
 باشید مگر برکات پیران است که شما درین ایام پیری بدولت علم و عرفان جوان بخت شداید شکستگی
 دل کیفیت است عجیب و جز شکسته می نگیرد فضل شاه - بخدا که دے تعالی این شکستگی را بسیار
 دوست میدارد که میگوید انا عند المنكسة قلوبهم لا جلی هیچ چیز شکسته نیکو نباشد الا دل
 هر قدر که شکسته گردد در دست تو شود و فهم تو حید و جودی که بالفعل حاصل شما است همین مشرب
 پیشوایان ما است حضرت الدم میفرمودند عجب دارم از اهلای نقشبندی که میگویند مع اول ما
 آخر هر منتهی است - تمیذانند که در مشرب قلندر صیت بختدیان این خاندان اول مشق این
 مشغولی است که مع من نیم و الله یار ان من نیم - حق است که بصورت عالم ظاهر است غیرت
 محض اعتبار است وجود حق است که در وجود ما ساریست پس هر قدر که آن برادر را آگاهی از
 غفلت میسر آید فینیت شمارند و اوقات را صرف عبادت بدنی و قلبی دارند نماز را تعدیل رکعات
 و حضور شرط است و آن اینکه وقت خواندن نماز مشا بهره دارند که در حضوری مولی دست بسته
 ایستاده ام و دے را می بینم و گرده دے مرا می بیند این ملاحظه را در اصطلاح صوفیه نسبت احسان
 می نامند و صحابه و قراء محدثین و اسلاف شما را همین نسبت خاص موردی بود و از همین نسبت
 اشاره است در حدیث اعتبد ربك كأنك تراه و در همین نماز معراج مومنان است اگر شرح
 آن کنم کتابی شود و عرض بعد از دے فراغت بر دے ذکر هم وقت مقرر باید داشت وقت
 فرصت و تخلیه طریقه اش اینست که در مکانی غالی و خلوت با وضو متوجه قبله شده صورت
 مرشد را بطرف راست خود قائم کرده بکلیه دوزانو بنشیند و سه بار استغفار گفته شروع در ذکر
لا اله الا الله کند که آنرا نفی و اثبات گویند بدین طریق که هر دو دست بر هر دوزانو نهاده
 سه توبه بپایانی است ۱۱ سه من نزد او شام که قلب شان بسبب من شکسته اند ۱۲ عبادت کن پروردگار خود را گو یا که می بینی او را ۱۳

سرانجامات فرود آورده لفظ لا را از نافات تا ام الدماغ بکشید و سر را لفظ لا گویند از فرو
 به بالا رسانید بعد از رخ بکفت راست کرده لفظ اله گویند مقابل کفت بند سر گردانیده بطرف
 چپ رخ آورده بر دل لفظ لا الهه را ضرب می‌دهند هر بار که کنی و همچنین کنید و هم مرتبه یکبار لفظ
 محمد رسول الله بعد لفظ لا الهه است گویند همین ترکیب زده بار تا صد بار و از صد تا هزار
 برسانید مگر در وقت لا تصور نفی معبود و مقصود و موجود و غیر حق کنید و بوقت لا الهه تصور
 اثبات معبودیت و مقصودیت و موجودیت حق کنید در دل خود اما مبتدی را باید که بجای
 اله معنی معبود خیال کند و متوسط از اله معنی مقصود خیال کند و منتهی معنی موجود پیدا در دیک
 ذکر در یکدم نماید و شوق حبس هم حاصل کند چون خوب شوق حبس هم خواهد شد در یکدم چند
 بار ذکر کرده خواهد شد تا وقتیکه طاقت دلالت یا بد کرده باشد چون مانده شود فقط متوجه
 بطرف قلب شده محاذ کیفیت حاصل آن در دل داشته باشد و نیز ذکر بدو نوع است یکی هجر
 دوم خفی چون با و از بلند گوید هر باشد آهسته گوید خفی باشد نوعیکه آسان باشد بعد از دیگر
 هجر می موجب شوق و گرمی است و طریق پاس انفاس نیست که در دم بیرونی لا اله
 و در دم اندرونی لا الهه از دل گوید که در خاندان قلندر یه همچنین است و هیچ شغل به
 یاد حق سهل تر از این نیست که در شستن و رفتن و خنثی همه وقت میسر آید فقط خوشی و توبه
 شرط است و باقی هیچ نه روزی از حضرت والد خود سوال کردم که مرا طریق سهل برآید
 یا دحق از شاد فرمایید فرمودند پاس انفاس چنانچه از همین ذکر اشاره کرده است فقیر در غزل خود

پاس انفاس است آه سهل بهر یاد حق | ذکر بهر میگویم هر دم هر نفس شایسته برآید

و طریق ذکر کوفه این ذکر هم از حضرت والد هم رسیده است که آنرا خلوت شرط است و حضرت مخدوم
 ما را نیز همین دو ذکر از مرشد خود رسیده است که بیانش نیست که حضرت سید حافظ ابراهیم حضرت

علیه السلام مراد ازین مخدوم نظام الدین قاری قادی سرفراز شیخ بیکه و شاه بیکاری کاگروی اند ۱۱

علیه السلام ابتدای قادی پیر و مرشد حضرت مخدوم ۱۲

مخدوم فرمودند که تعلیم افکار و اشتغال بطلالان بدین گونه قرار دهد و اوقات ذکر بدین گونه
قرار نماید که وقت اول از دو گهری شب باقی مانده تا چهار گهری روز برآمده مشغول بذكر
باشد و وقت دیگر بعد از مغرب تا فراغ نماز عشا بهین روش مقید شده بملاحظه نفی از ماسوا و
اثبات هستی حق مستعد و سرگرم ماند تا وقتی که غشاوه اشقیقت از میان بردارند و نور حق از
انوار معرفتش بر روی کار آید آن زمان ذکر پاس انفاس بطالب آگهی دهد و آن ذکر
مبارک الله است جل جلاله باین صورت که بوقت در آمدن نفس اندرونی لفظ هو گفته شود
و به بر آمدن نفس بیرونی لفظ الله بر زبان دل در آید و گاهی نفس را طول دهد که آنرا حسینم
گویند بابت احوال از ده تا یکصد و دو صد بار و انتهائش آن از مائه تا الهوت رساند و فوائد این
هر قدر که بتجرب اکابر جذب و سلوک درآمده تجریر نماید که این مقدمه کتاب قلب است کتابت
ظاهر را اصلا در آن راه نیست و طے منازل این راه مشروط بذكر داشته اند کسی که از این راه
سلامت در گذشت بمنزل مقصود خود رسیده فقط بواسطه کثرت ذکر رسیده و طریق ذکر بهین دو
طریق است که بابت طے حال نفی و اثبات و آخر کار پاس انفاس است پس ستم برادر این
را خوب یاد دارند و عمل آرند که مراهم از والد خود بهم چنین رسیده است سابق که طریقه پاس انفاس
نوشته ام قلندریه است و این قادر بر یقین است که شمار لذت بخش که شوق دارند و استعدادی
نیک یافتند اکنون تا سفت بر اوقات نگذرد و زندگی باقی را غنیمت شمارند و صرف عبادت
دارند انشاء الله تعالی عاقبت شما بخیر خواهد شد در اندک توجبه بسوسه مرشد فیضیا خواهد شد
سلسله شما زبردست است که بحضرت غوث الاعظم قدس سره میرسد اگر چه سلسله بسیج
اولیای کامل موصول بجن اندیکین این خاندان عالیشان را شانه دیگر است که خود
فرموده اند که مرا مکشوف شده است که هر که داخل سلسله ما تا قیامت خواهد بود و دوسه را
من شفاعت خواهم کرد و نجات می خواهد شد
در قصیده غوثیه است

مخدوم فرمودند که تعلیم افکار و اشتغال بطلالان بدین گونه قرار دهد و اوقات ذکر بدین گونه
قرار نماید که وقت اول از دو گهری شب باقی مانده تا چهار گهری روز برآمده مشغول بذكر
باشد و وقت دیگر بعد از مغرب تا فراغ نماز عشا بهین روش مقید شده بملاحظه نفی از ماسوا و
اثبات هستی حق مستعد و سرگرم ماند تا وقتی که غشاوه اشقیقت از میان بردارند و نور حق از
انوار معرفتش بر روی کار آید آن زمان ذکر پاس انفاس بطالب آگهی دهد و آن ذکر
مبارک الله است جل جلاله باین صورت که بوقت در آمدن نفس اندرونی لفظ هو گفته شود
و به بر آمدن نفس بیرونی لفظ الله بر زبان دل در آید و گاهی نفس را طول دهد که آنرا حسینم
گویند بابت احوال از ده تا یکصد و دو صد بار و انتهائش آن از مائه تا الهوت رساند و فوائد این
هر قدر که بتجرب اکابر جذب و سلوک درآمده بتجرب نیاید که این مقدمه کتاب قلب است کتابت
ظاهر را اصلا در آن راه نیست و طے منازل این راه مشروط بذكر داشته اند کسی که از این راه
سلامت در گذشت بمنزل مقصود خود رسیده فقط بواسطه کثرت ذکر رسیده و طریق ذکر بهین دو
طریق است که بابت طے حال نفی و اثبات و آخر کار پاس انفاس است پس ستم برادر این
را خوب یاد دارند و عمل آرند که مراهم از والد خود بهم چنین رسیده است سابق که طریقه پاس انفاس
نوشته ام قلندریه است و این قادر بر یقین است که شمار لذت بخش که شوق دارند و استعدادی
نیک یافتند اکنون تا سفت بر اوقات نگذرد و زندگی باقی را غنیمت شمارند و صرف عبادت
دارند انشاء الله تعالی عاقبت شما بنجر خواهد شد در اندک توجبه بسوسه مرشد فیضیا خواهد شد
سلسله شما زبردست است که بحضرت غوث الاعظم قدس سره میرسد اگر چه سلسله بسیج
اولیای کامل موصول بجن اندیکین این خاندان عالیشان را شانه دیگر است که خود
فرموده اند که مرا مکشوف شده است که هر که داخل سلسله ما تا قیامت خواهد بود و دوسه را
من شفاعت خواهم کرد و نجات می خواهد شد
در قصیده غوثیه است

کے این نکتہ ہم یاد دارند ہمہ ایشان کہ درین وقت قصد بیعت فقیر کرد و در سلسلہ قادریہ بحریر
خود را اگر رقم و تامل نکردم کہ درین وقت درین امر توقف نشاید کہ در کار غیر تعجیل باید۔
درین زمانہ اکثر مردم از نعمت بیعت محروم میباشند و قدر بیعت نمیدانند نزد بعض مشائخ
بیعت فرض است و اگر نہ واجب مستحسن نقل است کہ در عهد حضرت شاہ عثمان لکنوی شخصے
بر سرش می جنبید در جنازہ خبر بحضرت ایشان رسید فرمودند کہ اشارہ میکند کہ من بیعت نکردم
مارثان او پیش آنحضرت آوردند آنحضرت کلاه خود بر سرش نهادند فوراً سر از جنبیدن باز
ماند و در باب مشروعیت و ضرورت و فوائد بیعت فقیر بشرح و بسط تمام در کتاب بنام دلچسپیت
نوشته است درینجا دو ہار فائدہ از ان نوشتن مناسب فتاد اندامی نویسم باید دانست کہ
از فوائد بیعت کیے است کہ در وقت بیعت مرید توبہ از جمیع گناہان میکند و التائب
من الذنب مکن لا ذنب لہ چون مرید در ارادت و توبہ مستقیم آید ہر گناہی کہ قبل از ان
کرده بود از ان مآخوذ نخواہد شد بسبب این توبہ پس خلق را باید کہ برگناہان ماضی او عیب نگیرد
کہے از گناہان ماضی پاک شدہ است دوم آنکہ در حق بے پیرہ وارد است من لا یستغفر
لہ ففیضہ الشیطان چون سراج الدین بدایونی از سلطان المشائخ درین باب پرسیدے
گفت این قول مشائخ است بعدہ فرمود کہ درویشے کامل ہر گز ادیسے کہ پیوند با کسی ندارد
گفتے کہ این کس در پلہ کسی نہ بستہ است درین میان میرسن دہوی سوال کرد کہ معنی آن چیست
فرمود ہر کہ با پیر پیوند میکند ہر چہ از بے بوجہ دی آید فردے قیامت اعمال او را بر پلہ پیر
اونہند و از او پرسند بعدہ فرمودند کہ خود را بر پلہ کسی بستن بستن است از عذاب نیا و آخرت
نقل است کہ در ہمایہ خواجہ عین الدین چشتی در اجمیر مرے از مریدان خواجہ عثمان ہارونی بود کہ

سلہ کیکہ اورا شیخ بست پس شیخ بے شیطان است ۱۷ متونی بست سوم صفر ششم دزد و بیستے سلہ مزار در لکنؤ ۱۲
۵۵ متونی سہ ہفت صد و ہجاء و ہشت ہجری مزار در بنگالہ ۱۲
۵۵ متولد سنہ پنج صد و سی و ہشت و متونی سہ شش صد و سی و دو یا سہ صد و دو و پنج سال مزار در اجیر
۵۵ متونی سہ شش صد و ہشت ہجری مقتدر ہم شوال مزار در کہ منظر ۱۲

مرد خوابه صاحب همراه جنازه تا گور رفتند چون مردم دفن کرده باز رفتند خوابه بر قبرش مراقب
نشست زمانی نگذشت که رنگ خوابه زرد شد بهر آن ساعت باز بحال شد سبک آن کسی
پرسید فرمود خود را بر پله کسب بستن نیکو چیز است و قتی که این را در گور کردند ملائکه عذاب پدیدند
به در آن میان پیر من حاضر آمد و پانچ بر روی فرشتگان زد و گفت برین عذاب مکنید که مرید
من است فرشتگان را حکم شد که از خوابه بگویند که این کس بر غلات تو بوده است فرمود راست
است اما خود را به پله من بسته است پس فرشتگان را حکم شد که دست از مرید خوابه باز دارند و بگو
سپارید که من او را بدو بخشیدم پس بلا شبهه پیران شافع مریدان خود میشوند اگر خود کامل نباشند
پیران پیر ایشان بوده باشند درین مقامات حکایات بسیار بود خوشتر و اسلام فقط -

مکتوب پنجم در بیان ضرورت مرشد در سلوک و فوائد صحبت مرشد ذکر مسئله وحدت وجود و فرق وجود و شهود و اقسام توحید

محب فقر مقبول حق برادر صاحب عزیز دل جامع خرمیاش عاقلین عابدان بهادر سلامت
از فقیر حقیر بعد از دعا های خیر کثیر و حصول مدد های مافی الضمیر کثرت غا طر باد احوال که تا تحریر
خیریت فقیر مع والبتگان حاصل و خیریت ایشان مطلوب محبت نامر بهر دست شیخ نجیب شد
رسید خوشوقت گردانید آنچه از شوق و ذوق خود بطرف تصوف نوشته اند اللهم زد ولا تنقص
صحت فهم و عقل است که قدر دان پیر و صوفیه صافی اند در مقتاد و دولت فرقه ناجیه همین است
که این فرقه را با کس نزاع و جدال نیست خوابه غور میفرمایند بے سید هر فرقه با فرقه دیگر در نزاع
و جدال است الا اهل وحدت که بے باهمه یکے است گو کسے با بے موافق نیست پس مطالع کتب
این فرقه بسیار مفید است در طریقت کلام حضرت حجت الاسلام مثل کیمیای سعادت منہاج العابدین
و زاد الاخرت و در حقائق کلام حضرت شیخ محی الدین ابن عربی در فنا و نیستی کلام حضرت غوث
الاشقین رضی الله عنه که حضرت دالہ ماجد قدس سره در تصوف تصانیف همین سبب بزرگان را

بسیار پسند میکردند و میفرمودند که کلام ایشان سالک را مفید است فقیر کتابی در اقوال صوفیه جمع کرده است مسمی به مقالات صوفیه این یک کتاب کافیت اگر منظور باشد بر خردار
 امیر حسن بسمل را بنویسد که نقل آن کنانیده نزد شمار سازد آنرا در مطالعه داشته باشید و از دیدن
 بسیار کتب مختلف طبیعت پریشان میشود هر کس موافق خود سخنی میگوید طالب حق را همین
 قدر باید که بر طریق اهل سنت و جماعت بوده مشغول بذكر و فکر باشد و اوقات عمر بذر و
 فکر صرف نماید

لنگ لوک و خفته شکل و بے ادب	سوسه اومی غنیز او را می طلب
-----------------------------	-----------------------------

لیکن درین راه مرشد شرط است تا وقتیکه مرشد رو بر روی خود سلوک نکند از نفس و شیطان
 ایمنی نیست که از راه می برند قائلین این از کتاب منہاج العابدین باید دریافت و از درس
 کتب پنج میشود آنچه از محبت مرشد میشود چنانچه شاه عاشق الله مرحوم که از یاران حضرت شالوم
 بودند می گفتند که من همراه حضرت صاحب قیامه در دگره رفته بجنور حضرت شاه باسط علی
 قلندر بودم فرمودند که ای فقیر عارف بالله از تومی پرسم که اگر ترا کتابی در بخت طعام بدست
 آید تو آن را دیده طعام ندی و خوب چنانکه در آن نوشته است میتوانی بخت عرض کردم نه
 فرمودند اگر چند ساعت صحبت با درجی باشی و بچشم خود بختن طعامها به منی بعد میتوانی بخت
 عرض کردم آری فرمودند پس همچنین است صحبت استاد بر و بخدمت عارف بالله بگذار و
 بلدی مکن که آتش تیز دیگر را می شکنند آهسته آهسته بختن خواهی شد پس صحبت استاد درین کار
 ضروری است استاد گما جاسه حسرت است که در حضور پیر قدر و شوق نمیشود بعد حسرت
 می آید لیکن چه باید کرد و هر روز هندی حسب حال یادی آید

چو لیا مور می میلی بھمی دھو یا چھا نڈا گا نون	آسے دن گوسنے کے کا پھر گھر جاؤن
---	---------------------------------

سے متری بست و ہنم رمضان سنہ یک ہزار و دھند و شمسیت دوسرے قبر در گلہ ۱۲

محکم متوفی چارم رمضان روز یکشنبہ سنہ یک ہزار و دھند و بست و یک ہزار و کا کہری تگر بھر لیف قریب زمینہ سید ۱۲

انچه معنیش سخیال فقیری آید اینست مراد از چوکیا اعمال است که لباس روح میشود یعنی قائل
وقت پیری نمیدهد میگوید که اعمال من ناقص اند و مویا که مراد از مرشد و سیت ازین عالم
انتقال کرده است و وقت مرگ رسید پس بچه لباس آنجا روم چون معامله اینست پس شبیه
روز صرف اوقات در کار نیک باید کرد و دنیا را بجا صرف باید کرد حقوق الله و حقوق العباد
که از ایشان متعلق باشند را باید کرد و جوارج را در عبادت شبانه روزی بقدر طاقت صرف
باید کرد و دل را در یاد حق مصروف باید داشت خواه بصورت خواه بمشاهده و تصور و حدث بود
مفیدتر است از همه تصورات باید دانست که حق درون و برون من ساری است چنانچه گل
در کوزه که کوزه اعتبار محض است مورد نوعیه را کوزه میگویند در حقیقت همه گل است کوزه جزئی نام
اینست چنانچه حضرت شاه باسط علی قلندر در ششوی خود میفرماید سه

اکن بدین گونه تصور مبدم | من نیم یار است از مر تا دم

پس این تصور کافی است و مسئله و مدت وجود حق است همه یونان برین رشته اند که سکن دین
زمره شهودی بودند که ابو الحسن خرقانی دوم ملار الدوله سنانی سوم مجرد الف ثانی باقی
حضرات هر فاندان همین مشرب عالی داشتند و حسب حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه بنابر است
که هم از اولاد آنحضرت ام و هم سلسله مشایخ ولایت ما بآنحضرت میرسد چگونه مرا حسب جناب
نباشد شما در تعصب مذاهب گرفتار نباشد و تحقیق بسیار از کتب نباید کرد و انچه مذاهب حنفیه
است بران باشند باقی صرف در کار حق نمایند و نه حضرت الهی را پیر و مرشد خود پیریدند
که اگر حکم شود من تحقیق حدیث و غیره نمایم فرمودند چه حاصل بنوعیکه از دایه شستن دست و پا
ویده بر همان طریق باش و باقی در یاد حق صرف کن که طالب التفات باین قسم نباید کردن
که مقصود من دیگر است قول مر تقوی است العلم نقطة کلها الجهال و این نقطة علم معرفت

سلسله العلم نقطة است که افزوده اندیشه را با بلان ۱۲ مراد ازین ششوی کشف الزور است ۱۲

علم متولد نمیشود بنیجاه و دو و متونی و پنجم روز شنبه سه چهارصد و بیست و پنج درت عمر بنفاد و سه هزار در خرقان ۱۳

حق است که بنده را بیاورد که نسبت خود را که با مولی است بشناسد پس بران ساقست گردد یعنی بداند
که من جزئی از اجزای کل هستم تمام عالم را همچنین داند چنانچه بزرگ فرموده است

حق جان جهانست و جهان جمله بدن	ارواح و ملائکه و اسرار این حق
افلاک و عناصر و مواسید اعضا	توحید بود بهین و باقی همه حق

سے برادر توحید کو چه تنگ است و شریعت شاہراہ در کوچه تنگ ہر یک را گذر نباشد و در حق
جز خواص نتوان رفت و در شاہراہ ہمہ کس می تواند رفت پس نصید توحید بسیار مشکل است اکثرے
در توحید متحد شدہ اند و ترک شریعت کردہ اند کہے را کہ بر شریعت استقامت بودے را موحید
می توان گفت حضرت حسین بن منصور رملی با وجودیکہ انا الحق می گفت ہر روز پانصد رکعت نماز
نفل دایم کرد شخصے پرسید چون شما خود حق انید پس عبادت برے کیست فرمود کہ عبادت خود میکنم
یعنی در مرتبہ اطلاق معبودم و در مرتبہ تقید عابدہ مثل محمدان کہ ہمہ حق میگویند و از شرع منحرف اند
پس بہتر ہمین است کہ بر شرع مستعد باشد و بر عبادت حریص و از معصیت و خلاف شرع محترز
باشد و توحید دو قسم است یکے حالی و یکے قالی حالی آنکہ در تمام عالم یک وجود بیند و ہمہ صفات
و افعال را نسبت بحق کند یعنی بیچ موجودے را غیر حق چندار دہر افعلی و صفاتی کہ از عالم صادر شود
بحق نسبت کند و نشان آنست کہ اگر کہے باے بدی کند از بے آزرہ نشود و اند کہ حق کردہ است

ہنوز اندکے شرک پوشیدہ است	کہ دیرم بیا زرد و عمرم بخت
---------------------------	----------------------------

و اگر کہے باے سلوک نماید داند کہ از حق است بہ بندہ نسبت ندہد اگر چنین فہم و حال ندارد
در توحید کاذب است کہ التوحید اسقاط الالہیاتیات این مسئلہ دقیق است حضرت والد
ما قدس سرہ میفرمودند کہ علم و فہمید توحید پس مشکل است مدے باید کہ بہ صحبت استاد کامل
و محقق گذارد غرض در سلوک بے پیر و استاد گذارہ نیست

صحبت مردان اگر یک ساعت است	بہتر از صد غلویت و صد طاعت است
----------------------------	--------------------------------

سے توحید ساقط کردن نسبتہ را گویند ۱۲

<p>هست پس پر آفت و خوف و خطر در سر عیان درین صحرا مرد در همه کاسه پناه آمد ترا</p>	<p>پیرا بگزین که بے پیر این سفر پیر باید راه را تنها مرد پیر مالا بد براه آمد ترا</p>
<p>درین زمانه نه پیران اند نه مریدان بزرگ از بزرگ دیگر درخواست مریدی کرده است گفت اگر هر خواهی بفرستم مرید ناپیدا است هر گاه که در نوقت مرید صادق نایاب بود پس در نوقت معلوم و چون درین زمانه مرید رسمی هم کیاب است پس مرید حقیقی کجا و همچنان حال پیران است در اوصاف پیران و مریدان کتابی نوشته ام مسمی بشرائط الوسا ئط شاید جزئی از آن نزد بر خور دار علی حسین باشد باید دید غرض درین باب چه گویم و چه نویسم خدا شهادت دهد مرشد خود را یا نکنید و متوجه برو عانیت شوید ان شاء الله تعالی فیضیاب خواهید شد بالفعل همین قدر بر سر نجات کافی است که از عبادت مالی که زکوة و صدقه است قاصر نباشید و از عبادت بدنی که صوم و صلوة و فرائض و نوافل است قاصر نشوید و همیشه خود را عاصی و گنهگار پندارشته باشید و بروقت فرصت بزرگ و فکر گذرانید من طلب حبل فوج خدا اگر شما را طلب صحیح داده است ره بجای خواهید برد و محروم ازین دولت نخواهید ماند بسا سخن است که تعلق از مشافهه دار و مقلدم نه محقق آنچه از دال خود دیده و شنیده ام اگر چه بران عامل نیستم مگر بدولت صحبت آنحضرت این قدر علم دارم که در نیک و بد امتیاز میتوانم کرد زیاده ازین چه نویسم حق تعالی ما را و</p>	
<p>شما و جمیع برادران مسلمانان را هدایت دهد و عاقبت بخیر کند والسلام فقط</p>	
<p>سلام بر کس که طلب کرد و کوشش نمود ریافت</p>	

مکتوب حضرت شاه تقی علی قلندر بنام حضرت شاه علی خیر آبادی

مکتوب اول در بیان اینکه لبس خرقه فقر بلا اجازت یا لباس شیخ درست و جایز نبود

محبت الفقرا مقبول حق برادر صاحب شاه علی احمد عرف حبیب نور شاه صاحب سلمه از فقیر
سراپا تقصیر تقی علی بعد سلام مسنون و دعاها بسمه فلان دارین واضح باد که صحیفه محبت مر قومه
۲۵ فروردی روز چهارشنبه به نهم ذی الحجه رسیده بر مندرجه آگاه ساخت الله تعالی و نور محبت
همیشه با جمیع ظاهری و باطنی درو در یافت کیفیت مزاج مردم خانه قلندر صاحب مرحوم و مغفور
و قبول کردن شان تجویز فقیر باعث کمال خرمی خاطر گردید که بر بنده نواز شما فرمودند و مصلحت
وقت پنهان بوده است حال معذوری فقیر باین درجه رسیده است که تا مسجدا از خود بهزار
تکلیف می رود اگر گاهی بطلب و تنی و مزید اصرار در تقصیر کا کوری بسواری میان می رود چندان
دوران سر عارض میگردد که سخت متاخری و متالم میشود اگر گرفتار این بلا نیاید و حاضر شدن بر
آستانه مرشدان خصوصاً بتقریب تعزیت فخر دارین خود میدانست مگر حرمان ازین دولت
شاید بر علت مصلحتی باشد و نقل و حرکت از تکیه شریف درین حالت مرضی حضرات طریبات

ع ۱۵ خلف اصغر و خلیفه حضرت شاه تراست قلندر کا کوری ولادت ایشان در ماه رجب سنه یک هزار و صد و نود و هجری شمس
کتب در سیه از عم خود حضرت مولانا شاه حایت علی قلندر و از برادر بزرگ خود حضرت مولانا شاه حیدر علی قلندر و ملا محمد مستغان
کا کوری و ملا محمد عظیم امینانی خوانند بکلمه علوم ظاهری و باطنی سرآمد علماء و فقرا زمانه بودند و فائز به نعمت
سال به هفتادم رجب روز چهارشنبه سنه یک هزار و صد و نود و هجری گریزیدم از اندرون حریم دودنه والد خود بطرف مشرق است
علاوت تفصیلی در مواهب قلندر و عرض الکوثر و نفحات انجمنه باید دید ۱۲

ع ۱۶ بن حضرت شاه کبیر نور قلندر از بنابر حضرت مخدوم شیخ صدیق آبادی بودند اجازت خلافت ملاده والد خود از حضرت شاه
عبدالرحمن قلندر الشرف حاجی میان لاهور پوری و حضرت شاه تقی علی قلندر کا کوری میداشتند وفات ایشان در سنه یک هزار
و صد و نود و روز شنبه مزار در محله کاسب پنج من خلعت غیر آباد شمسینا پور است ۱۳

ع ۱۷ مراد ازین حضرت شاه عبدالرحمن قلندر الشرف حاجی میان لاهور پوری اند ۱۴

قدس الله اسرارهم نیز معلوم نمیشود والله اعلم یا سید اولیاءه و طریق جانشینی برستوریکه
معمول اینجا است و همیشه شده است بایکدیگر و تا باعث قیل و قال کس نشود که عوام از قانون
مقرر مشایخ طریقت آگاه می ندارند درین صورت همان بایکدیگر که آن برادر نوشته اند بعد
از آن صاحب سجاده را مشوره باید داد که بر سر دو چهار روز عزیمت این طرف فرمایند
تا آنچه موافق قاعده و قانون مشایخ است بجا آورده شود چرا که لبس خرقة مشایخ بر آن لباس
یا اجازت صاحب خرقة که سلسله الیاس و با حضرت صلعم ثابت و تحقیق نبود درست نیست
بند تکلیف گواهی کرده همراه آن برادر اینجا تشریف آرند تا تکمیل جمله امور بعل آید و مثال اجاز
نامه هم نوشته داده شود و آنچه از پیران طریقت امانت است تفویض آن بعل آید که هر چه در کسبه
تا گردایان است ازان سرکار است باقی خیریت است مولوی رکن الدین صاحب مضمون خط
فقیر بعد تبلیغ سلام عرض کرده شود و بجز برادران طریقت سلام خوانند از بر خور و مولوی شاه
علی اکبر سلام نیاز قبول باد فقط الرافعه محمد تقی علی ۹ ذیحجه روز چهارشنبه ۱۲۸۲

کتاب دوم در اینکه زیارت یکا بر دین باعث برکت است

محبب الفقرا مقبول حق برادریم شاه علی احمد صاحب سلمه از فقیر سرا با تقصیر تقی علی عفا الله
عنه بعد سلام مسنون و دعا های حصول مقاصد دارین واضح باد که صحیفه محبت در عین انتظار
بعد مدتی رسید باعث مسرت و رفح نگارانی خاطر شد الحمد لله علی ذلک آنچه در خصوص عزیمت
زیارت اکابر دین و پیشوایان راه حقین نوشته اند بسیار مناسب به همراه مولوی رکن الدین صاحب
النسب که حضور بی بر آستانه های بزرگان موجب فیوض برکات و توفیق است علمای دین همچنین
سفر اسفردین می نویسند بر کیفیت این عزیمت محض خیر و صلاح است از قلندر پور و جو پور و
الک آباد هر جا که خواهند حاضر شوند خصوصاً در ایام عرس که شرکت در اعراس پیران نزد اکابر شریفیه
سلام خدا دادنده است اسرار اولیای خود ۱۲

از اہم مقامات است بروقت سعادت اگر از راه کاکوری بوطن خود رسد خوب تر باشد کہ زیارت
پیران و ملاقات فقیر در ضمن آن مفت است و ضبط اوقات و حسن معاملات مولوی صاحب کہ
نوشته اند دریافته خیلے مسرت شد چه عرض از اختیار طریقہ بین اتباع شرع و ترویج دین
متین و اعلا کلمۃ الحق است ظاہر با شریعت مابطن با حقیقت باید داشت و از غفلت و استیلا
غفلت پُر مدرا باید بود کہ عمر قلیل و سفر طویل است ہر قدر کہ درین دینداری و احتیاط و ہوشیاری
گذرد دولت پائدار دارند و نتیجہ محض سعادت انکارند زیادہ چه نویسند عند الملاقات اذکار قلندریہ
ہم مولوی صاحب تعلیم کردہ خواہد شد و السلام از بخوردار مولوی شاہ علی اکبر سلام مسنون و
این خط بمطالعہ مولوی صاحب ہم رسانند فقط ۱۷۰۰ در حجب ششم

مکتوبات حضرت شاہ علی اکبر قلندر بنام مولوی حکیم حبیب علی

مکتوبات در طریقہ پاس نفاس و غسل برنخ و غیرہ

محسب الفقرا مقبول حق شفیق مطلق جامع علوم معقول و منقول جبکم اللہ من علماء الفضول
از فقیر پرہیز و تقصیر بعد دعا ہائے کثیر و تفسیر امور عسیر غلامہ تحریر اینکہ محبت نامہ لطف ختامہ
مورخہ ۲۹ شوال بتاریخ چہارم ماہ حال باین شکستہ پروردگار رسید از ہر حرفش بوسے رافت

عہ غفلت و غلیظہ یاشین حضرت شاہ حیدر علی قلندر ولادت ایشان بیاد ہم ہمہ سچ الادل سنہ یکہزار و صد و پیل نہ شد کتب درسیہ
از عم بزرگوار خود اعانت علم حدیث از حضرت شاہ آلال حدیث پهلواروی تحصیل نمودند اما زنت غلات از والد نامدار و عم بزرگوار
خود حضرت شاہ علی اکبر قلندر را لکادی نبیرہ حضرت کلید عرفان نمیداشتند و ذات ایشان بمر حضرت چہار سال بہ ہمت ہمہ رجب
روز چہارشنبہ سنہ یکہزار و صد و چہارہ شد و منورہ ایشان اندرون حرمیم روضہ حیدر بزرگوار خود جانب مغرب است حال
تفصیلی بہ نفحات العنبرہ باید دید ۱۲

عہ ابن حکیم شائق علی از غیبہ گان حضرت شاہ پر محمد قلندر رودند ولادت ایشان بہ نیم چہادی الادل سنہ یکہزار و صد و شصت و
چہار شد بمر شادمانی از تعلیم علوم فراخ یافتند و بعد از شش ماہ کتب طبیعہ تمام و کمال خواندند عالم با علی را ہر وقتی بودند بمر شادمانی
چہار سال بہ سبب نیم ذیقعدہ سنہ یکہزار و صد و سی و ہجری در شہر اٹاودہ وفات یافتند ۱۳

بشام رسید و هر فقره بر حسن ارادت و خوبی استعداد سامی خرمی بخشید الله جل و بالا تنقص
 و اہمب اعطایا بآرب دلی و مطالب قلبی رساند ازین هیچ کاره بجز دعا چه آید تمامہ حضرات مشایخ
 کرام برین اتفاق دارند کہ مشق پاسبان نفاس اگر نصیب گردد دوام آگاہی بخشند و بسلطانی رسان
 مدارحیات صوری برآمد و رفت انفساں بودہ ہر نفسیکہ بیا دالکی گذرد و آخرین انفساں باشد
 زہد سعادت مقصود از ریاضات شاقہ ہمین دوام آگاہی است طریق کسب آن بدین طورت
 کہ بروقت کشیدن دم گوید لا الہ تبصرو اینکہ جز الہ موجودی نیست ہرچہ بہت وجود حق است
 یعنی در کشیدن و گذشتن دم تصور این معنی و الفاظ کن حضرت قدس سرہ لعزیز ارشاد میفرمودند
 کہ در وقت پاسبان نفاس نمودن تصور نماید کہ اندرون و برون سن الہ است بلا حول و اتقا در هیچ
 ژالہ و آب کہ درون برون ژالہ جز آب نیست و در جمیع اذکار و مراقبات برزخ ہر شد قوت نشود
 صورت مرشد کہ بظاہر دیدہ میشود مشاہد حق است در پردہ آب و گل و صورت مرشد کہ در غلوت

نمودار میشود مشاہد حق است بے پردہ آب گل ان الله خلق آدم علی صورته و منہ انی
 ففتی داعی الحق این تصور اگر ملکہ گردد فتوحات غیبی از درونہ شیخ در دل طالب نیز در مراقبہ تنزیہ
 بعد مراقبہ توحید است ورنہ بعد افاقہ جز حسرت نایافت یافتہ نمیشود حضرت سلطان الاولیا
 قدوۃ الاصفیاء مولی الامام ظہر حضرت شاہ محمد کاظم قلندر قدس سرہ مراقبہ ہفت گونی کہ دران مراقبہ
 توحید نیز بہت و ہم مراقبہ تنزیہ باین طور ارقام فرمودہ اند کہ انسان مظهر وائینہ ذاتی است کہ
 جامع جمیع صفات است و صفات را مدے و نہایتی نیست اصول ہمہ صفات ہفت اند و باقی
 فرع پس ذات بدین اعتبار ہمہ ساریت بے طول و اتحاد بلکہ چون ظہور شما در آئینہ و بوقت توجہ بقلب
 هیچ خطرہ نیک بدرارہ نہ ہند و در وقت آمدن خطرات حق را دران بے لحاظ تعینات ہنند

حجاب کا تو ظہور و بطلون دریا ہے	اسی سے نکلا اسی میں حجاب ہے و ب گیا
از الوان و اشکال نترسند تاریکی و تیرگی از تجلیات است سالک را ہمین حالات پیش می آیند	
سلطہ فدایا ہیمنہ دم کن ۱۱ سلطہ بینک اللہ تعالیٰ بیا فرید آدم را بے صورت غرور کہ مراد پرست حق دیدہ ۱۲	

حق الامکان در احضار برزخ و تپاش کوشند اقرب طرق وصول بحق از طرق ثلثه همین بوده حضور
برزخ درین اوقات دلیل بر فلوصل ارادت اطلاق عقیدت حق سامی بوده باقی کواشف اینجا
به دستور مجرب دعای استقامت بر جاده شریعت و حسن خاتمه آرزوی ندارم و السلام -

مکتوب دوم در اینکه رویا صادق نتیجہ اعمال صالحہ اند و تصحیح الوان انوار

محبت القدر مقبول حق جامع علوم عقلی و نقلی شفیق دلی برادر ممولوی حبیب علی صاحب
حفظ الله عن النوائب از فقیر مجرب و تقصیر بعد اسنون خلاصه المضمون اینکه از دم دوری
صوری و مجوری ضروری تعلق خاطر دارم و بدعای انشراح خاطر و صلاح و فلاح باطنی ظاهر
میگذاردم بعین انتظار صمیمه محبت و شفیقه بکے بعد دیگرے طرح وصول ریختہ دلم خوش کرده خوش
باشند و بکام دلی رسند مضمون خیر مشغول نش رسیدم رویا صادق نتیجہ اعمال صالحہ برادر بوده
و از حسن استعداد و تندی اوقات آن جامع البرکات خبر میدهم هر فقره شرح طلب بود الانجوار
مکالمه بیدار کله لایدر کله حریف از بسیارے دشتی از غرواے بصفتی قرطاس همچو اعمال
خود سیاه نموده سپیده رونی مینماید بدانکه چون سالک در ریاضت نفس و تصفیه قلب مشغول
شود و او را بر ملک ملکوت عبور پدید آید و در هر مقام مناسب حال قانع کشف فکاه بخواب
صالح گاه بصورت اقمه غیبیه رونماید و منور بنور الهی بود و این جزو مومن و ولی و نبی را بنود در
حدیث آمده که از نبوت جز مبشرات نمانده که آنرا مومن بیند اما الوان انوار بحسب مقام
رنگی دارد چون ظلمت نفس کمتر شود نور سرخ بیند چون نور روح ظلمه گیر در زرد بیند چون
نور روح با صفای دل متزاج گیرد و نور سبز بیند چون دل تمام صافی شود همچو نور خورشید
بیند بکمال شعاع که نظر بر آن ظفره یا بدسپ شیخ کامل بمقام مشاهده رساند و بتجلیات حق متحقق
گردد اندر بایده بقدر امکان محافظت اوقات او را در انداخته اند که آن شفیق استعداد نیک

دارند سید و صالح اند از مقام خود نیز جاس و دیگران آگاه نموده شدند بدین مقام مشرف و برین
حالات مشرف شدند نتیجہ اعمال صالحہ بودہ کہ نموده دولت کونین و نعمت دارین نصیب باد
بتوحید و حبیب حضرت مشایخ کرام بدین بشارت بشرف شدند عبور بر حالات و کشف مغیبات و دولت
است عظیم و نعمت جسیم از ماه رمضان الی الان خیال آن خوشحال اکثر میماند و تشریح و
انقباض لاحق میگردد محمدی المشرّب حیات بدی یافته اند دولت سرمدی دارند و از عالم برزخ
همان تصرف جاری دارند کہ بعالم شهادت بفضل باری داشتن را اللہ تعالی حافظ و معین است
بجز دعای حصول مدعا چه بر طرازد و السلام -

مکتوب سوم در تعلیم مراقبہ بر اقطع علایق

محب الفقرا مقبول حق فاضل نبیل عزیز جلیل حبیبی و غلیلی مولوی حبیب علی اوسله
برہالی صاحب دارنہاد و حماہ عما سواہ از تراب قدام قلندر ان کرام کشف بردار غتبہ بوسان
حیدریان اعلیٰ المقام اصغر نام اکبر نام پس از سلام مسنون و دعای صلاح و صلاح
مشغون واضح باد عرصہ گذشتہ کہ نقطہ محبت نامہ یافتہ بدیدہ و دل نادم و بیاد عزیز شاد شدم
بعده محبت نامہ دیگر در پیچ شاد علی صاحب طرح و وصول ریخت از نوید شیریت قرین طمانینت
و تسکین گردانید فقیر با غدار بارہ و اہیہ از ترسیل پانچش فاصرانہ بر خود نفرینہا نمودہ
بفحوائد العذر عند کرام الناس مقبول مستغفر شدہ محرک خامہ شدم ہر مضمونیکہ از کوائف
خود نوشتند بجا نمودند بر درم لطیفہ قلبیہ را مثل دریائے ناپیدا کنار تصور نمودہ باشند آب کثیر
ہرگز از افتادن خس و خاشاک ناپاک نگردد و همچنان از آمدن خطر و رویہ ہرگز قلب صافی
آلودہ نہ گردد الا از کمال صفا و جلا انقباض البتہ سخت موم میشود باید کہ نظر بر و اللہ خلقکم
و ما تعملون نمودہ بمقتضای کان امر اللہ مفعولاً لحاظ کردہ خود را مجبور دانستہ باشند

سہ مزد و بزرگان خلق مقبول است ۱۱ پیدا کرد خدا شمارا و ہر عملی کنید آن را ۱۲

حضرات صوفیای کرام مراقبه بر سر قطع علائق و عوائق و تخریب تمام دسکر و صحرای فرموده اند که معنی
 آیه کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام یا معنی ان الموت لا یحی
 نفس و ان منه فانه ملا فیکو یا معنی اینما تگونیلا یبارککم الموت و لو کنتم فی برزخ
 مشید و خیال دارند باین طور که خود را مرده انکارند و خاک شده که هوا هر جا که میخواهد می
 پزند و آسمانها و زمینها پاره پاره شده و هر چیز را بهیئت و ترکیب فاسد شده و ذات و اسما
 را باقی و موجود و اندک و کثرت آن عزیز استعدا و کامل دارند از ضعف قلب البته گاه بے گاه
 کیفیت قبض لاحق دارند از رحم الراحین رحم فرماید و بتصدیق پاک مردان از این آن بانی
 فارغ بطلب گردانند و اسلام بحدیث تمامه احباب اصحاب طریقت نام بنام سلام گذارند فقط

مکتوب چهارم در تسلیم مراقبه تنزیهیه

محبت لفقرا مقبول حق شفیق مطلق عزیز دلی مولوی محمد حبیب علی سلمه الله الولی
 از تراب ابله قدام قلندران کرام خاک درگاه عالیجاه حیدریان اسعی اقام خسته و ناکام فقیر
 اصدفرا نام علی اکبر بر سر نام پس از سلام غلت التیام مدعا نگارم احمده الله نوید ترقی ظاهری
 شنیدم خورشید شرم شکر ایزدی بجا باید آورد و منتظر فلاح باید بود و محبت و ارادتیکه باستان
 ملائک پاسبان دارند ظهورش شدنی حسن ارادت باعث نجات کونین است وقت فرصت
 در تنهایی مراقبه تنزیه نموده باشند بدین طور که هیچ همت متوجه قلب منوربری شوند که هیچ خطره
 از نیک بد آمدن ندهند و آنجا محاط هیچ معشوقه نکنند و پیوسته بدان جانب محبت مفرط متوجه
 باشند چنانچه کسی معشوقه را بیند یا آوازهای خوش یا بوی لطیف شنود یا بوید و بوی متوجه
 او گردد بهین طور متوجه بدل باشند و این مراقبه را مراقبه ذات بحت نیز گویند و در نقشبندی

سلمه هر چیز که برود است فانی است و باقی خواهد ماند ذات پروردگار ترک صاحب جلال دهر گنهای است ۱۲

سلمه میگردد و از سرگ مالا که او پیش خواهد آمد بشمار ۱۳ سلمه و هر جا که باشد موت شمارا خواهد در یافت اگر چه در برود محکم باشد ۱۴

این مراقبه را تعبیر بیاور و پشت کنند و این مراقبه بدون فلسفه قلبی نیز استحکام یابد سالک پیش
 ازین رسائی به حضرت قدر قدرت نورانی را مرقده خرقی بهین مراقبه بودند که حضرت جدی
 و مرشدی قدوة الاعاظم حضرت شاه محمد کاظم قلندر میفرمودند که چون حضرت پیرو مرشد
 این مراقبه را ارشاد کردند فرمودند که زیاده ازین مراقبه نه بعد ازین در خیال بود که اگر ازین
 رسالت بصلح ملازمت میسر آید پرسم چون بفضل خدا میسر آید مذکره این معنی شد فرمودند
 ازین توجه عالی تر توجیه نیست انتهی در حق این احقر دعا نمایند که رتبه تقلید آبا س کرام
 در گلو باشد و بزمه غلامان غلام حضرت مرشد بر حق محشور شوم هر چند اعمال زبونم دستوری
 ندمند اما بر ارشاد حضرت اعتماد نموده گوشه گرفتیم چه عجب که بمقصود رسم مع بر گریان کار
 دشوار نیست و السلام

مکتوب پنجم در بیان قبض و بسط

محب الفقیر مقبول حق محب شفیق و غلیلی برادر مملووی حبیب علی سلمه الله الولی از
 از تراب قدوم حیدریان علی المقام صغیر الانام بعد السلام خلاصه المرام اینکه نامه نامی و
 صحیفه گرامی رسید بمضمونش رسیدیم از یاد دل شاد گردید آنچه از عروض و بحون قبض و بسط مرقوم بود
 در یافتیم بدانید که قبض و بسط هر دو صفت از احوال قلب اند که عارض میشوند قلب را
 بواسطه محبت اگر محبوب بدست آمد دل منبسط گردد و الا منقبض حضرت مشایخ میفرمایند
 که تادل تحت حجب نورانی مغلوب است قبض و بسط است چون ترقی کرد نه قبض است
 و نه بسط در بسط نفس را لذت است در قبض رنج و مصیبت چون قبض طاری شود از دو
 حال غالی نیست ب سبب یا بسبب اگر سبب معلوم نباشد باید که تسلیم کند و نفی از خود
 نخواهد زیرا که اگر در نفی آن کوشد شاید که زیاده شود و اسباب قبض سه اند یا گناهی یا

علیه مراد ازین حضرت مولانا شاه حیدر علی قلندر اند

یا دنیا به رفته یا طالع جفا کرده چون ازین اسباب سه گانه قبض عارض گردد استغفار
و استعاذه و تسبیح و درود و غسل و وضو و وضو و استعاذه و از روح پر فتوح مرشد بر حق کند
فلاح یا بد حضرت جدی و مرشدی نورانی مرقد میفرمودند که قبض و بسط از باب ساوک
را بود مخصوص به بتدی نیست بلکه منتی را نیز بود لیکن هر جا بطور دیگر است در بتدی باعتبار
و بدان و فقدان مطلوب بود بحسب طلبی و در منتی نسبت با عرض مخالفت طبیعت است
مولانا سید اعظم محمد دوم اکرم حضرت شاه محمد کاظم قلندر میفرمودند که در بتدی سه حال را
قبض طاری میشد از پیر و مرشد بر حق عرض کردم امر غیبی و استغفار میفرمودند دفع میشد یکبار
قبض طاری شد چون بحضور حضرت مرشد حاضر شدم هجوم حاضران بود فرصت عرض نیا فتم
آخر مشرف بخطره شد کتابی که کشاده مقامی برآورده فرمودند ازین را ملاحظه کن در آن کتاب
احادیث نبوی که در خطاب حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه واقع شده بودند نوشته
بودند باین مضمون که یا علی چون بینی که دل تو در فلان کاری چسپد بدانکه آن وقت از خدا
فاصل هستی آنرا بگذار و بکار دیگر مشغول شو چون بینی که دل در کتابت یا کلام کردن کتاب
خواندن را غلبه است بدانکه آن وقت از خدا فاصل هستی چون درین اسباب تامل نمودم
معلوم شد که قبض من نبوشتن بود موقوف نمودم طبیعت بحال خود و عرض از تحریر این
حکایت اینکه انما که استغراق در کار مورت قبض میگردد و در مشقت زحمت میشود و کلال
و ملال روینا بدین دل بیار و دست بکار باش و صفی خاطر را از نقوش اغیار که اعتبار حضرت
صافی دارند و استلام -

مکتوب ششم در تعلیم طریقه بیعت غائبانه و اعطاء اجازت خلافت

گرامی خدمت همه محبت شفیق دلی خلیق ازلی برادر مملووی محمد حبیب علی صنا زاده الله
عنا یم مخلص صمیم نیازمند قدیم پس سلام مسنون مخلص المضمون بوده محبت نام عزایت تمام

همه دست برادر من شیخ محمد رضا سلمه اندر رسید بمندرجه شاد نموده خوش باشند و بکام دلی رسد آئنده خط
مرد متین او وضع و حسن صاحب تمام روز بکلمات گذشته شاگاه مستعملانه را ہی گفتو بیعت قافله
بیمزم و کن وقت هجوم آمدگان جهلت هم درست کردن نداد با عطف تاخیر نامه نگاری همین شده
همین وقت رفتن بر خود دار مولوی محمد با ششم سلمه دریافته فوراً تعمیل رساند نموده طریقه بیعت غائباً
نوشته دانسته چاپ نموده و شجره نوشته میفرستیم ملازمان سامی اهل صلاح و تقوی به با عتقاد فقیر
بوده اند اجازت گرفتن بیعت میسر هم چنانکه خود از حضرت ولی نعمت عابد سلمه نراه اجازت
یا نته اسم هادی مطلق عالم را از آن برادر طریقت هدایت بخشید آن شفیق بر نقش پنجه دانسته
دست مرید یا مرید نهاده حسب دستور حضرات مرشدین مرید کرده گیرند و در شجره نام پدر او
بجاشته دهند و همین دانسته او را دهند تا در وقت دفن در گور بالاسی کفن بر سینه میبندند
در مطلوب ابطالبین است نقل از او را در حقیقه اگر ناسی التماس را در دست و بیعت نماید شیخ را باید
که آنچه از مردم و مردم بیعت است نوشته فرستد تا به دست آید و دست خود بر نقش دست داشته
بر آن نوشته علی نماید یا و کیلی از جانب خود همین گرداند تا به مرید غائب را ببرد و رساند
آن شفیق مجاز باین عمل نمیراند و اسلام تمام الحرام علی اکبر غفر الله له

مکتوبات حضرت لانا شاه محمد علی نور قلند قدس سره

مکتوبات قبل در جواب سوال تصور و استحقاق

بسامی خدمت اگر امی منزلت جناب نشانی صاحب نرا و مجید بهای سلمه ای که بیعت است بپای

علیه بن حضرت شاه علی اکبر قلندر عادی کا کروی و لادری ایشان بیاز و هم هیچ الاخر روز جمعه نه یکم از دو و صد و شصت و نه شد
تعلیم علوم نظامی باطنی از بزرگان خود یافتند بیعت اجازت خلافت مع خرقه لقا از ابوالخیر حضرت شاه تراب علی قلندر رسید
نیز اجازت و خلافت از عیدین محمد بنج و الداجه خود حضرت شاه علی اکبر قلندر الی بادی یافتند حاصل کمال آبا و اجداد خود بود و خلافت بی
حضرت ایشان از مراد سلطان محمد بنج و خلافت حضرت لاجه چهار سال بهیتم محمد در ده ساله گردید و در آخر
در ده ساله بنا کرده و ابوالکیم خان تعلق از شاه آباد جانب شرقی در ده حضرت ابوالخیر خود است

صبا بدوش ملک از فلک گذشته بکتاب لیه میرسد کار دل از غامه میگیرم و جواب سوال سالی
بنظر گرامی بسبیل استعمال مجلا میگذازم سوال هرگاه جهان را آئینه تصور کرده ذات حق را
تصور نماید چگونه تصور کرده شود زیرا که شکل ندارد که تصور کرده شود پس حیرانم که فقط الله را
تصور نمایم یا چگونه یا همین قدر تصور کافی است که الله موجود است و جمله لاشی است جواب
این مشغولی فنا فی الذات است و بدینگونه که ساک ذات خود و ذات عالم را ذات حق داند
که حضرت حق از مرتبه اطلاق نزول فرموده بدین صورت و اشکال ظاهر شده است

هر چه بینی یا هست یا نیست	غیر او جزو هم و جز بندار نیست
---------------------------	-------------------------------

اما این فنا را ترتیبی هست که باین ترتیب سلوک کند تا مقصود حاصل شود اینست که اولاً
عالم را یک آئینه فرض کند و در آن دوام جمال حق دیده باشد و درین نسبت چنان مقتید بود
که یک لحظه از دیده دل فوت نکند در نهایت این خیال چیزهای گوناگون خواهند نمود
لذت خواهد یافت بعد از ترقی کند که همه عالم را حق داند و چنان تصور کند که حق است که
بدین صورت ظاهر شده هو الظاهر الباطن درین خیال مداومت دارد که هیچ ساعت
از آن غالی نباشد و کوشش بلیغ نماید و در انتهاست این تصویر هم چیزهای عجیب خواهد دید
بعد از ترقی کند که خود را از میان بردارد یعنی چشم پوشیده چنان تصور کند که آنرا که من درستم
نیستم حق است که بدین صورت ظاهر شده درین تصور چنان تحکم ماند که خود و همه عالم را حق داند
و چون این تصور غالب گردد فراموش کند شاهد و مشهود یکدیگر و در پی خود و حق بماند

آزاد که فنا شود و انفس آئین است	که کشف یقین نه معرفت نیست
فنا و میان همین خدا ماند خدا	الفعل ذاتم هو الله این است

و از اینجا است که گفته اند صوفی آن نیست که چلما کشیده و ریاضتها کرده باشد صوفی
آنست که خود در میان نبود فقط و السلام مع الاکرام محمد علی انور عفا عنه



مکتوب دوم بنام مولوی ظهیر الدین بگرامی در بیان دوازده گروه مجتبی

بوالاجنب نیا زیان مآب مخدوم و متاع مستجمع الاشباع جناب نشی صاحب جلالت محاسن
عن الحسان و علل مدارج عن عاقله الامکان احقر الاصفی محمد اشیر باین الاکبر علی النور پس از
ادایه مراسم تسلیم مسنون که بهین ره آورد راه راست اسلام است عرض پرداز است
توقیت تمییل ارشاد مکرر که عبارت از استفسار حال فرقه فراضیه است که در نا محبات موسوم
جناب قاضی صاحبان رفت سر در گریبان خجالت انداخته خانه عدیم الفرضتی تبا که بدین
صدراع تکرار ارشاد هم جرات داده امید که معات فرمایند و با دراک اصل حقیقت این فرقه
فراضیه آنچه که از تحقیق خویش می نگارم پردازند اینکه نشان فرقه باین اسم صراحت در کتب یافته
نمیشود فرقه باین اعتقاد مذکور است موسوم به متفوضیه و نزد بعضی متفرقه بوده است این
یکه از فرق دوازده مرجیه است پس محقق شد که بتدعی از متفوضیه فراضیه برگزیده اشاعت
داده است گوینا سبب فراضیت با متفوضیت ثابت مگر عدم صراحت این نام به تخریث
آن محقق امام غزالی و معرفت المذاهب میفرماید که فصل در بیان دوازده گروه مرجیه است
بدین اسامی تارکیه شاکریه راجیه شاکیه تنبیهیه علمیه متفوضیه مشبهیه اشتریه بدعیه تشبیهیه حشویه
اما بر آنچه هر دوازده را اتفاق است نیست که گویند بعد از ایمان چیزی دیگر فريضه نیست
هر که ایمان آورد بعد از آن هر چه خواهد بکند و در آنچه اختلاف است اینکه اول تارکیه گویند که
علم از هر سله جمع کردن دنیا را باشد و عمل بر سله نعمت عقبی و این همه را ترک کرده بجنور مولی
باید شد دوم شاکریه گویند هر که مومن بگردد و کلمه گوید بعد از آن مختار است خواه طاعت کند
خواه معصیت نسوم راجیه گویند که بنده بفرمانبرداری فرمانبردار نشود و بصیبت عاصی نگردد
چهارم شاکیه گویند که شک داریم در ایمان که متیقن نیست لیکن هر چه گویم از روی عقل
گویم هیچ تنبیهیه گویند ایمان علم است هر که جمله امر و نهی ایمان نداند کافر شود ششم علمیه گویند

که ایمان علی است با علم حق متقو ضعیف گویند که بجز ایمان چیزی نیست و ایمان زیاده باشد
بلفظ و ناقص گردد و بقرین و بیچ نوع بنده را در ایمان دخل نیست هشتم شبهه گویند که مومن اعم
از انشاء الله تعالی نعم اشریه گویند قیاس دلیل را نشاید و نهم بدعیه گویند که هر شکل نو که در جهان
پیدا میشود بنحو است و اراده او نیست هر بادشاه نو که پیدا میشود فرمانبرداری او نباید کرد و یازدهم
تشیبیه گویند که حق تعالی مردم را بصورت خویش آفرید و او از دهم حشویه گویند که واجب است
و نقل هر هر سیک است حقیقت و اقصیه کتابیه اینست که عرض کرده شد باقی فقیر حقیر را ازین
زمره بجز همین یک رباعی آگاه نیست

هفتاد و دو فقره در روش می پویند سرگردانند	در کعبه و دیر جا میجویند بس حیرانند
سرشته حق بدست یک ملائکه است در ایشان	باقی بکلف سخنان میگویند ایشان دانند

از اینجا است که گفته اند

لب بپند از گفتگو ذکر خدا نیست و بس	نال بنگن بدل آه رسا نیست و بس
در نزاع رافضی و خارجی حرفی مزین	گوشت خردندان سگ یک حرف مانع شین

مکتوب بنام حکیم سید شریف حسین شیرآبادی در تعلیم رفع خطرات

بگراهی خدمت همه مکرمات حکیم صاحب شفقت فرما بر حال نیازمندان حکیم سید شریف حسین
صاحب ادب از لطفه از فقیر کثیر التقصیر ظلوم و جهول متحرک بکرات فضول احقر علی الفور پس تسلیم
مسنون تکریم مشحون و دعاهاست رفع تشویشات خطرات غیرت عالی خاطر خطیر باد که در دو
قدسی صحیفه عنایت رقم پس از زمانه درازهایون ترازا انکه هایونیش بشرح و بیان تواند گذشت
و حصول طمانیت و جمعیت خاطر از یافت نوید خیر و عافیت گرامی آنقدر که شکرانه اش
ببزدبان تواند آمد و تعالی شانه خوشوقت دارد و بهر او قلبی رساند اظهار مرض با عرض

کلاه ایشان از مریدین را عین حضرت شاه نقی علی قلندر داذم سرشدین خاص حضرت ایشان بودند

خطرات غیریت از مجموعی مریض جز آنکه حسن ظن سامی تصورم چه میتوانم اندیشید بهر حال انقدر
گذارش نمودنی است که در وقت مشغولی برزخ مرشد و قیام صورت حضرت ایشان در افکار
هستی خیالیه خویش اندران همچو در آمدن شعل مهر از درون مکان در درون آن باید کوشید
و یکی خود و خیال خود را متوجه بدان باید کرد انشاء الله فوراً خطرات رفع خواهند گردید
و صبح و شام هیل و کیار این استغفار باید خواند استغفر الله ذا الجلال و الاکرام من
جسم الذنوب فلا شام و در وقت خواندن خیال باید فرمود هو الله لفظ الله مستی
مرا چون باد که هر توده می وزد انگیزه می برد و توفای رحمت فرماید و اثر بخشد اینهمه کا و کا و تعلقاً
و نبوی است و افزاین و رنه ملازمان خاطر صاف تر دارند من از دعا و عرض بر مراد اقدس
خاصه بهر بهین عرض غافل نخواهم بود خاطر عاقر قرین طماننت ماند بالفعل بهین مشق باید داشت
بعد از آن آنچه مصلحت وقت خواهد بود عرض کرده خواهد شد و بر سر اصله عرض این آیه
کریمه بعد هر فرض نماز یا زده بار باید خواند و بعد خواندن دست برداشته حاجت خود از
تعالی باید خواست الان تخفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعف فان یکن منکم الف
یغلبوا الفین باذن الله و الله مع الصابین و العادیات را اکنون ترک سازند
باقی غیریت است فقط مورخه ۲۸ جمادی الاولی روز پنجشنبه

مکتوب جام متعلق بحکم حضوری نزد شیخ دیگر مع دیگر مضامین

بسامی خدمت همه مکرمات حکیم صاحب شفق و محبت فرماید بهر حال بیماریان مرض فان
زاد لطفکم از فقیر علوم و جهول متحرک بحکمات انمول احقر علی انور سپس تسلیم نیاز و دعا فراموشی
ما سوا ملا خطه نمایند که والا صحیفه عنایت رقم که از کثاد نوروش بر سر یکدی و هوس کینای

محکم السبب مظهر یکم خدمت بزرگ و برتر از همه کتابان و دیربیا

و این زمان تجدید کرد خدا از شاد و دانست که در شاد خف است پس اگر باشد از شاد که از غالب خواهد شد بر دینار حکم الکی و خدا بکر

گذران است ۱۶

بمشام جان میرسد و بر جسم و جان می وزد و درود فرموده خوشوقتیا مفت و وقت آورد و دل و
 زبان را پاس گذارد و بی نوازیها ساحت خوش باشد و درود تر از خود رهند فائده در کفایت
 زبان بر خور دارا نواز حسین سلمه احمد بنده که حسب خاطر خواه شنوده آمد امید که زود تر از ازل
 با نکتیه شده رود و وقت نگاشتن نقش همان وقت صبح است این بهتر است که در یک روز
 چند تا نوشته شوند و چند روز نوشته آید درین حرج و نقصان نبود نسبت ادا
 قرص همان ولعادیات و حفظ الله کافیت و مدام کفایت خواهد کرد انشاء الله
 ضرورت دیگر ندارد کیفیت ملاقات جناب مولوی فضل الرحمن صاحب معلوم شد جواب
 امر دریافت طلب نیست که حضوری بکدام شیخ یا آن عقیده بیشک خالی از نفع نیست
 مرایا دم است که روزی بجنوب حضرت مولانا دارین خود قدس سره کتاب رشاد الطلعه
 و المربین حضرت شیخ عبدالوهاب شمرانی میخواندم و ذکر حضوری در خدمات مشایخ دیگر بود
 خود حضرت من فرمودند که اگر پیروم شد خود را از همه افضل داند و دیگران را از خود جدا
 ندارد و هر فیضیکه از جانب دیگر آید آن را منظر جلوه شایسته فیض پیرو خود داند هیچ
 نقصان نموده است بلکه فائده است او را اندرین ضمن بر خطره دلم مشرف شده نیز خندید
 فرموده بودند که قول بزرگی است خوب از او شان کسی ازین قبیل سخنی پرسیده بود
 آن بزرگ فرمودند که میان باپ تو ایک ہی ہوتا ہے باقی چچا بہت سے ہوتے ہیں
 انتہی چگویم کہ ازین چه قدر خوش شده بودم و حالا همان حالت وقت تحریر این عریضه
 بوده است انشاء الله چه خوش حکم مرشد بود سبحان الله و بجدہ غالباً ہمین قدر کافی بود و
 اللهم ارزقنی کاسا در وظیفہ دارند تا خوب تر مست نشوند و خود تا نگذار و نگذارند

دیگر جز دعا چه گذارش سازم و التسلیم
 مورخہ ۲۵ محرم الحرام ۱۲۸۵

مکتوب پنجم در تلقین ذکر مع دیگر مضامین

بسمای خدمت گرامی منزه است حکیم صاحب همه شفقت و مکرمت شفیق کونین حکیم سید
مشتوت حسین زاد رطفه از احقر بدنام کننده نکونامی چند علی انور سپس تسلیم مسنون تکریم مشهور
علامه گذارش اینکه نامه نامی و صحیفه عظامی در عین خیال درود نوده بدریافت نویخیزد
جمله اعزّه خوش وقت شدم و شکر الهی بجا آوردم مع سله وقت تو خوش که وقت ما
کردی خوش. استفتا در سله بنظر احقر گذشت همانا دانستم که مراد از آتش خود ملا زبان بود
اند و خود از حال خویش مستفسر اند و از آن مستفتی اند ازین وجه جرأت کردم و اسطر چند آنچه
که در ذہن ناقص گذشت بدان نگاشتم در نه ظاهر است که نه قابلیت استفتا نویسی دارم
و نه لیاقت جواب آن خصوص آنکه در علم عالیہ تصون باشد چه که از آن بیگانه محض هستم
و افسوس آن دارم باجمله محض بیاس خاطر سطر چند نوشته دارم باین امید که موجب
تسکین خاطر خواهد بود و مثل خون عاشق پوشیده و خاک پوشیده خواهد ماند و بنور در
ملاحظه خواهد گذشت برکات انشاء خاطر این طریق مجرب و نیکو است که ضرب الله
بر دل دند و ضرب الله الا هو آنچه ناگفته در ذکر نفی و اثبات می کنند و ضرب الله
جانب راست و ضرب الله القیوم جانب چپ مگر این صرف در دو ماه سر باید کرد و سرت
آنچه که در جواب استفتا است همان باید فهمید بانی از محضه و خیال محضه دور باید اند که این
عقبه نفسانیت کار از کار خود باید داشت از محنون گفتند که تو در عشق لیلی چنان کردی و
چنین و آن قدر ذلت کشیدی و رسوا شدی مگر عجیب است که نزد لیلی با این همه سب
نمی آردی محنون گفت که مرا بر سله این نیست او داند حسن معشوقی او آنچه خواهد کند
بر کار از عشق است و خود را بافتن در دس است بر دوسر خود گیر همانا ازین پی توان بر
که سخن غیر چگونه تفرقه اندازد کیسوی عاشق و طالع میشود و چنان از آن گریختن باید تا کار

خود راست آید باقی سامعه خراشی است و تسلیم حضرت خداوند نعمت سلام مسنون میفرمایند
مورخه ۲ صفر روز دوشنبه کاکوری تکیه شریفه -

مکتوب ششم در بیان معانی سلوک و تعلیم پاسبان نفاس مع دیگر اذکار

محبت الفقرا مقبول حق برادر صاحب مجمع محاسن بے پایان زاد مطهره از فقیر زاده هیچ
همه به هیچ بنده علی انور بعد سلام مسنون نیاز مشحون خلاصه با هوالمضمون اینکه سه چیز مانع
سلوک اند نفس و شیطان و غفلت درین زمانه کم کس از اینها آگاه هست بلکه زمانیان
غفلت را عین فقری انکارند درویشان این زمانه در بند آرائش اند نه از عرفان خبر
دارند نه از احسان باطنی از اینها در مردم بصورت است باطن ایشان پراز کدورت است

گویند جاعل هست که راسته داریم
گر تاج درند کمال ایشان باشد

در کسوت عارفان پناست داریم
مانیز ازین منط کلاست داریم

زینهار که صید اهل شید نشوند و بفریب شیطان از راه نروند بنده فهمیده را باید که خود را
عاصی و قاصر عبادت مولی باید که بندگان کاملین و عارفین را ساکنین با وجود ادلای
حقوق عبودیت و کمال علم و معرفت بجز ما عبدنا الحق عبادت کفری بر زبان
نمی آرند در مشرب قلندر یه بتدیان را این مشغولی اول باید که من نیم و اندکی را دان من
نیم حق است که بصورت عالم ظاهر است غیرت محض اعتبار است و وجود حقیقی است که
در وجود ما ساریست اوقات را صرف عبادت بدنی و قلبی دارند نماز را تعدیل ارکان
و حضور شرط است و آن اینکه وقت خواندن نماز خیال دارند که در حضور حق ایستاده ام
و در می بینیم و او مرا می بیند و این را استخوان نامند و در حدیث ازین نیت اشاره
است اعدا در بک کانه تنه غرض بعد ادلای فرافض برلای ذکر هم وقت مقرر باید
کرد طریق پاسبان نفاس نیست که با وضو مستقبل قبله صورت مرشد را بطرف است خود قائم

کرده بکلیه دوزخ نشینند و سبب استغفار گفته شروع در ذکر الله هو کند بدم بیرونی الله
 گوید و درونی هو و خود را خارج از حق تصور کند و گاهی طول دهد نفس را که آن را
 حبس گویند با بتسل حال از دو صد تا هزار رسانند و ذکر دیگر نیست که بعد ترتیب علیه و
 استغفار شروع در ذکر نفی و اثبات یعنی لا اله الا الله کند بدین طریق که هر دو دست را
 بر هر دو زانو نهاده سر را تا ناتوان فرو آورد و لفظ لا را از ناتوانم الدماغ برگزید و بطرف
 چپ رخ آورده بر دل لفظ الله را ضرب هر دو در وقت که تصور نفی معبود و مقصود موجود
 غیر حق کند و این ذکر را از ده تا چهار صد و از چهار صد تا هزار رساند بعد این ذکر همان ذکر
 پاس انفس کند و چون مانده شود فقط متوجه قلب شده لحاظ کیفیت حاصله آن در
 دل گذارد و دل را بصورت مضافه گشته در لفظ الله نقش بیند و از حق تعالی توفیق
 استقامت جمید و اگر در میان فکر و شغل خطره آید آن را بصورت ظاهر یا مثالی حق دانسته
 باشد چند آنکه استعداد عالی تر خواهد بود همان قدر لذت و فرحت و ذوق و شوق نصیب
 خواهد گردید بعد از این حسب استعداد و محنت ایشان دیده خواهد شد و یک روز
 بواجبه نشی عبد العزیز صاحب این شغل نمایند تا صاف گردد بعد از آن تنها از مغرب تا
 عشاء نشسته کرده باشند و از وظائف در و د شریف هزار بار هر وقت که فرصت باشد
 و بعد نماز صبح یا الله یا رحمن یا رحیم این سه نام صد بار و در ظهر کلمه توحید یا نفی غیریت خود
 با عینیت حق دو صد بار و بعد عصر و العادیات هفت بار و چار رکعت سنت عصر ضرور
 خوانده باشند که فضائل این در حدیث بسیار آمده اند و بعد نماز فرض سبحان الله سی و
 بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبری و چهار بار و آیه الکرسی یکبار خوانده و عا کرده باشند
 این را تکبیر فاطمه گویند آنحضرت صلعم حضرت فاطمه را تعلیم فرموده بودند از فی فضیلتش اینکه
 خواننده را ثواب آزادی دو برده میرسد بعد نماز همین معمول دارند و بعد مغرب شش رکعت
 او این دو گانه دو گانه در هر رکعت بعد فاتحه سوره اخلاص صد بار الترام کنند و کلمه تجید

سه صد بار و بعد از فراغ عشا هنگام خفتن پاس انفس کنان در خواب بفته باشند و نیز بعد عشا
ناد علی هفتاد بار خوانده باشند که بیک مقهوری عدا نافع تر است و یا با سطر هفتاد بار براس
کشایش رزق و اگر فرصت بود میان سنت فرض فجر اگر وقفه یافته باشند اکتد صد بار
گفته باشند و الا فلا و هنگام بر آمدن آفتاب اگر فرصت بود چهار رکعت به نیت اشراق خوانده
باشند اکنون موافقت همین قدر نمایند بعد از آن دیگر تعلیم کرده خواهد شد و بعد از پنج شجره
از اول تا آخر خوانده درود شریف ده بار خوانده سوره فاطحه سه بار و سه قل یکبار و
قل هو الله اصدده بار و آیه الکرسی یکبار و باز درود خوانده فاتحه بنام پیران شجره خوانده باشند
که این قدر بیک مقوم شدن ایشان کافی است زیاده طوالت کلام است بگویم من
از بهودی کونین ایشان غافل نبوده ام باین قدر که گفته ام عامل باشند طریقه تدریب
او قاریت همین کافیت در کتب سخننامه دور و دراز اند و السلام از حضرت صاحب
قبله واجب بخشی عبد العزیز و دوست حسن ما واجب -

مکتوب مفتی بنام مولوی محمد قاسم کاکوروی در بیان جاذبه

برادر محبوب من سلامت بعد سلام مسنون آنکه رفته نیست مرقعه رسیده ای و فرودش نگاه
گردید مضمون که حل شد بهتر است که هر عقده بے حل شدن در طریقه پیچ و تاب میسر آید آن
برادر را همین باید که خود را مستعد جاذبه دارند و خود آمده در خواهر بود و انشا الله آنچنان
خواهر بود که بس خواهد بود نه حکمی اکنون کرده میشود و نه تقیله ایدون خواسته می آید
الطاف و کرم مرشدی خود می نوازند و حکم مشغولی که رفته غرض از آن این نیست که
بطور مجاهده کنند و بطرز وظیفه معمول دارند بلکه مطلب اینست که اگر گاهی خیال بخود
آورده باشند این گونه آورده باشند که حالا همین صرف خیال محیط بماند نه چیز دیگر که
ایمان از مریدین حضرت شاه تقی علی قلندر تلامذه و مسترشدان خاص حضرت ایشان بودند حال ایشان در تذکره شامیر
کاکوری باید دید ۱۲

همین خیال بر مصلح جاذبه مصلح لا مصلح و مصلح خواهد بود آری

من زتن عریان شدم و از خیال | میخراهم تا نهایت الوصال

و تعالی شاهد همین مقام زود بخواند فقط و السلام محمد علی انور عفا عنه

مکتوب هشتم در بیان اینکه از هجوم امراض چونکه روح لطیف میشود
لذا آن را غنیمت باید پنداشت

عزیز بجان و قوت بازو من ناتوان مولوی محمد قاسم صاحب سلمه بعد سلام
مسنون اینکه صحیفه محبت رسیده سر پای مسرت خاطر فائز گردیده بود که ناگاه دریافته گفتم
هجوم امراض و روان فرسائی آنها آن همه مسرت را مبدل به انقباض کرد و معاذ الله ضعف
و انحلال هر قدر که بود بر جاس خود خیر چونکه روح ازین لطیف میشود غنیمت باید پنداشت
و هر حال با او باید ماند این چه کم است که ما در ایام دجوه ایم و در نه دیگران بسیار اندک
را بعدیش دنیا داشته است و کسی را مال و اولاد مبتلا ساخته اینجا که هیچ نیست پس از چه
از کجاست حق اینست که اینهمه جاذبه و سبب و آزار یاری گری است نه معاذ الله
مردم آزاری و اگر بے نیازی گویند هم با چنین نیازمند که جز او در دنیا درین بقطعه
چیزی نداشته باشد آن را جز آنکه ناز بے نیاز تصورند چه گویند راست میگویم و از
دل که این رنجانیدگی محض بر لے آنست که شمار بر لے خود و از خود کنند و کجا میماند
و کرامی گویند قطع نظر از آنکه گفته اند

میچ قلب پیش او مردود نیست | را آنکه قصدش از خریدن سود نیست

اما آنچه من می فهمم و میگویم آن چیز دیگر است چه عجب که اندرین روز با خود برکشایند
رو و قبول بر لے آن میشود که خود را چیزی خیال کرده باشند اینجا که از خیال هم فصل
فراغ جوی مطلوب است پس کجا رود و کجا قبولیت لا اله الا الله کجا میرود پس نیست که

رقعه برادرم و مضمونش بر حضرت احدیت مرا از خودم برد که بیابا کانه سخنی بر زبان رفت معذور دارند و
بفهمند که از حال ایشان لحظه غافل نمانده ام و خوب می بینم هر آنچه که تغییر و تبدل میشود این قدر به یقین
توان دانست که این همه آنچه می گذرد بوجه قبول است باقی دیگر و قتی که مقرر است خواهم گفت
و السلام فقط محمد علی انور عفا عنه.

مکتوب نهم در تسلیم تصویر برزخ

برادر مطلوب برادر و هم محبوب برادر سلیم الله تعالی بعد سلام سنون آنکه رفته نشا طمعه
رسید سرور الوقت گردانید نسبت تصویر برزخ و کیفیت و ماهیت آن آنچه نوشته اند بیشک
همین است یا می افتد که این مضمون را شب بر مکان ایشان بیان کرده بودم و در سیم الدین ا
از آن حالتی دست داده بود که روز دیگر بوقت صبح وقت معمول حاضری تکیه سخنها از من پرسید
بود عرض مختصر اینکه نوشته اند واقعی و نفس الامر نیست قرن صرف همین قدر است که محبوبان را
این مشغولی باید داشت که ماذات و صفه که خود را گاسه بلفظ ما تعبیر می کردیم آن چنان نبود
بلکه آنچه هست نیست که او هست که باین صورت شکل و فعل خود بر خود جلوه گر است و این
ما سوانا را در اندازد و سود دگر از ماست همین دید پیش نظر باید داشت حتی که علاقه دهم غیریت
بر نیز در مراد از تصویر برزخ اکنون همین است در همین باید ماند که جاذبه خود بخود می آید که او
خود گویا طالب ایشان است صورت مثالی مرشد همدین خواهد آمد و بلکه اکثر اوقات پیش
نظر جلوه گر خواهد ماند مرا خود از دور و خیال بود که اکنون چون خواهم رفت کیفیت خیال
برزخ بیان خواهم کرد آخر همان پیش آمد و شد را محمد که طے شد اید و نهم برین باید ماند و
با همه و بی همه بلکه همه در همه باید ماند بطریق حضرت مرشد خود باقی من خود با شما هستم
چگونه خط اشعار دیر و خوب بر دوشتم حال صادق یا موافق است چون موثر نباشد فقط
محمد علی انور عفا عنه.

مکتوب هم در تعلیم پاس انفس و تصوّف و معانی اصطلاحات نقشبندیّه

برادر صاحب شفیق و عزیز برادر سلمه الله تعالی و رقاہ الی مدارج القناری فی الشیخ و علیکم السلام رقعہ رسید کاشف مرقومہ گردید ہنگام ذکر پاس انفس گردن کج جانب قلب کردہ در تصور مضائقہ قلب صغیری کہ بصورت پان رنگ شیخ آدمیان است مشغول باشند بعد قیام تصورش آنچنان دیگر ایفا سے وعدہ خواہد شد و بوقت خفتن پاس انفس کنان تصور بر رخ پیروم شد خود خفتہ باشند و در استغفار عددی معین نیست مگر تا ہم از بست کیبار چہ کم باشند برادرین بدانند کہ در اصطلاح حضرات صوفیہ رضوان اللہ علیہم اجمعین لفظ سفر در وطن مروج است دآن عبارت است از عود از اخلاق ذمیمہ بسوئے حمیدہ و عروج از ناسوت بملکوت و از ملکوت بجمہورت از جبروت بلاہوت و معلوم باد کہ انچہ در احاطہ کن آمدہ و معین و مشخص شدہ آن را آفاق گویند و بقید صرافت باد شما انفس بیچارہ انسان کہ در شان اوست خلقت لا انسان ضعیفا بکہ اہم تاب توان از سیرکما ہی بر تواند آمد لا جرم سالکان این سبیل سفر در وطن معین فرمودہ اند یعنی جملہ آفاق را در آئینہ نفس خود بہ بیند و این دید و نوع است علمی و عینی علمی آنکہ تفصیل آفاتی بہ تحقیقات صوری اجمالاً در جامعہ انسانی بیند و عینی آنکہ جملہ عالم را در باطن خود عیان بیند این وقتے میسر آید کہ آئینہ دل را بمصقلہ فکر و فکر بمصقلہ نماید پس بہر جانب کہ بتوجہ گراید آن صورت بعینہ در آن جلوہ گر آید ازین جا است انچہ مولانا سرمد گفتہ ے

سرمہ گوید فلک بہ احمد و رشد

ملا گوید کہ بر شد احمد بفلاک

اگر چہ آن علیہ السلام ہم بفلاک رفت و ہم فلک در وسے در رفت کہ از خود محیط بود و خود محاط این گفتہم بخیال خود از حقیقت دست صلعم دآن فرمودہ سرمدست ازل و ابد را در ظرف تعین و صلعم و خلوت در انجمن آنکہ ظاہر با خلق و باطن با حق باشد یعنی دائلہ مشغول

سلہ پیدا کردہ شد انسان ضعیف ۱۲

اہل دنیا دے در دنیا نے حج عیت دنیا از خدا غافل بن۔ روش اکثر انبیا و رسل و اولیاء
کمل پہن بود کہ در عیش و حبش با عوام موافق و در اکل و شرب مطابق د از پیچ کے سر کاے
نہ در بارہ ایشان است نص میری رحال لا تہیہم تجارۃ ولا بیع عن ذکر اللہ و نظر
بر قدم آنکہ از جادہ شریعت تجاوز نہ نماید و اسلام بحسن الاختتام فقط علی انور عفا عنہ

مکتوب نزد ہم در صدق طلب ارادت و تربت حضرت ایشاں کرام

محسب الفقر مقبول حق بر خور دار اقبال نشان جہاں کاشک الله من فحول علماء الزمان سلمہ
از فقیر زادہ پیچ در پیچ بلکہ در پیچ پیچ سیرا حقیر علی انور عفا عنہ بعد سلام سنون و دعا ہا
سلام و فلاح دارین واضح باد کہ صحیفہ محبت رسید بر بندہ رجہ آگاہ ساخت بر صدق طلب
ایشان غبطہ آمد اللہم رحمہ ولا تنقص بمصدق من طلب و جہد فوجہ طالب صادق
را یافت مطلوب از لوازم طلب بودہ است غیر طلب نمیشود مگر سعیدے را کہ بر اسے
منادست خود برگزیدہ باشند و از ظلالین بر چیدہ در قباب عورت متواری گردانید باشند
کہ من تقرب الی شہل القرب لایہ ذلعا و سمہ زخار ش کشیدہ طالبان آنند کہ شور و
حال در ولیدہ بال بے سرو سامان و بے پری پران باشند ایشانند کہ شان ایشان
بکنہ جذبات بستہ اند و جملگی لذات و شہوات نفسانی و مرادات انسانی بر کام جان ایشان
تاریخ گردانیدہ از مشربے دیگر چاشنی چشانیدہ سے

ماکہ از دست و روح قوت خوریم | سکے گس را چو عنکبوت خوریم

اطمینان ایشان بہ نعمتہاے کونین پدید نہاید تسکین دل ایشان بذکر و فکر پدید آید گفتہ اند
عے زدہ را بے علاج کنند۔ و این مرتبہ بدولت صدق ارادت با مرشدانست
کہ بکافات آن انجمن طلب پیداشد و مرشدان ہمہ دلق پوشان نیند چہ کہ دلق پوشان
طہ کر اے آنکہ از نیدار وادشان و تجارت و دین از ذکر الہی «طہ» ہر کہ تریب شود بن کیاشت قریب خرم باد بقدر
یک درم

بجز سخت پاریگی دل و شکستگی نفس رقیه ظهوری بر نیارد و آن علامت دخول در زمره بندگان
خاص حق است و آن مرشدان شاهبازان اند که هنوز سرست ذوق شراب فنا مانده
بر طالبان فرمان هم در هم فی خوضهم یلعبون خوانده اند

ماست زباده استیم هنوز	وز عدالت باز مستیم هنوز
در صومعه سجاده و با مصحف و در	در دی کش و درند پیستیم هنوز

ترک اطلاق قید ایشانست و بی نشانی صید ایشان پیردشخ شدن را ز نار بندان
اهل اند بهیات از حال و مقام آن سوخته درونان چگویم که هر چه در گفتن آید دایره مقام
نا سوتیان است و هر جائیکه مقام را شاید حال صاحب حالان است

موسیا آداب دانا دیگر اند	سوخته جان در دانا دیگر اند
--------------------------	----------------------------

اما چونکه چیز گفتنی است لاجرم نادر است را راست کرده بر سر تفهیم مخاطب میگویم
باید دانست که مقام آن سوخته درونان در خرابات وجود است و جام شان لبالب از
شراب نشود هر چه نفیم اهل بهشت است نقل مجلس خراباتیان را نشاید که اینهمه عطف بهمت
نفس لوامه و مله است و لکن فیها ما تشتهی انفسکم حال شان نیست که هیچ نشاند
و با طالبان نه فهمیند و این مقام را بازی شمارند بانی اگر همه سفید باز است کجا چون
پروانه جان باز است باز صیاد جان شکار است پروانه را با جان چه کار است آری
باز صیاد است که صید از جان نبرد و پروانه عاشقی است که تحفه محبوب جز جان نبرد
چون چنین شد پس پروانه که از جان پروانه کرده روی سوسه وصال شمع آگورد و هستی
مجازی خود سرد فرو نیاورد و در خود ملول شده و از جان بجان آمده لا اوبالی میبرد تا از
هفت فلک و بهشت بهشت بگذرد جمله ملا را علی را انگشت تعجب بزدان خزیده ماند که آیا
این چه مرثیت بدین ضعیفی و ادب زبان حال گوید این آن مرغم که هنوز از آستان آشیان هو
سایه پس بگذارد و شان را در خوض او نشان که بازی نمایند ۱۱ و برلے شام و هر کن پیرست که بخواند نفس شما آن را ۱۲

پرواز کرده بودم و بقیس قالب گرفتار نشده که شما از کمان علامت تیرهای آنجمل
 فیها من یفسد فیها برین می انداختید و بصیادی عنق نسیم محمد لاهی نازیدید
 و ندانستید که

فرا و گسترده کبر پاش مرغانند	فرشته صید بمیر شکار سبحان گیر
------------------------------	-------------------------------

لیکن با اینهمه حیران را از حیرانی سرعین فرود نیاید ناچار آن پروانه گوید که بر ایشان
 بگیر که الحاحل معدود در دشنونده را میسر که باشند

در عشق تو از ملائم ننگ نیست	بابه خبران برین سخن جنگ نیست
این ضربت عاشقی همه مردان است	نامردان را ازین قدح رنگ نیست

ایشانند قلندر و در طلب همچو مرے خود را گم باید کرد که او نیستی را در هستی آمیزد و خوف
 و دروغ و بهشت از دل براندازد

این بهشت بهشت در نوشتم آخر	وز دروغ و فرودس گذر شستم آخر
هم شد بعد از شمع تو هستی ما	سک دست تو باد ما تو شستم آخر

با اینهمه فاقد اشریقه و مغلوب کمال نبود که دین حدت عین کثرت و کثرت عین وحدت
 دید همچون قلندر است مرتبه اجمال واجب و مرتبه تفصیل امکان و چون ما بین اینها نسبت
 و نشان باید پس نشان همان ذات مقیده نبوی صلعم بود و نسبت آنکه چنانکه خدا را دوست
 داری محمد صلعم را بضر و دوست داری که قابل اجمال بود و تفصیل او را دیده غیر آن
 اجمال دانستن عین خطا است ازین وجه گفته اند

بود مرد آنکه از بهر تاملی	کند با خواجگی کار غلامی
---------------------------	-------------------------

اندر تعالی ازین مقام نصیب عطا فرماید باقی چگویم دقیقه از دقائق شریعت فرو گذار
 مباد و السلام -

سلام یا مقرر خواهی گردانید در آن را که فساد کند در او سلام تسبیح میکنم به جد تو

علي ابن عبد العزيز حدثنا الزبير حدثنا احمد بن سلمان عن عبد الحمزي
الدارودي عن جعفر بن محمد عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم بايع الحسن والحسين

[illegible]

۱۳ خلف مولوی حکیم عسب علی علوی ایشان تعلیم علوم از والد خود یافتند و معیت و در صغر سن از حضرت شاه قلی علی قلندر گردیدند
دستر شدند اینان بودند اعازت و خلافت از حضرت مولانا شاه عسب حمید قلندر قدس سره میدادند در اثنا ده
عظیم اندر بجز دست فلان افتد مصروف است ۱۴ متوفی سنه یک هزار و هشتاد و یک هجری ۱۵
متولد سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و دو متوفی بهمن شوال سنه یک هزار و دص صد و سی و سه در مدت عمر شانصد سال هزار و در دی ۱۶

پسر خود عبداللہ را برسلے بمعیت بحضور آنحضرت حاضر ساخت درحالیکہ عبداللہ شریف پادشاه
 سالہ بود پس آنحضرت او شان را بطرف خود متوجہ دیرہ تبسم فرمودند و بمعیت کردند امام
 محی الدین نووی در شرح صحیح مسلم گوید کہ این بمعیت تبرک و تشریف بودند نہ تکلیف کہ آن
 تکلیف نیست و حضرت استاد فی تفصیل درین سلسلہ در کتاب مستطاب روض الازہر فرمودہ
 اند چون ہمین قدر کافی است برسلے ناظر غیر مثلاً نظر انداز برین اقتضای در رزم و عمل حصول
 زیارت مرشد را بطور وظیفہ معمولی روزانہ کردہ باشند عجب نیست کہ بحکم دلی برسند و در نہ
 بعد ازین دیگر نوشتہ خواہند و شرائط عامل را بیشک وعدہ کردم لیکن چگونگی کہ یاد نمائند
 اکنون انشاء اللہ بوقت فرصت نوشتہ خواہم فرستاد باقی خیریت است از حضرت
 صاحب قبلہ دعا با خواہند و بخدمت محبی عبدالرشید صاحب سلام سنون رسانند و اللہ اعلم
 مورخہ ۲۶ جمادی الآخرہ در شنبہ ۱۰ شعبہ ۱۲۸۵ کورہ تکبیر شریفہ



صحت نامه کتاب تعلیمات قلندریه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۵	مختصر	مختصر	۱۶	۶	زود	ازود	۵۳	۱۲	عسه	عسه
۳	۶	کرده شود	کرده شد	۸	۸	خوس	خودموص	۵۵	۲	عبدالله	عبدالله
۴	۳۰	ادالد	والد	۱۱	۱۱	بخشاگر	بخشاگر	۱۶	۱۶	احمد	احمد
۵	۱۶	نزد	نزد	۱۲	۱۲	کبر	کبار	۵۶	۳	لقد	لقد
۶	۲۰	بیت دوم	بیت دوم	۱۳	۱۳	روس	روس	۶	۶	روز بجان	روز بجان
۷	۲	میخیزد	میخیزد	۱۳	۱۳	برد	بروند	۱۳	۱۳	اللذت	اللذت
۸	۱۳	نیت	نیت	۲۰	۲۰	دربار	دوبار	۵۷	۱	علی	علی
۹	۲۰	عبادت	عبادت	۱۵	۲۳	فصوص	فصوص	۵۸	۲	قدی	قدی
۱۰	۱۵	دومی	دومی	۱۶	۱۶	بود	بود	۶۱	۱۹	السمی	السمی
۱۱	۱۶	بر	بر	۲۸	۲۸	مر	مرا	۶۲	۶	الایان	الایان
۱۲	۱۶	چ	چاند	۷	۷	دماید	دماید	۷	۷	لکن	لکن
۱۳	۱۵	باید	پستی	۳۱	۳۱	پستی	پستی	۷	۸	العصیر	العصیر
۱۴	۱۱	وقالبا	مقرت	۳	۳	مقرت	مقرت	۶۳	۶	طالب	طالب
۱۵	۱۲	اگرچه	صحبت دنی	۳۳	۱۷	صحبت دنی	صحبت دنی	۷	۱۰	تعزیر	تعزیر
۱۶	۲۸	سال	زور	۳۹	۱۳	زور	زور	۶۴	۱۷	کمال	کمال
۱۷	۲۱	مال	دیگزال	۱۶	۱۶	دیگزال	دیگزال	۶۵	۱۳	کل الخلق	کل الخلق
۱۸	۳	نیاید	لعبه	۳۳	۳	لعبه	لعبه	۷	۱۶	کمال	کمال
۱۹	۱۸	اکثر	تلبیات	۳۸	۱۷	تلبیات	تلبیات	۶۶	۸	پاک	پاک
۲۰	۲۱	دیگر	لایزال	۵۲	۸	لایزال	لایزال	۶۸	۳	الحلاوة	الحلاوة
۲۱	۲	که از	میبطن	۱۰	۱۰	میبطن	میبطن	۷	۷	تفکر	تفکر
۲۲	۹	ابوبکر	سهیل	۱۳	۱۳	سهیل	سهیل	۷	۸	التصوف	التصوف
۲۳	۲۱	روازه	سالت	۵۴	۷	سالت	سالت	۷	۱۱	الرحمن	الرحمن
۲۴	۲	سادن	یاغوث	۸	۸	یاغوث	یاغوث	۶۹	۹	خزانه	خزانه
۲۵	۵	ابوالحان	اشاحبل	۱۰	۱۰	اشاحبل	اشاحبل	۷۰	۵	فروغ	فروغ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۴	۶	فیت	صفیت	۱۰۶	۲۱۹	برابر	برابر	۱۳۱	۹	ماصل	ماصل
۶۵	۳	گای	گاہے	۲۲۰	۲۲۰	اور	اور	۱۳۳	۵	حاضر حاضر	حاضر حاضر
۶۶	۹	ملین	کلیں	۱۰۶	۲	ور	ور	۶	۶	مضطر	مضطر
۶۷	۱۰	گواہین اور ہدف	ازین ہدف	۲۲۱	۲۲۱	بد بائچہ	بد بائچہ	۲۲۰	۶	چار رکت	چار رکت
۶۸	۳	ہر دم!	ہر دم	۱۰۸	۹	برود وجہ	برود وجہ	۱۳۴	۱	گو پیم	گو پیم
۶۹	۳	تجمع	تجمع	۱۶	۱۶	لذین	لذین	۱۳۵	۱۳۵	آپ	آپ
۷۰	۶	الفقر	الفقر	۱۰۹	۱۶	الغفال	الغفال	۱۴	۱۴	یا	یا
۷۱	۵	یک	یک	۱۱۰	۳	ورنظر	ورنظر	۲۲	۲۲	درین	درین
۷۲	۶	رازدیند	رازدیند	۱۱۱	۲	علی شہیم	علی شہیم	۱۴۵	۱۴	تبر	تبر
۷۳	۱۰	لفظش	لفظش	۱۶	۱۶	المناب	المناب	۱۳۶	۱۴	بخت	بخت
۷۴	۲۱۸	من	من	۱۹	۱۹	راستادہ	راستادہ	۱۳۷	۱۴	مشکل	مشکل
۷۵	۶	شنا	شنا	۱۱۲	۲	مستفادہ	مستفادہ	۱۳۸	۵	د	د
۷۶	۵	بدیم	بدیم	۱۱۳	۱۲	ہرگز بدیم	ہرگز بدیم	۱۵۰	۱۳	سرد	سرد
۷۷	۸	کیتیم	کیتیم	۱۱۴	۱۳	یذقنا اللہ	یذقنا اللہ	۱۴۳	۳	ازیں	ازیں
۷۸	۱۳	فہمیدہ	فہمیدہ	۲۲۰	۲۲۰	سیر دیم	سیر دیم	۱۴۴	۱۳	باقی تھو	باقی تھو
۷۹	۱۵	احمد	احمد	۱۱۵	۱۹	الحاق	الحاق	۱۴۴	۱۳	باخضرات	باخضرات
۸۰	۱۳	حیرت	حیرت	۱۱۶	۱۸	اند	اند	۱۴۵	۶	اولیت	اولیت
۸۱	۲۲۱	کردو	کردو	۱۱۶	۱۶	بودر	بودر	۱۴۶	۹	قلندر	قلندر
۸۲	۶	جامن	جامن	۱۱۸	۲۲۱	وس	وس	۱۴۷	۶۱۵	بریکہ قدم	بریکہ قدم
۸۳	۱۶	مراوط	مراوط	۱۲۰	۳	باثورہ	باثورہ	۱۴۸	۲۲۱	رامناں	رامناں
۸۴	۱۳	علی کل فکا	علی کل فکا	۱۳۱	۱۰	باشد کہ	باشد کہ	۱۴۹	۱۱	لا ینکر کلہ	لا ینکر کلہ
۸۵	۵	لمیل بھیسا	لمیل بھیسا	۱۳۲	۲	اللہ اللہ	اللہ اللہ	۱۵۰	۳	بہیں	بہیں
۸۶	۹	درجال	درحال	۱۳۳	۱	مکتوف	مکتوف	۱۵۱	۹	شفقہ	شفقہ
۸۷	۲۲۱	خودر	خودر	۱۳۴	۲۱	ولایت	ولایت	۱۵۲	۱۳	دوازہ	دوازہ
۸۸	۳	صبغیں	صبغیں	۱۳۵	۲۲۰	تفصیل	تفصیل	۱۵۳	۱۳	دنیا و دین	دنیا و دین
۸۹	۶	غیر	غیر	۱۳۶	۳	جہیز	جہیز	۱۵۴	۱۰	بادشا	بادشا
۹۰	۲۱۸	شاخ	شاخ	۱۳۷	۳	شدہ برگز	شدہ برگز	۱۵۵	۱۰	ماوشا	ماوشا
۹۱	۵	کیچہ	کیچہ	۱۳۸	۱۶	ی	ی	۱۵۶	۱۰		

انچه اکبر بر خود هیچ ازینا
در یستغاثم مردم محنت

باتنا چو میری عام رضا فاروقی



